



اشکانیان

م.م. دیاکونوف

ترجمہ کریم کشاورز

شابک : ۹۶۴-۶۵۲۵-۰۱-۶
ISBN : 964-6525-01-6



انتشارات پیام

اشکانیان

م. م. دیاکونوف

ترجمہ کریم کشاورز

ایران
پاکستان

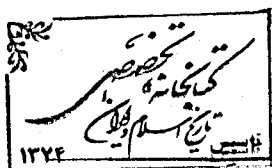
۲

۲

۱۲

اشکانیان

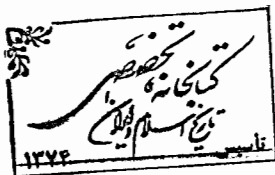
اسکن شد



اشکانیان

م.م. دیا کونف

ترجمہ: کریم کشاورز



دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۹۵۴-۱۹۰۷.

Diakonov, Mikhail Mikhailovich

اشکانیان / م.م. دیاکونوف؛ ترجمه کریم کشاورز. - [ویرایش ؟] -
تهران: پیام، ۱۳۷۸.

[۲۰۸ ص.: مصور. - (مجموعه تاریخ ایران؛ ۳)

ISBN 964 - 6525 - 01 - 6

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ سوم.

۱. ایران -- تاریخ -- اشکانیان، ۲۴۹ ق م - ۲۲۶ م. الف. کشاورز، کریم،

۱۲۷۹-۱۳۶۵، مترجم. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۲

DSR ۳۳۳ / د ۹ الف ۵

الف ۸۷۸ د

۱۳۷۸

۱۳۷۷

م ۷۸-۱۹۷۳۴

کتابخانه ملی ایران



انتشارات پیام

اشکانیان

دیاکونوف

مترجم: کریم کشاورز

چاپ اول (با اصلاحات) - ۱۳۷۸

(چاپ سوم)

حروفچینی: گنجینه

چاپ و صحافی: معراج

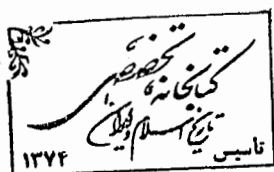
نسخه ۳۳۰۰

شابک ۶-۰۱-۶۵۲۵-۹۶۴

ISBN 964 - 6525 - 01 - 6

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۲، تلفن: ۶۴۰۹۵۳۱



مقدمه مترجم

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۴۴ به سرمایه انجمن ایران باستان و به همت استاد فره‌وشی صورت گرفت و به سبب شتاب در ترجمه و طبع کمبودهای بسیار بدان راه یافت، که کوشیده‌ام در این چاپ رفع کنم.

پاره‌ای نامها به ضبط یونانی آمده بود و دوستان و منتقدان دانشمند بهتر آن دیدند که شکل ایرانی آنها نقل شود.

دریغ که نامهای تاریخی ایرانی - اعم از کسان و یا جاها - به انحاء گوناگون ضبط شده است و این خود در مورد اسامی اشخاص و اماکن تاریخی بعد از اسلام هم تا حدی صادق است و باعث گمگستگی و سرگردانی مترجمان و حتی مؤلفان می‌گردد و مرجع معین و صلاحیتداری وجود ندارد که همگان آن را بپذیرند و این تشتت بر طرف شود.

با وجود این دشواریها، کوشیده‌ام اسامی را به صورت ایرانی نقل کنم و یونانی آن را هم - چون مشهورتر است - ذکر نمایم.

رسیدن به کمال در طبیعت ما نیست و گرنه کوشش و تلاش برای وصول بدان معنی نمی‌داشت. توفیق خواننده را آرزومندم.

کریم کشاورز

بهار ۱۳۷۴/۱/۵۱

یادداشت ناشر بر چاپ سوم

چاپ دوم این کتاب در سال ۱۳۵۱ انجام شد که با دقت نظرهای به عمل آمده عاری از اشتباه نبود. ضمن اینکه نثر انتخابی مرحوم کریم کشاورز، گاه خواندن کتاب را سخت می نمود. در حین آماده سازی کتاب برای چاپ بر آن شدیم تا علاوه بر اصلاح اغلاط چاپی، با وفاداری به متن اصلی، تغییراتی بسیار جزئی - در حد راحت المطالعه نمودن - در آن بدهیم. متن اصلاح شده را به رؤیت جناب بهمن کشاورز رساندیم که مورد تأیید ایشان نیز قرار گرفت. نتیجه این اصلاحات، آماده سازی مجدد کتاب را به طور کامل سبب شد که این همه فقط به واسطه احساس مسئولیت و عشق به آن چیزها که به این صنف واردمان کرده، صورت پذیرفته است.

فهرست

۹	فصل اول - میراث اسکندر
۲۳	فصل دوم - تأسیس امپراطوری سلوکیان
۴۳	فصل سوم - آنطیوکوس سوم
۵۵	فصل چهارم - سلوکیان و پارتها
۶۷	فصل پنجم - پادشاهی «یونانی - باختری»
۷۳	فصل ششم - امپراطوری جهانی پارت
۹۹	فصل هفتم - روم و پارت
۱۲۳	فصل هشتم - دولت و کشور پارت در آغاز تاریخ میلادی
۱۳۹	فصل نهم - انقراض پادشاهی پارت
۱۴۹	فصل دهم - فرهنگ ایران در عهد پارتیان
۱۶۹	تعلیقات
۱۷۷	فهرست اعلام

فصل اوّل

میراث اسکندر

اسکندر اقدامات زیادی به عمل آورد که به وحدت بخشهای پراکنده مملکت وی کمک کرد. ولی معهذاتوانست آرزوی خویش، یعنی ایجاد قوم واحد «پارسی هلنی» (پارسی - یونانی) را تحقق بخشد و گامهایی که در این طریق برداشت حتی تمامیت دولتی را که پدید آورده بود تأمین نکرد. با این حال اقدامات وی به اعتلا و پیشرفت بیشتر و مجدد نیروهای تولیدی و پیدایش اشکال سیاسی نوینی - که بیش از شیوه‌های پیشین مشرق زمین با اوضاع ملایم و متناسب بود - یاری کرد و موجب انتشار فرهنگ یونانی (هلنی) در خاورزمین گشت و در آن خطه فرهنگی پدید آورد که عناصر یونانی و محلی در آن سخت به هم آمیخته و ممزوج گشته بود. بر اثر لشکرکشیهای اسکندر - که خود به مقیاس عظیمی به رونق روابط اقتصادی و سیاسی شرق و غرب کمک کرد - فرهنگ یونانی (هلنی) ایجاد شد که در بخش شرقی دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم گسترش یافت. نفوذ فرهنگ و آداب یونانی (یا هلنیزم) در ایران

ضعیف‌تر بود ولی فتوحات اسکندر در ایران موجب اثر گذاشتن در تمام شئون فرهنگی کشور طی چندین قرن و بالنتیجه در تاریخ این سرزمین شد.

نخستین گام اسکندر، در طریق تحکیم دولت مرکزی، تقسیم قدرت در ساتراپ‌نشینها بود. وی در آغاز کار ساتراپهای پارسی را در مقامشان باقی گذاشت ولی در امور مالی و نظامی از ایشان خلع ید کرد و در کنار هر ساتراپ رئیس نظامی ویژه‌ای را نیز منصوب و مشغول خدمت نمود. (گمان می‌رود که این شیوه فقط بعدها به طور مستمر به کار بسته شد). گذشته از این وصول مالیاتها و به طور کلی مسائل مالی در دست مأمور مخصوصی بود که تابع ساتراپ نبود بلکه مطیع خزانه‌دار کل بود و شخص اخیر الذکر هم فقط در برابر پادشاه مسئول بوده است. شغل خزانه‌داری را در عهد اسکندر هارپال عهده‌دار بود ولی وی از اعتماد پادشاه سوء استفاده کرد، و به محض شنیدن خبر بازگشت اسکندر از لشکرکشی شرق، بخش معتنا بهی از موجودی خزانه را ربود و به سمت مغرب گریخت.

ساتراپها در زمان هخامنشیان حق ضرب سکه داشتند ولی در عهد اسکندر این حق از ایشان سلب شد و امر ضرب سکه در دست حکومت مرکزی - پادشاه - متمرکز گردید و فقط بابل و چند شهر فنیقیه و کیلیکیه، که دارای اهمیت اقتصادی خاص بودند کماکان اختیار ضرب سکه را داشتند. اسکندر نه تنها ضرب سکه را به دست گرفت (در خاورزمین ضرب سکه همیشه نشانه استقلال سیاسی بود) بلکه اصلاح پولی مهمی نیز به عمل آورد. وی نقره را به طور کلی مبنای پول قرار داد و اساس پولی «یونانی - آتنی» (آتیک) و هخامنشی را یکی ساخته به صورت واحد در آورد. وحدت اساس

پولی، معاملات بازرگانی را بسیار آسانتر ساخت. دارخم (درهم) نقره اسکندری در مشرق زمین رواج یافت و بعدها نیز با تغییراتی - به اشکال مختلف - قرن‌ها در ایران رایج و متداول بود [۱].

اقدامات مالی مذکور موجب وحدت و تمرکز اساس دولت و تحکیم روابط اقتصادی و بالنتیجه مناسبات سیاسی و فرهنگی میان بخشهای پهناور کشور گشت.

اسکندر گنجینه بزرگ هخامنشیان را که در خزاین سلطنتی به صورت سرمایه مرده و راکد خفته بود به کار انداخت و این خود به رونق و پیشرفت تولیدات کومک کرد.

کار مهم دیگری که اسکندر در سرزمینهای مفتوح انجام داد شهرسازی بود. در خبر است که وی هفتاد شهر بنا نهاد. ولی، احتمالاً، این رقم دور از اغراق نیست [۲] زیرا همه آنچه اسکندر بنا کرد در واقع شهر نبود بلکه بیشتر قریه گونه‌هایی بودند برای اسکان سپاهیان مقدونی و یا مهاجرنشینیهایی واقع در قلمرو پادشاهی، که بعدها به دریافت عنوان و حق «پولیس» یا «شهر - دولت» بودن نایل گشتند. در بسیاری از موارد نیز شهر جدیدی بنا نشده بود، بلکه شهر قدیم شرقی را توسعه داده و حقوق و عنوان «پولیس» یا «شهر دولت» (شهر باستانی که برحسب نظام‌های یونانی واجد خودمختاری و امتیازات خاص بود) را بدان تفویض نموده بودند. به هر تقدیر در عهد پادشاهی اسکندر مراکز مسکون بسیاری در خاور زمین - از اسکندریه مصر گرفته تا اسکندریه اوپیان بر کرانه شرقی سند - پدید آمدند. در ایران و آسیای میانه از وجود چندین اسکندریه اطلاع داریم:

اسکندریه‌ای در سوزیان (شوش) در ملتقای رود دجله و اوله^۱، اسکندریه‌ای در کرمان، اسکندریه‌ای در آراخوسیه (قندهار کنونی)، اسکندریه‌ای در هره‌یه (هرات کنونی)، اسکندریه‌ای در مرغیانا (مرو)، اسکندریه اقصی (Alexanderia esxate) - احتمالاً خجند کنونی - لنین آباد) و غیره. شهرهای جدید بر سر راههای مهم سوق الجیشی و بازرگانی ساخته شده و به منزله حلقه‌هایی بودند که ساتراپ‌نشینها را به یکدیگر متصل می‌نمودند.

این شهرها از لحاظ سیاسی تابع حکام و جانشینانی که از طرف اسکندر - ظاهراً ساتراپها - منصوب می‌گشتند، بودند. هدف سیاست شهرسازی اسکندر بیشتر نظامی بود نه اقتصادی و دولتی، ولی اهمیت آن سیاست مآلاً از حدود نظرهای بدوی و اصلی اسکندر تجاوز کرد. سرداران و جانشینان و وارثان امپراطوری و سلاطین یونانی (دیادوخها) سیاست مزبور را با شدت و نظم بیشتری تعقیب کردند و شهرهای یاد شده تکیه‌گاه نیرومند دستگاه دولتی آنان بود [۳].

لازم به تذکر است که هزاران بازرگان و پیشه‌ور یونانی به امید نفع و انجام معاملات سودمند در ممالک شرقی، به دنبال لشکر اسکندر حرکت می‌کردند. بیشتر اینان در شهرهای جدید سکونت اختیار کردند و رشته‌های نوی از فعالیت صنعتی و بازرگانی را در آن بلاد پدید آوردند و تجارب فراوان خویش را به دیگران منتقل کردند. اینان با مراکز تجاری یونان روابط دیرین داشتند و این خود توسعه مبادلات بازرگانی را میان سرزمینهای شرقی و یونان آسانتر می‌ساخت. توسعه

روابط تجاری و اقتصادی به کشفیات جغرافیایی - که در طی لشکرکشیها صورت می‌گرفت - کومک می‌کرد. در نتیجه وضع جاده‌های تجاری نیز بهبود می‌یافت. نکته دیگری که در زمان حیات اسکندر محسوس نبود ولی بعدها نتایج بزرگی به بار آورد، نفوذ زبان و معلومات و هنر یونانی در مشرق زمین بوده است.

امپراطوری اسکندر در حین مرگ وی چه صورتی داشت؟ چنانکه دیدیم امپراطوری مزبور عبارت بود از سرزمینهای مختلف القبيله و گوناگون که روابط بین آنها - برغم اقدامات سابق‌الذکر آن پادشاه - بسیار ضعیف بود.

این امپراطوری اولاً مشتمل بود بر مقدونیه قدیم که هسته پادشاهی مقدونی را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور در تمام مدت کشورگشایی اسکندر شیوه پیشین زندگی خویش را، تحت حکومت آنتی‌پاتر^۱ حفظ کرده بود. ثانیاً پولیسهای (شهر - دولتهای) اروپایی یونان که بسیاری از آنها آرزوی استقلال کامل داشته و دردسرهای فراوان برای آنتی‌پاتر ایجاد می‌کردند.

آسیای صغیر به چند منطقه مشخص تقسیم می‌شد. پولیسهای (شهر - دولتهای) کرانه غربی آن سرزمین به اروپا متمایل بودند و برغم حکومت دیرپای پارسیان بر آن خطه، با برادران اروپایی خویش چندان تفاوتی نداشتند. شهرهای کرانه جنوبی و بویژه کیلیکیه در اقتصاد کشور نقش مهمی ایفاء می‌نمودند ولی از لحاظ اجتماعی و سیاسی بالکل از نوع دیگری بوده، بنظر می‌رسد که بیشتر با بلاد فنیقیه مشابهت داشتند. نواحی مرکزی و شمال شرقی مسکن قبایل

گوناگون کوهستانی بود که در واقع سر به اطاعت اسکندر ننهاده بودند. قبایل و اقوام قفقاز و کرانه‌های دریای خزر نیز همین حال را داشتند، به این معنی که برخی از آنها حکومت اسکندر را بر خویشان فقط بظاهر شناخته و بعضی دیگر کاملاً مستقل باقی مانده بودند.

مصر که با امپراطوری هخامنشی کمتر مربوط بود، در زمان اسکندر نیز تقریباً مستقل باقی ماند. جالب توجه است که علیرغم سوء استفاده‌ها و خودسریهای کلئومن^۱، که از طرف اسکندر در مصر حکومت می‌کرد، آن پادشاه اقدامی برای جلوگیری و تنبیه وی به عمل نیاورد و حال آنکه در موارد متشابه نسبت به دیگران بسیار سختگیر بود. ظاهراً مقدمات واقعی به وی اجازه اقدام نمی‌داد.

فنیقیه و سوریه، علیرغم پایداری شدید شهر صور (پایداری که احتمالاً بر اثر ترس از رقابت بازرگانان و دریانوردان یونانی در دریای متوسط - مدیترانه - صورت گرفت و بر اثر آن شهر صور ویران گشت)، همچنان که در عهد هخامنشیان وظیفه مهم میانجی میان شرق و غرب را ایفاء می‌نمودند، کماکان نقش وساطت را بازی کردند و بدین سبب با حکومت مقدونیان از در سازش در آمدند و جالب توجه است که بعدها هم جزو قلمرو دولت ایران گشتند (گرچه اندکی بعد مصر کوشید تا بر آنها تسلط یابد و نفوذ خویش را بر بخش شرقی دریای متوسط بگسترده و چنان که خواهیم دید در این راه گاهی هم کمیاب شده است).

بنظر اسکندر بین‌النهرین می‌بایست مرکز امپراطوری جدید و بابل پایتخت آن باشد و حق با او بود. مسلماً بین‌النهرین برده‌دار،

بین‌النهرینی که مرکز قدیمی و فرهنگی شرق نزدیک بود، سرزمینی که با جاده‌های کاروانرو با ایران و قفقاز و دریای متوسط مربوط بود و از دریا با خلیج فارس و عربستان و اقیانوس هند رابطه داشت، در واقع مرکز طبیعی اقتصادی و سیاسی امپراطوری هخامنشیان و دیگر دولتهایی که بعداً، تا قرون وسطی در شرق نزدیک پدید آمدند، بشمار می‌رفت.

آنسوتر، به طرف مشرق، پهنه‌های فراخ نجد ایران گسترده بود که قبایل گوناگون در آن سکنی گزیده و اکثر آنها در پله‌های پایین تکامل اجتماعی (از عشیره مادرشاهی گرفته تا تشکیلات بدوی طبقاتی) قرار داشتند.

قبایل اخیرالذکر و بویژه آنهایی که در مشرق ایران و آسیای میانه سکونت داشتند به هیچ وجه به طور قطع رام و مطیع نشده بودند و حوادث بعد این حقیقت را ثابت کرد. افراد پادگانهای قلیل‌العدده‌ای که بیشتر از یونانیان تشکیل شده بودند (نه مقدونیان) و در آن سرزمینهای ناشناخته - اینجا و آنجا - مستقرگشته بودند، نگران و نامطمئن و مضطرب بودند و غالباً می‌کوشیدند تا آن جاهای ناامن و مردم از مهمان‌گریزان را ترک گویند. عصیان پادگانها که بیدرنگ پس از مرگ اسکندر وقوع یافت خودگویای این نکته است.

نواحی شرقی کشور که شامل ایران و بخشهایی از آسیای میانه و هندوستان (آنچه اصطلاحاً ساتراپ‌نشینهای علیا نامیده می‌شد) بودند به ظن قوی از ۱۴ ساتراپ‌نشین تشکیل می‌شد، به شرح زیر: پارس، پارتاکن، کرمان، ماد، طپوری (و کشور مردان)، پارت، هیرکانیه (گرگان)، باختر، هره‌به - هرات (به ضمیمه درانگیانا - سیستان)

گدروسیا^۱ (به ضمیمه کشور اوریتان^۲)، آراخوسیا، کشور پاروپانیسادان^۳، هندوستان این سوی سند، هندوستان آن سوی سند، و نواحی سفلی رود سند [۴].

حتی بر شمردن این سرزمینهای پهناور و گوناگون - گوناگون از لحاظ مردم ساکن آنها و سطح تکامل اجتماعی و روابط اقتصادی - بخودی خود نشان می دهد که نگهداری آنان در حدود قلمرو دولتی واحد چه وظیفه دشوار و پیچیده ای را تشکیل می داده است. بدین سبب آرزویی که اسکندر در دل می پروانیده - یعنی فکر ایجاد قومی واحد از اختلاط این همه قبایل مختلف و گروههای نژادی گوناگون - با عده ای ناچیز از عناصر یونانی و مقدونی، اندیشه ای عبث و آرزویی غیر عملی و بی پایه بوده است.

اسکندر بهنگام مرگ وارث و جانشینی معرفی و معین نکرد و حتی اگر تعیین می نمود نیز به ظن قوی وارث مزبور، هر که می بود، قادر نبود چنین مرده ریگ کلانی را حفظ کند و از دست ندهد. اداره امور مقدونیه را آنتی پاتر تأمین می کرد و پردیکا^۴، فرمانده ارشد سواران، بر اوضاع بابل مسلط بود. دو پادشاهی - که می توانستند مدعی وراثت اسکندر باشند (یکی فیلیپ آریدی فرزند ضعیف العقل فیلیپ مقدونی و دیگری نوزادی بنام اسکندر و فرزند اسکندر از روکسانا^۵ دختر اکسیارت^۶) در نتیجه مواضع سپاهیان، در دست او بودند. پردیکا فرمانده بخش اعظم لشکر بود و خزانه اسکندر را در اختیار خویش داشت. کراتر^۷ نزدیکترین دستیار جنگی

۳ - Paropanisad

۴ - Oksiart

۲ - Orit

۵ - Rokhsana

۱ - Gedrosi

۴ - Perdikka

۷ - Krater

اسکندر قرار بود مقام نیابت سلطنت را به اتفاق پردیکا شاغل باشد، ولی به همراه جنگاوران قدیمی خود رهسپار یونان شد. زیرا آنتی پاتر در جنگ لامی که علیه شهرهای عاصی یونان برپا کرده بود شکست خورده بود.

بنا به تصمیم همراهان نزدیک اسکندر، که در بابل اتخاذ شده بود، در تقسیمات ساتراپ نشینها تجدید نظر به عمل آمد. در این میان بسیاری از ساتراپها (همچون پیفون در ماد و بطلمیوس در مصر) داعیه تجزیه طلبی داشتند [۵].

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که پردیکا می‌کوشیده تا تمامیت امپراطوری اسکندر را حفظ کند و بدین سبب هرگونه تثبیت استقلال طلبانه ساتراپها را با شدت و خشونت فرو می‌نشاند و دفع می‌کرده است. وی بهنگام یکی از لشکرکشی‌هایی که علیه چند ساتراپ مؤتلف (آنتی پاتر، آنتیگون و بطلمیوس) به عمل آورده بود به دست سربازان خویش کشته شد (سال ۳۲۱ قبل از میلاد).

پس از مرگ پردیکا مجلسی در تریپارادیس (سوریه) منعقد گشت و آنتی پاتر به سمت فرمانفرمای کل برگزیده شد و یک بار دیگر تقسیم‌بندی ساتراپ نشینها مورد تجدید نظر قرار گرفت [۶]. آنتیگون ساتراپ فریجیه، به سمت فرمانفرمای کل آسیا و پیفون به سمت فرمانفرمای «ساتراپ نشینهای علیا» منصوب گشتند و بابل نصیب سلوکوس شد که یکی از لایق‌ترین سرداران اسکندر بود. دیگر ساتراپ نشینهای شرقی نیز به شرح زیر تقسیم شد: پارت و هرهیه و باختر؛ ماد کوچک نیز از ماد جدا گشت. در ماد کوچک پدرزن پردیکا به نام آتروپات (آتورپات) که در عهد آخرین شاهان هخامنشی سمت ساتراپی ماد را داشت مستقلاً فرمانروایی می‌کرد، سرزمین اخیرالذکر

در دست آتروپات و اخلاف وی باقی ماند (و بعدها به نام ماد آتورپاتان یا آتورپاتکان - که کلمه آذربایجان کنونی از آن ریشه می‌گیرد خوانده شد).

اومن کاردیایی^۱ منشی پیشین اسکندر و آلکت^۲ برادر پردیکا که با آنتی پاتر دشمن بودند، از این تقسیم‌بندی برکنار ماندند و طرفی نبستند.

آنتی پاتر پس از جلسه تری پارادیس به اروپا بازگشت و هر دو پادشاه را به همراه خود برد و در واقع از شرکت در حل امور آسیاکناره گرفت و در بهار سال ۳۱۹ ق.م. درگذشت. آنتی پاتر ارشد همراهان اسکندر بود و در میان لشکریان و بزرگان مقدونی حیثیت و نفاذ حکم عظیم داشت و بدین سبب تا حدی می‌توانست ظواهر وحدت امپراطوری را حفظ کند و در زمان حیات او رفته رفته مقدونیه قدیم مجدداً نقش اول را در میان دیگران بازی کرد.

پس از مرگ آنتی پاتر نیروهای گریزان از مرکز بیدرنگ دست به کار شدند. دیگر هیچیک از همراهان اسکندر در اندیشه این که امپراطوری را به صورت پیشین و در حدود سابق احیاء و حفظ کند نبود. و هر یک می‌کوشید قطعه‌ای بزرگتر و بهتر برای خود به دست آورده، متصرفات خویش را به زیان همسایگان توسعه دهد.

نمی‌توانیم بیش از اندازه به شرح مبارزه بیرحمانه‌ای که در مقدونیه و یونان و آسیای صغیر و سوریه جریان یافت بپردازیم. نخست باز دیدی از سرزمینهای شرقی فرات به عمل می‌آوریم و تا حدی که امور آسیای صغیر و سوریه با ایران و بین‌النهرین رابطه‌ای

داشته بدان اشاره‌ای می‌کنیم.

در سال ۳۱۸ ق.م. میان پیفون ساتراپ ماد که می‌خواست سراسر ایران را تابع خویش سازد از یک سو و دیگر ساتراپهای مؤتلف شرقی که از استقلال خویش دفاع می‌کردند، از دیگر سو مبارزه‌ای جدی در گرفت. پیفون مجدداً به سرزمین ماد عقب نشاندۀ شد و از سلوکوس ساتراپ بابل یاری طلبید.

در آن میان او من در مشرق ظاهر شد. وی به نام دو پادشاه - که در مقدونیه تحت نظر پولی‌پرخون^۱ - جانشین آنتی‌پاتر - قرار داشتند، وارد عمل گشته بود. سلوکوس و پیفون بر ضد او من وارد میدان شدند و آنتیگون^۲ را به یاری خویش خواندند. آنتیگون مهمترین مدعی فرمانفرمایی بر آسیا بود و دشمن خونین او من شمرده می‌شد، و می‌رفت بابل را تسخیر کند که ناگزیر به شوش (سوزیان - خوزستان) عقب نشست و با دیگر ساتراپهای ایران متحد شد.

آنتیگون وارد شوش شد ولی موفقیتی به دست نیاورد و ناچار عقب نشست [۷]. در خزان سال ۳۱۷ ق.م. در پارتاکن^۳، نزدیک اصفهان کنونی، پیکار دیگری وقوع یافت و آنتیگون ناچار باری دیگر عرصه کارزار را به حریف (او من) وا گذاشت. ولی در زمستان همان سال آنتیگون بار سوم با او من در سرزمین ایران پیکار کرد. این بار او من شکست خورد. ولی پیروزی آنتیگون قطعی نبود و فقط خیانت «سیم سپران» باعث از پای در آمدن او من شده بود. «سیم سپران» نام یکی از واحدهای برگزیده مقدونی بود که در سال ۳۱۹ ق.م. به فرمان پولی‌پرخون با خزانه‌ای که تحت حفاظت واحد مزبور قرار داشت، در

اختیار او من گذاشته شده بود. «سیم سپران» رئیس خود را تسلیم آنتیگون کردند و وی نیز او را اعدام کرد [۸].

آنتیگون بر اثر پیروزی بر او من مقتدرترین رجل آسیا شد. وی در سال ۳۱۶ ق.م. مجدداً تغییراتی در ساتراپ‌نشینهای شرقی داد و اشخاصی را که در نظر او غیرمطلوب بودند برکنار نمود و پیفون را که می‌خواست مقاومت کند به قتل رسانید. سلوکوس نیز که می‌رفت مجدداً در بابل مستقر شود به مصر نزد بطلمیوس گریخت تا دچار سرنوشت پیفون نگردد.

ساتراپها از نیرو گرفتن آنتیگون جداً هراسناک شدند و ائتلاف نیرومندی علیه وی ایجاد کردند و نه تنها ساتراپهای شرقی بلکه بطلمیوس و کاساندر^۱ فرمانفرمای یونان و مقدونیه، ولی سی‌ماخ^۲ - که در غرب آسیای صغیر متمکن بود - به مؤتلفان مزبور پیوستند.

مبارزه اصلی آنتیگون در بخش شرقی دریای متوسط، علیه کاساندر و بطلمیوس بود. این مبارزه در سال ۳۱۱ ق.م. به صلح انجامید، زیرا که هیچ یک از دو طرف برتری قطعی و نمایانی به دست نیاورد.

کاساندر، به موجب آن پیمان، متصرفات اروپایی را - به استثنای تراکیه که به ولی سی‌ماخ داده شد - دریافت داشت و بطلمیوس در مصر و آنتیگون در آسیا باقی ماندند.

سلوکوس بدون اینکه در پیمان شرکت کند سود برد. وی از دشواریهای کار آنتیگون در مغرب و شکستی که بطلمیوس بر پولیورکت^۳ فرزند آنتیگون در غزه وارد آورده بود، بهره گرفت و در

سال ۳۱۲ ق. م. به متصرفه پیشین خویش (بابل) بازگشت و در آنجا استوار شد [۹].

از آن زمان بین‌النهرین، که تحت حکومت سلوکوس قرار داشت، میان آنتیگون (که مرکز دولت وی آسیای صغیر بود) و ایران حایل گشت. مبارزه پیچ در پیچ و دشوار آنتیگون و مخالفان وی - که گاهی مختصر وقفه‌ای در آن پدید می‌آمد تا سال ۳۰۱ ق. م. دوام داشت تا اینکه در آن سال آنتیگون در نبرد «ایپ سه»^۱ شکست خورد و کشته شد. این گروودار به آنتیگون اجازه نمی‌داد که نظارت ضروری را بر ساتراپهای آن سوی فرات عملی سازد. در ایران قدرت واقعی رفته رفته به دست سلوکوس افتاد و این خود می‌رساند که در عهد باستان بین‌النهرین تا چه حد در سرنوشت ایران دخیل بوده است. بنابراین، با این که بیست سال پس از نبرد «ایپ سه» نیز مبارزه به خاطر آسیای صغیر و مشرق دریای متوسط همچنان دوام داشته، می‌توان گفت که امپراطوری سلوکیه در سال ۳۱۲ ق. م. تأسیس یافته بوده است.

فصل دوم

تأسیس امپراطوری سلوکیان

اندکی پس از سال ۳۱۲ ق. م. سلوکوس به طور قطع ساتراپ نشینهای ایران را تصرف کرد. اخباری در دست است که وی باختر (باکتریا) را به زور اسلحه و نیروی نظامی مطیع خویش ساخت. بدین سبب چنین برمی آید که اسکندر نتوانسته بود ساتراپ نشینهای شمال شرقی را کاملاً به زیر فرمان خویش در آورد و پایداری قبایل آن سامان کماکان دوام داشته است. در مشرق، ساتراپ نشینهای هندی اسکندر جزو قلمرو دولت مقتدر مائوری^۱ که در حدود همان زمان توسط چاندراگوتپا^۲ تأسیس شده بود در آمد. سلوکوس می کوشید تا نواحی مزبور از دست وی بدر نرود و علیه چاندراگوتپا لشکر کشید (بین سالهای ۳۰۶ و ۳۰۲ ق. م.) با این حال نتوانست اراضی اطراف مسیر سند را حفظ کند. پیمانی میان وی و چاندراگوتپا بسته شد و بر طبق آن ساتراپ نشینهای یاد شده و بخشهای شرقی گدروسیا^۳ و آراخوسیا و سرزمینهای پاروپانیسادهای^۴ جزئی از خاک پادشاه هند شد

۳ - Gedrosia

۲ - Chandragutpa

۱ - mauri

۴ - Paropanisad

و سلوکوس در عوض پانصد فیل جنگی دریافت داشت [۱۰]. پس از پیکار ایپسه و مرگ آنتیگون انقراض امپراطوری اسکندر امری پایان یافته و واقعیتهای مسلم بود. کاساندر از رسیدگی به امور آسیا احتراز جست و به متصرفات اروپایی خویش قانع گشت؛ آسیای صغیر تا تاوروس^۱ در دست لیسیماخ بود و سلوکوس در رأس امپراطوری بزرگی که از دریای متوسط تا مشرق ایران گسترده بود قرار گرفت.

بطلمیوس که در نبرد ایپسه شرکت نجسته و بهنگام تقسیم متصرفات آنتیگون چیزی نصیب وی نشده بود - برغم شرایط پیمان که سوریه تماماً از آن سلوکوس شناخته شده بود - آن سرزمین را تا دمشق تحت تصرف خویش در آورد. با این حال سلوکوس که ظاهراً خدمات بطلمیوس را در لحظات دشوار زندگی خویش از یاد نبرده بود برای بازگرداندن نواحی از دست رفته کوششی به عمل نیاورد ولی از ادعای خویش نیز نسبت به آن نواحی صرف نظر نکرد.

ویژگی سالهای پس از نبرد ایپسه مبارزه پیچ در پیچ و دشواری بود که میان چهار تن از مدعیان حکومت بر بخش شرقی دریای متوسط جریان داشت، یعنی لیسیماخ، بطلمیوس، سلوکوس و دمتری پولیورکت فرزند آنتیگون (کاساندر در سال ۲۹۷ ق.م. درگذشت). هر یک از این چهار تن از نیرو گرفتن حریفان هراسناک بودند و به همین دلیل اتحادیه‌های اندک مدت و نکاحهای مصلحتی بین افراد سلاله‌ها منعقد می‌گشت و بازیهای عجیب و فراوان سیاسی جریان داشت که هدف همه آنها تسلط بر دریای اژه و بخش شرقی

دریای متوسط (مدیترانه) بود. سلوکوس نخست می‌کوشید تا صور و سیدون (صیدا) را که از لحاظ اقتصادی بسیار مهم بودند و در اوایل دمتری آن نقاط را در تصرف داشت تصاحب کند و سپس به مشرق آسیای صغیر دست یابد.

مبارزه در غرب مانع از آن بود که سلوکوس بر نواحی شرقی حکومت کند و بدین سبب در سال ۲۹۲ ق. م. فرزند خویش آنطیوکوس را در امر حکومت شریک خویش ساخت و شهر سلوکیه را بر کرانه دجله بنا کرده مقر وی قرار داد. این شهر از لحاظ اقتصادی و سیاسی جانشین بابل باستانی گشت، که قبل از آن تاریخ به دست آنتیگون ویران شده بود.

به طور کلی مبارزه علیه دمتری واقع شده بود زیرا که وی در یونان و مقدونیه به موفقیت‌های چندی نایل آمده در نظر سه حریف دیگر خطرناک گشته بود. دمتری در سال ۲۷۸ ق. م. کوشش مایوسانه‌ای به عمل آورد تا از تحقق نیات دشمنان خویش ممانعت به عمل آورد و در آسیای صغیر پیاده شد و چون لشکریان لی‌سی‌ماخ بر وی فشار وارد آوردند وارد متصرفات سلوکوس شد و پس از چند برخورد شکست خورده و تسلیم سلوکوس گشت (سال ۲۸۵ ق. م.).

پس از اسارت دمتری فرزند وی به نام گونات آنتیگون دوم وارد عرصه مبارزه شد و در راه رفته پدر گام نهاد و نخست یونان و سپس مقدونیه را فرمانبردار خویش ساخت.

در آن میان بطلمیوس اول بدرود زندگی گفت و در بخش شرقی دریای متوسط فقط دو حریف باقی ماندند که آخرین سرداران و جانشینان اسکندر و یا به اصطلاح «دیادوخان» بودند: یکی لی‌سی‌ماخ و دیگری سلوکوس. برخورد میان این دو تن احتراز ناپذیر

بود. سلوکوس به دقت مراقب اوضاع سرزمین دشمن خویش بود. ناکامیهای لیسیماخ در اروپا و مرگ فرزند وی آگافوکل^۱ بر اثر نماندنیهای پسر ارشد بطلمیوس اول (بطلمیوس کراون^۲ که به دلیل اشغال تخت سلطنت مصر توسط فیلادلف نابرداری خود که بطلمیوس دوم نامیده می‌شد، به دربار لیسیماخ پناه آورده بود)، و اغتشاشاتی که در برخی از شهرهای آسیای صغیر روی داده بود، همه عواملی بودند که رسیدن زمان حمله را به سلوکوس اعلام می‌داشتند. در سال ۲۸۱ ق. م. لیسیماخ و سلوکوس در جلگه کوروپدیون^۳ (لیدی) تلاقی کردند. لیسیماخ مغلوب و در عرصه کارزار کشته شد و بطلمیوس کراون به دست سلوکوس اسیر گشت.

سراسر آسیای صغیر، به استثنای برخی از شهرهای شمالی و پونت^۴ - که تحت حکومت شخصی به نام میتیریدات، سر سلسله حکام پونتی بود و علم استقلال برافراشته بود - به زیر سلطه سلوکوس درآمد.

دورنمای نویدبخشی در برابر سلوکوس نمایان شد؛ به این معنی که وی قادر بود مقدونیه و یونان را از دست آنتیگون گونات - که بتازگی بزحمت قدرت خویش را استوار ساخته بود - بیرون آورد. چنانچه وی در این طریق کامیاب می‌شد امپراطوری وی منهای مصر و ساتراپ‌نشینهای شرقی دور دست، با امپراطوری اسکندر مساوی می‌شد. سلوکوس بالشکریان خویش از بغاز داردانل عبور کرد ولی در اواخر سال ۲۸۱ و یا اوایل ۲۸۰ ق. م. غدارانه به دست بطلمیوس کراون که اسیر او بود و محترمانه روز می‌گذرانید کشته شد.

زندگی طولانی این مرد فوق العاده که چهل و سه سال پس از پادشاه و سرور خویش اسکندر زیسته بود بدین صورت پایان یافت. وی در طی سالیان دراز مبارزه و شکست و پیروزی و فعالیت خستگی ناپذیر، دولت معظمی ایجاد کرد که گرچه از حیث وسعت از کشور اسکندر کوچکتر بود ولی استوارتر بود.

در سالهایی که سلوکوس در مغرب سرگرم مبارزه بود، فرزند وی آنطیوکوس - که در اجرای تمام نقشه ها و ابتکارات دستیار وفادار پدر بود - نواحی شرقی را اداره می کرد.

آنطیوکوس در لحظه دشواری بر تخت سلطنت جلوس کرد. پشت دروازه انطاکیه (بررود اورونت - نهراالعاصی) پایتخت کشور - که سلوکوس بنا کرده بود - شورش برپا شده بود. در سال ۲۷۹ ق. م. گالاتها (سلتها) به مقدونیه تجاوز کردند، بطلمیوس دوم علیه سلوکیه به اقدامات تجاوز کارانه دست یازید و آنطیوکوس ناگزیر با آنتیگون گونات پیمان صلحی منعقد کرد، به شرط اینکه از هرگونه ادعایی نسبت به متصرفات اروپایی مقدونیان صرف نظر شود (سال ۲۷۹ ق. م.). در سال ۲۷۸ ق. م. نیکومدونی^۱ و میتیریدات پونتی سه قبیله گالاتی (تولیس توآگان، تروکمایان، تکتوساگان^۲) را به آسیای صغیر دعوت کردند تا نیروی آنان را علیه آنطیوکوس مورد استفاده قرار دهند. گالاتها دو سال تمام آسیای صغیر را غارت کردند، ولی در سال ۲۷۵ ق. م. به دست آنطیوکوس منهزم شدند. جنگ با آنطیوکوس که اصطلاحاً نخستین جنگ سوریه نامیده می شود چندین سال طول کشید و در ظرف آن مدت گاهی وقفه ای در حرب حاصل می شد.

ناراحتیهای داخلی نیز این دشواریها را پیچیده‌تر می‌کرد، مثلاً پولین^۱ از شورشهای پارسیان و کلنیهای نظامی مقدونی سخن می‌گوید [۱۱]. حتی سلوکوس فرزند آنطیوکوس نیز در توطئه‌ای شرکت جست و توسط پدر اعدام شد.

علیرغم این دشواریها آنطیوکوس می‌کوشید تا فعالیت پدر را در زمینه شهر سازی و تحکیم کلنیهای مقدونی، که نقطه اتکاء و رکن استوار دولت بودند، تعقیب کند.

دولت سلوکیه در زمان نخستین پادشاهان آن سلسله چه کیفیتی داشت؟ پاسخ این پرسش به سبب قلت منابع و نقایص آنها هنوز در بسیاری از موارد و مسائل روشن نیست و درباره سازمان دولت مزبور جز مطالبی کلی نمی‌توان گفت.

دولت سلوکیه از لحاظ اداری به چندین ساتراپ‌نشین تقسیم می‌شد و جانشینان یا حکام منصوب از طرف پادشاه - که استراتگ یا ساتراپ نامیده می‌شدند - در رأس ساتراپ‌نشینها قرار داشتند. آریان خبر می‌دهد که در دولت مزبور، هفتاد و دو ساتراپ‌نشین وجود داشته است. ولی به عقیده و.و. تارن^۲ این رقم درست نیست و آریان ساتراپ‌نشینها را با تقسیمات فرعی آنها - که اپارخیا^۳ نامیده می‌شد - یک جا به حساب آورده است.

به ظن اقوی در دولت سلوکیه ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ‌نشین وجود داشته است. ساتراپ‌نشینها به اپارخی و اپارخیها به هیپارخی تقسیم می‌شدند. شاید هیپارخیها نیز به بخشهای کوچکتری منقسم می‌شده‌اند که استاتما^۴ نامیده می‌شد. استاتماها در آغاز همان

Eparxia - ۳

Tarn - ۲

Polien - ۱

Statma - ۴

ایستگاههای پستی هخامنشی بوده‌اند که بعدها به صورت پایینترین واحدهای اداری در آمدند (به هر تقدیر در دوران پارتها استاتماها چنین صورتی داشته‌اند).

هر ساتراپ‌نشین پایتختی داشته که مقر استراتگ و ادارات مرکزی آن ساتراپ‌نشین بوده، از قبیل خزانه و بایگانی پادشاهی (در این بایگانی اسناد رسمی و اسناد حقوقی خصوصی حفظ می‌شد) که شعبی (گازوفیلاکیا و خرئوفیلاکیا) در تمام شهرهای ساتراپ‌نشین داشتند. در هر ساتراپ‌نشین، قدرت نظامی و اداری در دست استراتگ بود و امور مالی توسط مأمور ویژه مالی که «اکونوم» نامیده می‌شد و مستقیماً تحت فرمان پادشاه (و تا حدی استراتگ) قرار داشت، اداره می‌شد.

ساتراپ‌نشینها از لحاظ اقتصادی و سیاسی به یکی از سه مرکز اصلی امپراطوری مربوط بودند؛ به این معنی که مرکز مشترک ساتراپ‌نشینهای آسیای صغیر شهر سارد در لیدی بود و ساتراپ‌نشینهای سوریه تابع پایتخت جدید یعنی انطاکیه (براورونت - نهرالعاصی) که در سال ۳۰۱ ق. م. بنا شده بود، بودند. بین‌النهرین و ایران با بابل و سپس با سلوکیه (بر دجله) ارتباط داشته‌اند.

پادشاه در رأس اداره کشور قرار داشت و تقریباً دارای قدرت نامحدود بود. مثلاً جمله زیر را به سلوکوس اول نسبت می‌دهند. «هر آنچه رأی پادشاه باشد درست و عادلانه است». نزدیکترین اطرافیان شاه «خویشاوندان» (suggeneis) و «دوستان» (Filoi) بودند. این کلمات را نباید به طور تحت‌اللفظی تعبیر کرد بلکه هر دو لفظ القابی افتخاری بودند. سازمان «دوستان» در واقع تشکیلاتی محدود بوده واجد مراتب و درجات داخلی از قبیل: «دوستان» بدون پیرایه،

«دوستان محترم» (timoumenoi filoi) و «نخستین و محترمت‌ترین دوستان» (Protoi xai protimoumenoi filoi). در موبک شاهی بهنگام جشنهایی که در دافناها (ملک بسیار با شکوه و زیبایی که شاهان سلوکیه در خارج از شهر داشتند) برگزار می‌شد «دوستان» به صف به دنبال هنگ گتایران^۱ حرکت می‌کردند. «خویشاوندان» و «دوستان» پادشاه علی‌الرسم مقامات دولتی مهمی را شاغل بوده‌اند. مأموران عالی‌رتبه دولتی عبارت بودند از: کارگزاران (O epi ton pragmaton)، رئیس دفتر شاهی (epistolografos)، بازرس کل مالی که امر وصول مالیاتها را اداره می‌کرد (o epi ton prosodon) و دیگران نیز جزو اطرافیان نزدیک پادشاه بودند.

اراضی کشور به دو گروه اصلی تقسیم می‌شد: اراضی پادشاهی و اراضی شهری. اراضی پادشاهی وسیع‌تر بود و بیشتر زمینهای کشور که به یاری زور و اسلحه تسخیر شده و حق تملک آن بر این اصل مبتنی بود جزو این گروه شمرده می‌شدند. ولی حدود و ترکیب اراضی شاهی ثابت نبود و دائماً در معرض تقلیل قرار داشت. از اراضی شاهی قطعاتی برای ایجاد شهرهای جدید تخصیص داده می‌شد یا به کسانی که خدمتی به پادشاه کرده بودند به تملک واگذار می‌گردید. در هر دو مورد اخیر اراضی مزبور از گروه اراضی پادشاه خارج شده جزو اراضی شهری می‌گشت. ترکیب اراضی شاهی و شیوه اداره آن بسیار پیچیده و ظاهراً در بخشهای مختلف کشور متفاوت بوده است. این مسائل در منابع موجود به اجمال مورد بحث قرار گرفته است. قسمت عظیمی از اراضی مزروع شاهی را جماعات

روستایی کشت و زرع می‌کردند و ملزم بودند مالیات ارضی (exforion) نقدی و یا جنسی [۱۲] به پادشاه بپردازند و بیغارهایی را به صورت کار رایگان «در خانه شاه» انجام دهند. در کتیبه‌های آسیای صغیر این روستاییان عضو جماعتی به نام «لائوی واسیلی خوی» (Laoi basilixoi) نامیده شده‌اند [۱۳] که به معنی «آدمهای پادشاه» است. از لحاظ تسهیل کار دستگاه دولتی، برخی مؤسسات مختلط که در اراضی شاهی قرار داشته و شامل چند دهکده و ساختمان کشاورزی و اقتصادی بودند از طرف پادشاه به ملکیت مشروط اشخاص داده می‌شد و ایشان موظف بودند از لحاظ مالی و اقتصادی در مجموع مؤسسات مزبور نظارت کنند. این اشخاص در مقابل کسب این حق مالکیت مشروط حق داشتند بدون پرداخت عوارض و مالیات از زمینهای قابل زرع و باغ و بستانی که در اراضی مؤسسه مختلط مزبور به ایشان واگذار شده و همچنین از بردگان استفاده کنند. بهره مؤسسه مختلط مزبور (به استثنای آنچه از بخش خاص مالک مشروط به دست می‌آمد) به خزانه پادشاهی تحویل می‌شد.

در اراضی شاهی کلنیهای (کاتوئیکیا - مهاجرنشینها)^۱ نظامی مستقر می‌گشتند. افراد این کلنیها قطعات زمین یا سهمیه‌های اراضی که کلر^۲ نامیده می‌شد دریافت می‌کردند و موظف بودند خدمت نظامی انجام دهند. از این افراد «فالائز»ها که اساس ارتش سلوکیه را تشکیل می‌دادند به وجود می‌آمد. در اکثر موارد کلنیهای نظامی مزبور بنام شهر یا محلی (از مقدونیه) که اکثر افراد آن از آنجا برخاسته بودند، نامیده می‌شدند. ضمناً رسم چنین بود که کلنی جدید را به نام سلطان

وقت و یا زوجه او بخوانند. ظاهراً افراد این کلنیها (کاتوئیکیها) به طور یکدست از یونانیان و مقدونیان نبودند، به هر تقدیر در کلنیهای نواحی شرقی کشور سلوکیه عده‌ای از اهل محل حضور داشته‌اند. اینان بازماندگان جنگاوران پارسی بودند که در ارتش اسکندر خدمت کرده بودند. برخی از کلنیهای نظامی که از لحاظ اقتصادی در شرایط مساعدی قرار داشتند و موقعیتشان از دیدگاه گسترش بازرگانی مناسب بود بسرعت ترقی کرده به صورت شهر در آمدند و رسماً از طرف سلوکیه عنوان «پولیس» دریافت داشتند. از آن جمله بوده «دورا - اورپوس»^۱ برشط فرات که در نتیجه حفاریات آنجا مدارک فوق‌العاده ارزنده‌ای دربارهٔ مراحل ترقی و پیشرفت شهر مزبور و حیات داخلی و ترکیب نژادی و روابط تجاری و مراسم مذهبی و راه و روش زندگی و معماری خانه‌ها و معابد آن، در دسترس دانشمندان قرار گرفت و بسیاری از اسناد بازرگانی و اقتصادی که بر چرم و یا سفالینه (استراک) نوشته شده بود و همچنین اشیاء ظریف و نفیس و آثار هنری به دست آمد. بخصوص اسناد و مدارک و اشیایی که مربوط به دوران بعدی زندگی آن شهر، یعنی عهد پارتهاست، واجد اهمیت خاص می‌باشد.

عایدات خزانه را تنها در آمد سالیانهٔ اراضی تشکیل نمی‌داد بلکه انواع عوارض و مالیاتهای دیگر نیز تحت عنوان کلی «مالیاتهای شاهی» از مردم اخذ می‌شد، که در سراسر کشور سلوکیه یکنواخت بود. از جملهٔ این مالیاتها «مالیات تاج» (stefanitxos foros)^۲ و مالیات

۱ - Dura - Evropos

۲ - از متن معلوم نیست به معنی «تاج عروس» یا «مالیات عروسی» یا «مالیات شاهی» است.

نمک (Peri ton alon) و مالیات سرانه [۱۴]، مالیاتی برای بردگان، همچنین عوارض گمرگی و مالیات بر معاملات (eponion) و غیره نیز وجود داشت.

در کشور سلوکیه مالیاتهای «دسته جمعی» نیز متداول بود و اخذ می شد؛ ولی این مالیات مستقیماً به فرد فرد اتباع کشور تعلق نمی گرفت بلکه از جماعتی که ایشان عضو آن بودند اخذ می شد. مالیات فوروس (foros) که شهرها می پرداختند در شمار این گونه مالیاتهای «دسته جمعی» بود و شهرها (نه افراد) مبلغ ثابت و معینی تحت این عنوان می پرداختند. ظاهراً قلمرو هر قبیله نیز - که بنحوی از انحاء در امر اداره خویش مستقل بود - مالیاتی تأدیه می نمود. در عهد شاهان سلوکیه شهرسازی رونق فراوان یافت. در اکناف کشور شهرهای تازه ای که واجد سازمان «پولیس» بوده اند پدید آمده بود و اکثر آنها طبق نقشه معینی که «هیپودام» نامیده می شد بنا شده بود. طبق نقشه مزبور شهر دارای دو خیابان اصلی شمالی - جنوبی و شرقی - غربی بود که یکدیگر را قطع کرده زوایای قائمه تشکیل می دادند و کوچه ها و خیابانهای جنبی، موازی با خیابانهای اصلی و یا عمود بر آنها بودند و بخشها و یا بلوکهای مربعی از منازل بدین طریق ایجاد می گشت.

ساتراپ نشینهای ایرانی عهد سلوکیه نیز از این قاعده مستثنی نبودند. در آنجا هم «پولیسها»ی (شهرهای) جدیدی ایجاد شده بود، مانند انطاکیه پارس و لائودیکیا^۱ در ماد (نهایند). مثلاً در سوزیان - خوزستان (علیمائید) سه شهر به نام سلوکیه وجود داشته: یکی

سلوکیه برکنار اوله^۱ - کرخه، یکی دیگر بر هدیفونت^۲ و سومی در کرانه خلیج فارس. شیوه ساختمان شهرها گوناگون بود: اولاً چند جماعت روستایی و نقطه مسکونی نزدیک به یکدیگر به صورت یک شهر در آمدند ثانیاً کلنیهای نظامی را به درجه پولیس (شهر) ارتقاء می دادند و یا به یک شهر بومی حقوق و عنوان «پولیس» را اعطاء می کردند (مثلاً شهر قدیمی شوش در عهد سلوکوس اول به مرتبه «پولیس» رسید و به نام سلوکیه بر اوله - کرخه، خوانده شد). گاهی نیز به شیوه ای مصنوعی شهری در محلی بایر ایجاد می گشت.

محققان غربی سیاست بنای شهرها و حمایت از آنها و دادن امتیازات و اراضی را بدانها چنین توجیه می کنند که گویا سلوکیان می کوشیده اند آسیا را «یونانی سازند» و مراکز تمدن یونانی در «بطن آسیا» به وجود آورند و اقوام آن نواحی را با فرهنگ یونانی و سازمانهای سیاسی هلنی، که به عقیده محققان مزبور به مراتب کاملتر بوده، و قبل از فتوحات مقدونیان مردم مشرق از آن بیخبر بودند، آشنا سازند. بزعم ایشان یونانیانی که در شهرها متمرکز بوده اند تکیه گاه اصلی حکومت سلوکیان را تشکیل می داده اند. معهذا این تعریف از ماهیت و روش سیاست شهری سلوکیان و نقش شهرها در دولت ایشان بسیار سطحی و یکجانبه است چرا که مسأله بسیار بغرنجتر و پیچیده تر از این بوده است.

شهرهای سلوکیه دارای سازمان «پولیس» بودند؛ یعنی مجمعی ملی مرکب از افراد کامل الحقوق جامعه و شورای انتخابی شهر و دادرسان انتخابی داشتند. جامعه شهر نه تنها حق داشت در حیات

اجتماعی بلد شرکت کند بلکه امتیاز دیگری را نیز دارا بود؛ یعنی می توانست اراضی ملکی داشته باشد. در اطراف هر شهر اراضی نسبتاً وسیعی، متعلق بدان شهر، وجود داشت. مردم روستایی این اراضی مرتباً به خزانه شهر خراج می دادند و از محل خراجهای دائمی مزبور بخش اعظم مالیاتی (فوروس) که شهر می بایست به خزانه شاهی تأدیه کند پرداخته می شد. بخش دیگر فوروس (مالیات) را «مالیتهای شاهی» - که پیشتر از آن یاد شد - تشکیل می داد، و بخش اعظم این مالیتهای از افراد خارج از جماعت پولیس - که به مراتب بیش از افراد رسمی بودند - اخذ می گردید. بدین منوال افراد ممتاز پولیس منافع سرشاری از بهره کشی مردم روستای اطراف (مربوط به شهر) و همچنین افراد مسلوب الحقوقی که در درون شهر می زیستند - به دست می آوردند.

با این حال خودمختاری پولیسهای سلوکی (برخلاف پولیسهای اصلی) کامل نبود و از حدود زندگی و امور داخلی شهر تجاوز نمی نمود. مسائل روابط خارجی تماماً در صلاحیت پادشاه بود. بسیاری از شهرها علاوه بر ادارات و مقامات انتخابی «اپیستات»هایی^۱ نیز داشتند (که علی الرسم از اهل محل و اعیان شهری بوده اند). اپیستاتها هم ممکن بود انتخابی باشند، ولی به هر حال نماینده قدرت و حکومت پادشاه در محل بوده و بر رعایت منافع سلطان در شهرها نظارت می کردند. گذشته از اینها ممکن بود پادگانهای شاهی نیز در شهرها مستقر باشند.

شهرها بلاواسطه تابع پادشاه بودند نه ساتراپ، و می توانستند در

صورت بروز اختلاف و مسأله متنازع فیه که با منافع شهر برخورد داشته باشد مستقیماً به پادشاه مراجعه کرده سفیران، و یا صحیحتر بگوییم، نمایندگان خویش را بنزد وی گسیل دارند. پادشاه نیز هیچگاه بوسیله مأموران خود فرمانی خطاب به شهرها صادر نمی‌کرد، بلکه نامه‌ای به شهر می‌نوشت که به عنوان مجمع خلق و شورا و دادرسان کل شهر معنون بود و نظر خویش را طی آن در فلان یا بهمان مسأله بیان می‌نمود. نامه‌های شاهان در واقع بمنزله فرمان بود ولی به لحن و شکلی سیاسی تنظیم می‌شد و از لحاظ تشریفاتی می‌بایست مورد تصویب مجلس شهر و دادرسان قرار می‌گرفت. غالباً نامه‌های پادشاه، به مثابه اسناد مهمی، بر سنگ نقر شده و در میدان شهر (آگورا)^۱ نصب می‌گردید. نمونه‌هایی چند از این گونه مکاتبات شاهانه که از لحاظ مطالعه در زندگی شهرها و سازمان دولتهای نوع یونانی، بسیار ارزنده است در دست می‌باشد.

به طور کلی شاهان سلوکی از مداخله مستقیم در امور شهرها (پولیسها) خودداری می‌کردند و ترجیح می‌دادند نظر و خط مشی خویش را بواسطه و از طریق حزب «شاهی» که در شهرها نیرومند بودند، عملی سازند.

وضع همه شهرها در کشور سلوکیه یکسان نبود. مثلاً بعضی از پولیسهای قدیمی و بویژه شهرهای توانگر یونانی آسیای صغیر (چون ملطیه و ازمیر) و فنیقیه (صور و سیدون و بیبلوس) واقع در کرانه دریا، که از لحاظ سوق الجیشی و بازرگانی موقعیت مهمی داشتند، خود را «متحدان» سلوکیه می‌شمردند (summaxoi) نه «تبعه» ایشان. اینگونه

شهرها از امتیازات عظیمی برخوردار بودند، در زمینه استقرار رابطه با دیگر شهرها و مناسبات خارجی آزادیهای فراوان داشتند و می توانستند اتحادیه‌ای از چند شهر ایجاد کنند (که از آن جمله اتحادیه شهرهای تروئاد^۱ معروف است) و به اشخاص حق پناهندگی بدهند و از خود سکه ضرب کنند. پادشاهان فقط در موارد بسیار نادر معافیت از پرداخت فوروس را به فلان و یا بهمان شهر تفویض می نمودند. مثلاً در زمان آنطیوکوس دوم ایتریان از مالیات معاف شدند و در عهد سلوکوس دوم از میر خراج نمی داده است. ولی به محض اینکه از لحاظ نظامی خطری بروز می کرد پادگانهای پادشاهی در شهرهای مزبور نیز مستقر می گشتند. گرچه در وضع شهرهای کشور سلوکیه اختلافاتی وجود داشت ولی این تفاوت میان وضع حقوقی و مالیاتی آنها، نه مهم بود و نه اصولی.

از آنچه گفته شد چنین استنتاج می شود که شهرها (پولیسها) که مرکز بهره کشی از اراضی وسیع بودند، سازمانهایی شمرده می شدند بسیار مناسب و مفید که بار سنگین ایجاد تشکیلات مالیاتی را از دوش دستگاه اداری دولتی برمی داشتند و درعین حال حسن جریان وصول مالیات (فوروس) و ورود آن به خزانه و اعمال حق نظارت سیاسی نیز تأمین شده بود. گذشته از این پولیس آن زمان یک سازمان وسیع و واجد نرمش فوق العاده بود که به سود طبقه برده داران عمل می کرد و جماعت ذوی الحقوق شهری را دربر می گرفت و از این رهگذر یکی از مهمترین تکیه گاههای اجتماعی دولت سلوکیان - که بر مبنای برده داری قرار داشت - بشمر می رفت. شهرها (پولیسها) مجبور

بودند درآمدهای خود را با پادشاه سلوکی تسهیم کنند ولی زبانی که از این راه به آنها وارد می‌آمد بوسیله مزیتی که عضویت در یک واحد بزرگ دولتی دربرداشت جبران می‌شد. دولت سلوکیان قادر بود منافع تجاری شهرها را تأمین کند. (ساختمان و حفظ جاده‌های تجاری، اساس پولی واحد، فقدان خطر خودسریهای گمرکی و اخذ عوارض بی‌بندوبار که در صورت عبور کاروانها از اراضی چندین دولت اجتناب ناپذیر می‌بود و غیره، تکمیل دائم عده بردگان از محل اسیران جنگی که بر اثر جنگهای پادشاهان به دست می‌آمدند، اراضی اهدایی که سخاوتمندانه در اختیار شهرها قرار داده می‌شد و وجود نیروی جنگی سلوکیان و غیره). بدینقرار در دولت سلوکیان، شهر و حکومت مرکزی (پادشاه) همچون دو متحد در عرصه فعالیت گام می‌نهادند. شاهان سلوکی خود نیز تا حدی به این وضع واقف بودند؛ جالب توجه است که پادشاهان سلوکی در برخی از کتیبه‌ها، پولیسهای امپراطوری خود را «متحدین» (Summaxoi) خویشان می‌خوانند.

از آخرین تحقیقات مورخان روسیه چنین بر می‌آید که این شکل و شیوه سازمان شهر (پولیس) قبل از ورود ارتش اسکندر در مشرق زمین غیر معروف نبوده است و بعضی از شهرهای مشرق دارای سازمانی بوده‌اند که ماهواً با تشکیلات پولیسهای یونانی مشابهت فراوان داشته‌اند و حال آنکه از لحاظ منشأ و پیدایش هیچ رابطه‌ای با پولیسها نداشتند و خود دارای ویژگیهای چندی بودند. بسیاری از شهرها جنبه مذهبی داشتند و دارای معبد بودند و سازمان غیرمذهبی

آنها با تشکیلات مذهبی مطابقت داشته است (مثلاً اوروک^۱ در بابل و اورشلیم و بسیاری دیگر از شهرهای مذهبی آسیای صغیر که دو شهر به نام کومانا^۲ - در پونت و کاپادوکیه - میان آنها مشهور بودند و همچنین پسی نونت^۳ در فریجیه و الب^۴ در کیلیکیه و بسیاری دیگر). در دوران سلوکیه که بسبب مشابهت اصولی که میان شهرها و پولیس وجود داشت (گرچه این مشابهت مطلق نبود) به بسیاری از بلاد محلی مزبور حقوق و اختیارات پولیس تفویض گشت. بدین معنی که مؤسسات قدیمی آنها به رسمیت شناخته شد و حقوق و امتیازات پولیسهای یونانی را هم برای آنها قائل شدند.

جماعت غیرمذهبی این گونه شهرها از مردم محلی تشکیل می شد. با این حال یونانیان و مقدونیانی که بعد از لشکرکشی اسکندر در آن شهرها سکونت اختیار کرده بودند نیز می توانستند در سلک جماعت مزبور درآیند. مثلاً در صنف معبد شهر بابلی اوروک افراد یونانی که بالکل نسبت به کیش اهل محل بیگانه بودند نیز عضویت داشتند، زیرا که صنف مزبور در واقع مذهبی نبوده بلکه نماینده جماعت غیر مذهبی اوروک شمرده می شد و عضویت آن حقوقی را که افراد جامعه پولیسهای یونانی واجد بودند تأمین می نمود. بنابراین در اینجا موضوع نژاد و قبیله - چه در داخل شهرها و چه از لحاظ وضع حقوقی و روابط آنها با دولت - اهمیت قاطع نداشت. شهرهای مختلطی نیز وجود داشت. مثلاً گاهی در یک پولیس (شهر) یونانی مشرق عده کثیری از مردم محل زندگی می کردند و از خود سازمان مستقلی داشتند که پولیتوما (Politeuma) نامیده می شد. شهر سلوکیه

(بردجله) نمونه‌ای از این گونه بلاد «دو جنبه‌ای» بود. سلوکیه (بر دجله) پولیسی بود عظیم که توسط سلوکوس اول بنا شده بود و در حدود قرن اول میلادی ۶۰۰ هزار نفر جمعیت داشت. بر روی بعضی از سکه‌های این شهر تصویر دو الهه که دست به هم داده‌اند نقش شده است که بُرجک گونه‌ای بر سر دارند.

چون بدین طریق شهرهای بومی به صورت پولیس در می‌آمدند و علی‌الرسم در پولیسیها مؤسسات اجتماعی و سیاسی و قضایی مورد نیاز طبقه برده‌دار متناسبت‌تر و ملایم‌تر با اوضاع بود (یعنی از قیود دینی و عادات باقیمانده از دوره پدر شاهی بالنسبه آزادتر بوده‌اند و الخ) بالطبع جامعه برده‌دار بومی نیز تحت تأثیر شدید فرهنگ یونانی و دیگر شئون زندگی هلنی قرار می‌گرفت، زیرا که اشکال مزبور با سازمان پولیس رابطه بسیار نزدیک بل ملازمه داشتند. این جریان بیشتر به صورت غیر متشکل تحقق می‌یافت. یونانیان که فاتحانه به آسیای مقدم گام نهاده بودند اکثراً در صف حاکمه آن خطه قرار گرفتند و بدین سبب جای تعجب نیست که سلیقه و ذوق و شیوه زندگی و زبان ایشان رواج یافت و سران و اعیان محل نیز که در واقع با ایشان هم طبقه بودند کوشیدند تا از رسوم مزبور تقلید کنند.

سلاطین سلوکی که از هرگونه تبعیض قومی و نژادی بدور بوده، بیشتر به شهرهای بومی و قشرهای عالی مردم محلی متکی بودند، از این جریان حمایت می‌کردند تا به سود وحدت امپراطوری خویش عمل کرده باشند. سیاست شهرسازی سلوکیه نیز تابع همین منظور و همین منافع بود. زیرا ایشان از نظر تسهیل اداره امور می‌کوشیدند در کشور خویش - که نواحی مختلف آن از نظر سطح رشد و تکامل و سنن تاریخی ناهم‌آهنگ بوده - شبکه‌ای از واحدهای کمابیش

هم‌آهنگ، از لحاظ سازمان - یعنی شهرها - را به وجود آورند. ولی مبنای این سیاست، ماهیت اجتماعی شهرهای (از نوع پولیس) آن زمان بود، یعنی سازمان طبقه برده‌داران.

اتکای حکومت به لشکریان بود که به طور کلی از میان ساکنان کلنیهای نظامی جمع‌آوری می‌شدند و به طوری که پیشتر گفته شد اینان همیشه یونانی و یا مقدونی نبودند ولی به شیوه مقدونی تعلیم یافته و از حقوق کلروخهای (اعضای کلنیهای نظامی یونانی و مقدونی) قدیمی استفاده می‌کردند. گذشته از اینان که بخش اصلی ارتش سلوکیان را تشکیل می‌دادند عده‌ای از مزدوران و داوطلبان قبایل ایران و آسیای صغیر نیز جزء لشکریان ایشان بوده‌اند. نیروی اصلی نظامی را کماکان پیادگان سنگین سلاح - یعنی فالانژو هیپاسپیست^۱ - تشکیل می‌دادند. عده سواران اندک بود ولی ارج بسیار داشتند و از امتیازاتی برخوردار بودند. در میان واحدهای سوار کاتافراکتاریان^۲ شهرت بسزایی داشتند، زیرا که در واحدهای مزبور مرکب و راکب زره‌پوش بود. بر اثر استفاده از این گونه سواران در شیوه جنگ دگرگونی‌هایی پیدا شد. گذشته از پیادگان و سواران، فیله‌ها و ارابه‌های جنگی و واحدهای گوناگون نقب‌زنان و بخشهای ویژه محاصره و دستجات کومکی دیگر نیز جزو لشکریان بودند. در سراسر کشور پادگان‌هایی مستقر بود و دستجات مخصوصی نیز با مراقبت کامل به مرزداری اشتغال داشتند.

نگهداری ارتش بار سنگینی بر دوش دولت بود. بدین سبب ارتش سلوکیان هرگز چندان بزرگ نبود و احتمالاً اگر در صدد توسعه قوای

نظامی برمی آمدند هم، نیروی انسانی برای انجام این منظور کافی نمی بود. طبق منابع موجود، عده فالانژها در برخی از پیکارهای بزرگ پایان قرن سوم و آغاز قرن دوم قبل از میلاد (رافیا، مغینسیا^۱ به فصل بعد رجوع شود) بین ۱۶ و ۲۰ هزار بوده است. (م. راستووتسوف به استناد این ارقام، جمع عده لشکریان سلوکیان را به ۷۰ هزار بالغ می داند و بدیهی است این رقم تقریبی می باشد).

ناوگان سلوکی - با اینکه در برخی از ادوار حیات آن دولت مهم بوده، در مجموع نیروهای مسلح آن امپراطوری نقش مهمی نداشته است.

فصل سوّم

آنطیوکوس سوم

در اواسط قرن سوم ق. م. برغم کوششهای سلوکوس و آنطیوکوس، برخی از نواحی کشور، یکی بعد از دیگری، از آن امپراطوری جدا شد. در سال ۲۶۲ ق. م. «پرگام» در مغرب آسیای صغیر مستقل گشت و سلالهٔ آتتالیدیان^۱ در آنجا به سلطنت رسید. در زمان سلطنت تثوس آنطیوکوس دوم (۲۶۱ - ۲۴۷ ق. م) جنگ دوم سوریه (۲۵۸ - ۲۵۳ یا ۲۵۵ ق. م) میان سلوکیان و بطلمیوس دوم (فیلاذلف) آغاز شد. بهانهٔ این جنگ کومکی بود که پادشاه مصر به او من آتتالیدی^۲ که داعیهٔ استقلال و خروج از تابعیت آنطیوکوس اول را داشت مبذول داشته بود، ولی در واقع این جنگ دنبالهٔ مبارزه‌ای بود که میان سلوکیان و بطلمیوس بر سر سلطه بر بخش شرقی دریای متوسط (مدیترانه) از دیر باز جریان داشت. مسیر این جنگ بر روی هم به نفع سلوکیه بود و بطلمیوس دوم در سال ۲۵۵ (یا ۲۵۳ ق. م.) ناچار شد پیمان صلح منعقد کند. مع الوصف با وجود نتیجهٔ مساعد این پیکار سلوکیان در همان اوان نواحی بسیاری را از

دست دادند. در آسیای صغیر کاپادوکیه در سالهای (۲۶۰ - ۲۵۰ ق. م.) مستقل شد و گالاتیان مرکز شبه جزیره مزبور را اشغال کرده بودند و شمال آسیای صغیر (و یفینیه و پونت) نه تنها مستقل شدند بلکه با سلوکیان خصومت آغاز کردند.

معهدا در اقصای شرقی متصرفات سلوکیان در آن زمان - چنانکه بعداً خواهیم دید - وقایع بسیار مهمتری جریان داشت. باکتریای دور (باختر) که بوسیله دشتها و بیابانهای فلات ایران از متصرفات اصلی سلوکیان جدا بود، از مدتها پیش از لحاظ اقتصادی و سیاسی مهمترین ناحیه آسیای میانه شمرده می شد. پادگانهای بالنسبه مهمی از لشکریان یونانی و مقدونی در آن خطه مستقر بودند. دیودوت^۱ حاکم یونانی باختر چون وضع دشوار و پیچ و پیچ مبارزه سلوکیان را در مغرب مشاهده کرد از ایشان جدا شد و دولتی تأسیس کرد که بعدها، در طی دهها سال، دژ مقدم فرهنگ و مدنیت یونانی در مشرق زمین بود (به فصل پنجم و ششم رجوع شود). خطر بزرگتری که در اواسط قرن سوم ق. م. متوجه سلوکیان گردید ظهور دولت پارتها در شمال شرقی ایران بود، دولتی که در تاریخ آسیا نقش بسیار بزرگی را ایفاء نمود ولی در زمان ظهور پادشاهی پارتها هیچکس حتی حدس نمی زد که چه خطر عظیمی از سوی ایشان متوجه دولت سلوکیان خواهد گشت و توجه سلوکیان کاملاً به وقایع سوریه و آسیای صغیر معطوف بود.

آنطیوکوس دوم در اواخر سال ۲۴۷ ق. م. درگذشت. دوزوجه وی - یکی لائودیکا^۲ و دیگر برنیکا^۳ - دختر پادشاه مصر، بر سر تاج و

تخت به مبارزه برخاستند. هر یک از این دو، فرزند خویش را پادشاه می‌دانست. سرانجام لائودیکا پیروز شد و پسر او کالی‌نیک^۱ - سلوکوس دوم - بر تخت سلطنت جلوس کرد (۲۴۷ - ۲۲۶ ق. م.). برنیکا و پسرش کشته شدند. کشته شدن برنیکا بهانه جنگ سوم سوریه بود که در سال ۲۴۶ ق. م. از طرف اورگت بطلمیوس سوم برادر مشارالیه‌ها آغاز گشت.

نخست بطلمیوس سراسر سوریه را تسخیر کرد و حتی به پای حصار شهر سلوکیه (بردجله) رسید. ولی چیزی نگذشت که سلوکوس دوم اوضاع را به صورت نخست بازگرداند. پولیسهای یونانی آسیای صغیر هواخواه او بودند و وی عهد اتفاقی با کاپادوکیه و پونت منعقد ساخت و بطلمیوس ناگزیر شد عقب‌نشینی اختیار کند. مدتی بعد مصر توانست موقع خویش را در دریای اژه استوار کند و شهرهای یونانی جنوب آسیای صغیر، ملطیه، افسس و پرین را به تصرف خویش در آورد ولی کرانه شمالی (ازمیر، ارتره و کلایزومنا) در تصرف سلوکیان باقی ماند. در سال ۲۴۱ ق. م. پیمان صلح منعقد شد.

صلح برای سلوکوس دوم بسیار ضروری بود، زیرا که هیراک آنطیوکوس^۲ برادر او که حکومت آسیای صغیر را - در شمال تا وروس - داشت علم عصیان برافراشته بود. سلوکوس دوم ناگزیر وارد مبارزه‌ای طولانی با برادر شد، ولی پیروزی سرانجام نصیب آنطیوکوس (هیراک) - که گالاتیان و ویفینیان را به یاری طلبیده بود - گشت، این مبارزه در سال ۲۳۶ ق. م. پایان یافت. ولی آنتال اول^۳ برادر زاده

اومن آتتالی که در پرگام به سلطنت رسیده بود و مایل نبود در حکومت بر آسیای صغیر با کسی شریک باشد هیراک آنطیوکوس را برکنار کرده سراسر کشور را تا تاوروس به تسخیر خود درآورد (در حدود سال ۲۲۸ ق. م.).

در آن زمان سلوکوس دوم در مشرق سرگرم مبارزه با پارتها بود (به فصل پنجم رجوع شود) و آنطیوکوس هیراک خواست از این فرصت استفاده کرده سوریه را تسخیر کند. ولی سلوکوس به محض اطلاع از این امر همه امور مشرق را رها کرد و بشتاب به سوی سوریه روی آورد و برادر را از آن سامان بیرون راند. نقش سیاسی هیراک آنطیوکوس به همین جا پایان پذیرفت.

سلوکوس دوم در سال ۲۲۶ ق. م. درگذشت و سوتر^۱ سلوکوس سوم پسر او جانشین و وارث تاج و تخت گشت (۲۲۶ - ۲۲۳ ق. م.). سلوکوس سوم برادر خود آنطیوکوس را به حکومت بابل و «ساتراپ نشینهای علیا» منصوب کرد و کوشید تا آسیای صغیر را باز پس گیرد، ولی بهنگام لشکرکشی کشته شد. باین حال علیرغم مرگ پادشاه و آشفتگی که بر اثر آن حادثه در امور پدید آمده بود آخیا^۲، حاکم جدید آسیای صغیر موفق شد آتتال اول را از بخش شرقی آسیای صغیر اخراج کند و وضع را به صورتی که بعد از سومین جنگ سوریه بود، بازگرداند و برادر کوچک سلوکوس به نام آنطیوکوس سوم به سلطنت رسید (۲۲۳ - ۱۸۷ ق. م.).

موفقیتهای موقتی و گذران سلوکیان و نخستین تصادف مشئوم ایشان با نیروی نوینی که در مشرق دریای متوسط پدید آمده بود -

یعنی روم - با نام این پادشاه بستگی دارد. در آغاز اوضاع مغرب به حال آنطیوکوس مساعد بود. ولی امور مشرق بیدرنگ صورت خطرناک و تهدید آمیزی پیدا کرد و آنطیوکوس ناگزیر شد با ساتراپهای ماد و پارس - یعنی مولون^۱ - و برادر اسکندر که عاصی شده بودند مبارزه کند. نخست سرداری که آنطیوکوس برای سرکوبی شورش گسیل کرده بود با ناکامی روبه روشد و فقط مداخله شخص پادشاه جوان اوضاع را بهبود بخشید. عاصیان مغلوب و منهزم گشتند. مولون و برادر وی برای احتراز از سیاست سخت و وهن آور خودکشی کردند. آنطیوکوس به منظور ترساندن سرکشان، جسد مرده مولون را به دو نیم کرده در معرض اهانت و دشنام عوام قرار داد. آنگاه آنطیوکوس به ماد آتروپاتن (آذربایجان) هجوم برد و موفقیتی کسب کرد و آن کشور که از زمان اسکندر مستقل بود حکومت عالیة سلوکیان را شناخت.

آنطیوکوس سوم در سال ۲۲۰ ق. م. به سوریه بازگشت. ولی در آنجا دشواریهای تازه ای در کمین وی بود و ناگزیر با آخیا - که از خویشاوندان وی بود و در آسیای صغیر حکومت می کرد - مبارزه کرد. آخیا با اینکه شکست خورد حکومت بر آن خطه را حفظ کرد.

پس از سومین جنگ سوریه (۲۴۱ ق. م.) که به دنبال آن میان سلوکیان و بطلمیوس پیمان صلح منعقد شد دیگر عملیات جنگی میان ایشان صورت نگرفت. معهذا سلوکیان راضی نبودند که سوریه جنوبی و فنیقیه و فلسطین در دست مصر باشند، بویژه این که بطلمیوسیان بندرگاه دریایی پایتخت سوریه، شهر سلوکیه را در

په‌ریا^۱ در تصرف خویش داشتند، و این در نظر سلوکیان بسیار خطرناک بود.

در بهار سال ۲۱۹ ق. م. آنطیوکوس سوم عملیات جنگی را با حمله به سلوکیه در په‌ریا آغاز کرد. سپس به آسانی فنیقیه را مطیع خویش ساخت ولی با مقاومت جدی قلعهٔ دورا^۲ در شمال فلسطین مواجه گشت. یکی از مأموران عالی‌مقام بطلمیوس چهارم (۲۲۱ - ۲۰۳ ق. م.) به نام سوسی‌بی^۳ که عملاً حاکم مصر بود از این فرصت استفاده کرده به وسیله مذاکرات و مانورهای ماهرانهٔ سیاسی جنگ را طول داد و ضمناً لشکریان وفادار و آزموده‌ای برای دفع آنطیوکوس گرد آورد و به طوری که انتظار می‌رفت مذاکرات صلحی که توسط مصر پیش کشیده شده بود به جایی نرسید. در سال ۱۲۸ قبل از میلاد آنطیوکوس سوم جنگ را از سر گرفت و فلسطین را، تا شهرهای غزه و رافیا - در سر حد مصر - از بطلمیوسیان منتزع ساخت. پادشاه سلوکی زمستان را در بطلمیوسیه در کنار دریای متوسط (بین صور و دورا) گذارند و در سال ۲۱۷ ق. م. مصمم شد عملیات نظامی را دنبال کند و وارد مصر شود. ولی در جنوب رافیا با لشکر انبوهی که سوسی‌بی گرد آورده بود مواجه گشت. روز ۲۲ ژوئن سال ۲۱۷ ق. م. جنگ میان فریقین در گرفت و آنطیوکوس شکست خورد و پس از آن ناچار رهسپار انطاکیه (برارنت نه‌رالعاصی) شد زیرا بیم آن داشت که چون خبر شکست وی به آسیای صغیر برسد مشکلاتی در آنجا پدید آید. طبق پیمان صلح (مذاکرات صلح را سوسی‌بی به عمل آورد) بطلمیوسیان جنوب سوریه و فنیقیه و فلسطین را باز پس گرفتند ولی

شهر سلوکیه در پیه‌ریا همچنان در تصرف آنطیوکوس سوم باقی ماند. بنابراین آنطیوکوس در مغرب به موفقیت‌های قاطعی نایل نگشت. ولی معهدا شهر انطاکیه مخرج و راهی به دریا بدست آورد و گذشته از این صلح با مصر برقرار شد و آسیای صغیر آرام گرفت. گرچه آخیا حاکم قابل اطمینانی شمرده نمی‌شد، آنطیوکوس می‌توانست متوجه مشرق، که امور آنجا به هیچ وجه بر وفق مراد و نفع وی نبود، شود. راست است که بین النهرین و ساتراپ‌نشینهای ایرانی نزدیک به آسیای صغیر آرام بود و درس عبرت سختی را که به مولون و برادر وی داده شده بود از یاد نبرده بودند. ولی پارتها روز بروز قویتر می‌شدند و اوتیدم^۱ که فرزند دیودوت را در باخترا برکنار کرده بود خود قدرت را به دست گرفته و خطری واقعی را تشکیل می‌داد. بنابراین لشکرکشی به مشرق احتراز ناپذیر بود. آنطیوکوس نخست به پادشاهی کوچک آرساموساتا^۲ در فرات علیا رفته، آن ناحیه را مطیع ساخت (۲۱۱ ق.م.) و در سال ۲۰۹ ق.م. وارد خاک ماد گشت. وی در اکباتان (همدان) ثروت‌های کلان معبد آن شهر را ضبط کرد که ظاهراً این عمل به خاطر تأمین مخارج لشکرکشی بوده است [۱۵]. آنطیوکوس از اکباتان - از راه مستقیم، کویر نمک - عازم سرزمین پارت شد و هکاتومپیل (نزدیک دامغان) پایتخت پارتها را به تصرف در آورد و نیروی اصلی ایشان را تحت فشار سخت قرار داده به سوی کرانه دریای خزر راند. در آن ناحیه، نزدیک شهر بلادفاح طمبرک قلعه بسیار مستحکم سیرینکا^۳ قرار داشت و پارتها امیدوار بودند که در آن دژ به مقاومت پردازند. ظاهراً در آن زمان پارتها هنوز راه و رسم مبارزه با

ارتش تعلیم یافته و پرساز و برگ مقدونی را نمی دانستند و قلعه مزبور به دست آنطیوکوس افتاد. معهذا پارتها موفق شدند تمام یونانیانی را که در میان ساکنان قلعه محصور قرار داشتند از پای در آوردند. پیمان صلح منعقد شد و ظاهراً پادشاه پارت ناگزیر حکومت عالیه سلوکیان را شناخت.

آنطیوکوس بالنسبه به آسانی از عهده پارتها بر آمد. ولی دشمن دیگر او یعنی اوتید^۱ سلطان باختر (باکتریا) خطرناکتر بود.

علی الظاهر در آن زمان مرز غربی متصرفات باختر در مسیر رود هره به^۲ (هریرود) قرار داشت، زیرا که اوتید با ده هزار سوار خویش در کرانه آن رود با آنطیوکوس سوم تلافی کرد. باختریان در برابر فالانزهای سلوکی پایداری نکردند و عقب نشستند و در پایتخت خویش باختر (بلخ) تحصن گزیدند. باختر قلعه‌ای حصین بود و آنطیوکوس دو سال تمام بدون حصول نتیجه به محاصره آن پرداخت و سرانجام تلی^۳ همشهری اوتیدم را برای مذاکره به قلعه فرستاد (مولد تلی شهر مغنسیا، در آسیای صغیر بود).

اوتیدم تهدید کرد که چنانچه کار را بر او سخت گیرند صحرائشینان آنسوی اکس^۴ - جیحون - را به کشور راه خواهد داد و این خود مصائب فراوان به بار خواهد آورد. آنطیوکوس از این تهدید هراسناک شد، زیرا بیدرنگ پیمان صلح شرافتمندانه‌ای با اوتیدم منعقد کرد و دختر خویش را به دمتری فرزند اوتیدم به زنی داد و فقط از سلطان باختر خواست که فیلهای جنگی خویش را تسلیم کند و (به ظن قوی) رسماً برتری سلوکیان را بشناسد.

Teley - ۳

Areia - ۲

Evtid - ۱

Oxa - ۴

آنطیوکوس از باخترا به سوی مشرق روی آورد و از هندوکش گذشت و وارد دره کابل شد و به حدود پادشاهی هندی مائوریا رسید. سلوکیان از عهد سلوکوس اول با پادشاهان سلاله مزبور روابط حسنه داشتند. سفیران سلوکوس اول و آنطیوکوس (مگاسفن و دمودام)^۱ در دربار هند اقامت گزیده بودند، و آشوکا نماینده مشهور سلاله مائوریا که کیش بودا را در هندوستان رواج داده بود، پیامهایی برای آنطیوکوس سوم ارسال داشته بود. آنطیوکوس سوم باری دیگر دوستی دیرین را شخصاً به وسیله مصاحبت با شاه سوبخاگاستا^۲ تجدید و تأیید کرد و ۱۵۰ فیل جنگی که در ارتشهای آن زمان ارزش فراوانی داشتند به هدیه دریافت داشت. بدیهی است که آنطیوکوس نمی توانست حتی خیال تحصیل اراضیی را در آن نقاط دور دست در سر بپروراند. دوران اسکندر سپری شده و دیگر بازگشتنی نبود.

آنطیوکوس از هندوستان راه بازگشت پیش گرفت و زمستان را در کرمان به سر برد. معلوم می شود که راه رجعت وی از جنوب بوده و بتقریب همان مسیر کراتر^۳ و اسکندر را تعقیب می کرده است.

وی پیش از بازگشت به بین النهرین به کرانه غربی خلیج فارس نیز لشکر کشید تا از ساکنان شهر ثروتمند گرا که تجارت عطریات را در دست داشته و میان امپراطوری سلوکی و عربستان واسطه بودند باج و خراج ستاند.

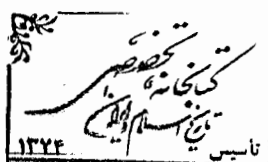
آنطیوکوس پس از گرفتن باج و هدایای بسیار به سلوکیه (در کنار دجله) بازگشت. نتایج لشکرکشی به مشرق فوق العاده بود. گرچه پارتها و اوتیدم در واقع استقلال خویش را حفظ کرده بودند ولی با

این حال حکومت و قدرت عالیة سلوکیان را شناخته بودند و این نکته مهم بود که آنطیوکوس موقتاً می‌توانست از تجاوز ایشان به مغرب بیمناک نباشد. این امر واجد اهمیت فراوان بود زیرا او می‌خواست آزادی عمل داشته باشد تا نقشه‌های خویش را در مشرق دریای متوسط که منطقه اصلی منافع سلوکیان بود مجری سازد. گذشته از این، لشکرکشی به سوی مشرق اعتبار و حیثیت آنطیوکوس را فوق‌العاده بالا برد و این خود پس از ناکامی‌هایی که در چهارمین جنگ سوریه (۱۷۰ - ۱۶۸ ق. م.) نصیب وی گشته بود، بسیار ضرورت داشت.

در این زمان - در فاصله قرنهای سوم و دوم قبل از میلاد - در بخش شرقی دریای متوسط، نیروی سیاسی جدیدی - یعنی روم - ظهور کرد. در آن عهد مدت مدیدی بود که رومیان امر وحدت ایتالیا را پایان بخشیده و سریعاً از آثار ناکامی‌هایی که بر اثر هجوم هانیبال به ایتالیا نصیب ایشان گشته بود، رهایی یافته بودند. سردار مشهور مزبور در دربار آنطیوکوس سونم اقامت داشت.

ثبات وضع مشرق و دریای متوسط آنطیوکوس را به اقدامات جدیدی در مغرب تحریض می‌کرد. وی کوشید تا آسیای صغیر را به طور قطع تابع خویش سازد و چون در امور یونان مداخله آغاز کرد با روم برخورد نمود. روم در آن زمان در کرانه ایلیر کاملاً استوار شده بود و با گامهای آهسته ولی محکم در یونان نفوذ می‌کرد و با فیلیپ پنجم پادشاه مقدونیه سرگرم مبارزه بود. ظهور مدعی جدید حکومت بر یونان رومیان را نگران ساخت. آنطیوکوس در جنگ ترموفیل

(۱۹۱۱ ق. م.) شکست خورد و ناچار به آسیای صغیر عقب نشست. ولی رومیان دشمن خطرناک خویش را آرام نگذاشتند؛ زیرا می‌دانستند که آنطیوکوس بزودی نیرو گرفته مجدداً به اروپا حمله خواهد کرد. بدین سبب در تعقیب آنطیوکوس وارد آسیای صغیر شدند و در نبرد مغنسیا (۱۸۹ ق. م.) شکستی قاطع بروی وارد آوردند. آنطیوکوس با بقایای لشکر خویش به مشرق گریخت و کوشید تا ارتش جدیدی گرد آورد. امور حکومت مختل و خزانه خالی شده بود و وی ناگزیر با حرارت تمام در صدد یافتن مقدرات مالی جدیدی برای تعقیب عملیات جنگی برآمد و هیچ چیز در این طریق مانع او نبود. و چون خواست خزانه یکی از معابد بزرگ علیمائید (عیلام) را تصاحب کند به قتل رسید. افراد دسته کوچکی که همراه وی بودند نیز به همین سرنوشت دچار شدند (۱۸۷ ق. م.).



فصل چهارم

سلوکیان و پارتها

پس از مرگ آنطیوکوس امپراطوری وی با شتاب بیشتری به سوی انقراض پیش رفت. نخست یکی از پسران آنطیوکوس ملقب به سلوکوس چهارم (۱۸۷ - ۱۷۵ ق. م.) و سپس فرزند دیگر وی ملقب به آنطیوکوس چهارم (اپیفان، ۱۷۶ - ۱۶۳ ق. م.) جانشین وی شدند. وی بی شک مردی بسیار با استعداد بود و کوششهای مایوسانه‌ای به عمل آورد تا از سقوط و نابودی امپراطوری سلوکیان ممانعت کند. ولی در آن سالها وضع ایران سخت دگرگون شده، نیروی سیاسی جدیدی - یعنی پارتها - در این سرزمین پدید آمده بود. آغاز تاریخ پارتها تقریباً و عجالتاً برای ما مجهول است. اطلاعات موجود در منابع کتبی فوق‌العاده کم است و سکه‌ها نیز حتی برای تعیین تواریخ و تشخیص تواتر سلطنتها و شاهان چندان کومکی نمی‌کند، زیرا که همه پادشاهان سلسله ارشاکیان (اشکانیان) تا واسط قرن اول قبل از میلاد در سکه نبشته‌ها به نام رسمی و دیهیمی یعنی آرشاک (اشک) خوانده شده‌اند (و نام شخصی ایشان نه در سکه‌ها ذکر شده و نه در اسناد رسمی) و در سکه‌های پارتی تاریخ سالها نیز

فقط از سی سال قبل از میلاد به بعد - و آن هم گاه و بیگاه و نامرتب - یاد شده است.

بدین سبب تمام اخبار و اطلاعات مربوط به وقایع نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد مورد بحث و اختلاف و ابهام است. و تا وقتی که مدارک و اسناد جدید باستانشناسی به دست نیاید امیدی به تحقیق دقیق در اخبار و اطلاعات مزبور وجود ندارد.

طبق روایات مکتوبی که به دست ما رسیده پرنیان^۱ که قبیله‌ای بودند از اتحادیه قبایل داه^۲ و در دشتهای بین جیحون و دریای خزر زندگی صحراگردی داشتند، اساس دولت پارت را بنا نهادند. داه‌ها با ماساگنها و دیگر قبایل صحرائشین و یا اسکان یافته آسیای میانه مربوط بودند. در زمان اسکندر مقدونی داه‌ها هنوز در دشتهای بین دو شط جیحون (اکس) و سیحون (یاکسارت) زندگی صحرائشینی داشتند، ولی از پایان قرن چهارم ق. م. پرنیان از دیگر قبایل داه جدا شده به سوی مغرب و ناحیه خزر مهاجرت کردند. پرنیان در ضمن راهپیمایی، بر سر راه خویش، شهر اسکندریه مرغیان و هراکلیه را در هره‌یه (ناحیه هرات) ویران ساختند و این دو شهر بعدها مجدداً به دست آنطیوکوس احیاء شده به نام انطاکیه و اخائیه تغییر نام یافتند. سلوکیان در سال ۲۸۲ ق. م. سپاه ویژه‌ای علیه تهاجمات ویران کننده پرنیان به سرکردگی دمودام^۳ سردار سلوکوس اول و آنطیوکوس، گسیل داشتند و پرنیان از لشکریان یونان و مقدونی شکست خوردند. دومین تجاوز پرنیان به متصرفات سلوکیان در حدود سال ۲۵۰ ق. م. وقوع یافت. جنگهایی که در آن زمان میان سلوکیان و مصر جریان

داشت توجه ایشان را از ساتراپ‌نشینهای شرقی منحرف کرده و این انصراف خاطر بحال ساتراپهای آن سامان که طالب تجزیه بودند مساعد بود. مثلاً در سال ۲۴۵ ق. م. «آندروگار» ساتراپ پارفینا^۱ - پارت اعلام استقلال و جدایی از سلوکیه کرد و به نام خویش سکه زر ضرب کرد. اهمیت این واقعه را نباید ناچیز شمرد زیرا پارفینا - پارت حلقه مهمی بود که سرزمینهای شرقی ایران را به مغرب مربوط و متصل می ساخت. در نتیجه قیام آندروگار^۲ راههای اصلی ارتباطی دولت مرکزی سلوکیان با ساتراپ‌نشینهای شرقی ایران قطع شد. متعاقب جنگ با مصر، مبارزه برادرکشی میان سلوکوس دوم (کالی نیک) و برادر کوچک او هیراک آنطیوکوس درگرفت و لشکرکشی تنبیهی به سوی مشرق را تا سال ۲۳۲ - ۲۳۱ ق. م. به تأخیر افکند. در سال ۲۳۹ ق. م. دیودوت حاکم باختر خویشتن را شاه خواند و پادشاهی مستقل «یونانی - باختری» را تأسیس کرد.

در چنین اوضاع و احوالی هجوم دوم پرنیان به سرکردگی آرشاک (اشک) صورت گرفت. در حدود سال ۲۵۰ ق. م. پرنیان به نسا که در دره اترک واقع بود، وارد شدند. این ناحیه بعدها به نام آستاونا^۳ خوانده شد و یکی از ایالات پارت گشت. پرنیان در آن محل در سال ۲۴۷ ق. م. در شهرک آساآک^۴، آرشاک (اشک) را به پادشاهی خویش برگزیده و این انتخاب را اعلام کردند. از آن به بعد جانشینان آرشاک این واقعه را مبدأ تاریخ ارشاکیان (اشکانیان) اعلام کردند.

آنگاه پرنیان متوجه باختر شدند ولی لشکریان دیودوت ایشان را دفع کردند. در سال ۲۳۹ ق. م. پرنیان وارد پارفینا - پارت شده

آندروگارا را قلع و قمع کردند و در سال ۲۳۸ ق. م. ناحیه مزبور را تحت اطاعت خود در آوردند. در این ناحیه پارت‌های اسکان یافته‌ای که با پرنیان قرابت داشتند و بعدها پرنیان با آنان توأم شدند، سکونت داشتند. اقدام دیگر آرشاک (اشک) تسخیر هرکانه (گرگان) در سال ۲۳۵ ق. م. و کومی سن^۱ (قوس - قوش) بود.

سرانجام سلوکوس دوم تصمیم گرفت عازم شرق ایران شود تا سرزمینهای تجزیه شده را باز پس گیرد. دیودوت پادشاه باختر با آرشاک (اشک) عهد اتحاد بست. به محض اینکه ارتش سوریه وارد سرزمین پارت شد، آرشاک (اشک) با سواران خویش به سوی دشتها عقب‌نشینی کرد، زیرا که در آن پهنه‌ها تحرک وی سهلتر انجام می‌گرفت و استفاده از سواران علیه ارتش سنگین اسلحه سوریه مناسبتر بود. گذشته از این قرار شده بود در دشتهای کنار جیحون، قبایل آپاسیاکان^۲، که مناسبات دیرین با پرنیان داشتند، وی را یاری کنند. این شیوه جنگی آرشاک (اشک) ثمرات نیکو به بار آورد. به لشکریان سلوکیان در نتیجه حملات ناگهانی چابکسواران تیزتک پرنیان، که در دشتهای مأنوس خویش به عملیات می‌پرداختند، تلفات و زیانهای وارد آمد، ولی کار به پیکار قطعی نکشید. از مغرب اخبار نامساعدی درباره اختلافات و دشمنیهایی که در میان افراد خاندان شاهی بروز کرده بود رسید و سلوکوس مجبور شد بشتاب مرزهای شرقی را ترک گفته با لشکریان خویش عازم انطاکیه گردد. با این حال سلوکوس دوم قبل از عزیمت از سرزمین پارت با آرشاک (اشک) وارد مذاکره شد و وی را به سمت پادشاه پارت و هرکانه -

گرگان (ولی تابع خویش) شناخت. وی ظاهراً امیدوار بود در آینده فرصت مناسبی یافته کار او را یکسره کند.

پس از عزیمت سلوکوس دوم دوران آرامشی در آن خطه حکمفرما گردید که اشک از آن استفاده کرد و مواضع خویش را در شمال شرقی ایران مستحکم نمود. علی الظاهر وی قبل از آن تاریخ قلعه «دارا» را در اپورک تیکن^۱ نزدیک ابیورد کنونی بنا کرده بود. آرشاک مشغول تقویت ارتش خویش و مستحکم ساختن نقاط مسکونی گردید. پارفینا - پارت مرکز دولت وی بود. قبور جانشینان شاهان سلاله ارشاکیان (اشکانیان) تا قرن اول میلادی در شهر نسا قرار داشت و شهر هکاتومپیل (نزدیک دامغان کنونی) پایتخت دولت جدید شد.

آرشاک در حدود ۲۱۷ ق. م. درگذشت. جانشین او (ارتبان اول - اردوان) مانند دیگر شاهان آن سلاله به غیر از نام شخصی خویش به نام مؤسس سلسله (که احتمالاً نام خاندانی بوده است) نامیده شد. وی با استفاده از این که آنطیوکوس در آن زمان با لشکریان خویش در آسیای صغیر سرگرم بود، اندک اندک به سرزمین ماد که همسایه پارت بود، دست اندازی کرد.

ولی در سال ۲۱۱ ق. م. آنطیوکوس سوم لشکرکشی به سوی شرق را آغاز کرد. چنانکه پیش گفتیم، آنطیوکوس تا حدی به آسانی کار پارتها را فیصله داد ولی مناسب چنین دید که با پادشاه پارت کنار آید و پیمانی ببندد و مرکز و هسته اصلی متصرفات وی را از اختیار او خارج نسازد.

طبق روایات موجود، بعد از آن فریاپتی^۱ که به گفته روس^۲ پانزده سال از ۱۹۱ تا ۱۷۶ ق.م. سلطنت کرد پادشاه پارتها شد. نام فریاپتی در اسناد پارتی که اخیراً در نسا کشف شده به مناسبت ذکر نام تاکستانی که شاید وقف تخلید خاطره آن پادشاه بوده، آمده است. پسران فریاپتی جانشین و وارث وی گشتند. نخست فراآت (فرهاد) اول^۳ که با کوهستانیان البرز جنگید و سپس میثردات (مهرداد) اول که شالوده حکومت پارت را ریخت. وی در آغاز اراضی دولت پارت را به حساب باخت، که دچار مشکلات داخلی بود، توسعه داد (به فصل ششم رجوع شود) و سپس متوجه غرب گردید. پس از شکست آنطیوکوس سوم در مغنیسیا (۱۸۹ ق.م.) قدرت سلوکیان در آسیا سخت به ضعف گرایید. سلوکوس چهارم هیچ اقدامی برای ترمیم وضع متزلزل سلاله خویش در آنسوی فرات نمی توانست به عمل آورد. آنطیوکوس چهارم پس از گذشت چند سال - که صرف ایجاد و تعلیم ارتش مورد نیاز کرد - و اصلاحاتی که به منظور تحکیم مبانی دولت به عمل آورد، در صدد آغاز لشکرکشی به سوی مشرق بود. ولی جنگ با مصر وی را از این کار منصرف کرد (سال ۱۶۹ ق.م.). آنطیوکوس چهارم به رغم موفقیت‌های بزرگی که در مصر کسب کرده بود ناگزیر تحت فشار روم از هرگونه ادعایی نسبت به سرزمین مزبور امتناع ورزید.

در سال ۱۶۶ ق.م. سرانجام آنطیوکوس در بابل ظاهر شد و در سال ۱۶۵ ق.م. از آنجا به ارمنستان لشکر کشید و آرتاکسیا^۴ پادشاه ارمنستان را به زیر فرمان خویش در آورد. سپس به سوی جنوب

Fraat - ۳

Ross - ۲

Friapati - ۱

Artaksia - ۴

شرقی روی آورد و از اکباتانا گذشت و کوشید تا استخر (پرسپولیس) را تصرف کند. ولی ساکنان شهر به وی اجازه ندادند مقصود خویش را جامه عمل پوشد و آنطیوکوس مجبور به عقب نشینی شد. در سال ۱۶۳ ق. م. آنطیوکوس در گابه (در ناحیه اصفهان کنونی شاید جابلق - م.) درگذشت.

در سالهای بعد از مرگ آنطیوکوس چهارم در غرب ایران چندین پادشاهی مستقل پدید آمد. مهمتر از همه آنها پادشاهی علیمائید (عیلامیان) بود که ظاهراً قبل از جلوس آنطیوکوس چهارم به استقلال رسیده بود. منابع سکه شناسی حتی نام پادشاه علیمائیدی را که از سلوکیه جدا شده بود، به دست می دهند. وی کامناسکیر^۱ نام داشت و کشور وی در بهترین ایام تاریخ خود از گابینه^۲ - اصفهان کنونی - تا خلیج فارس امتداد داشت [۱۶]. در همان زمان پادشاهی مستقل در ارمنستان تأسیس یافت: سوفنا^۳ و ارمنستان بزرگ. ماد آتروپاتن که تقریباً توسط آنطیوکوس سوم مطیع شده بود، مجدداً مستقل شد. هیسپائوسین^۴ فرزند ساگدودوناک^۵ دولت کوچک خراکن^۶ را که از لحاظ اقتصادی اهمیت بسزایی داشت و در مصب دو شط فرات و دجله قرار گرفته بود، تأسیس نمود. پس از مرگ آنطیوکوس چهارم تیمارخ^۷ ساتراپ ماد به نام خود سکه زد و پارس که همواره فرمانبرداریش از سلوکیان مشکوک و محل تردید بود بالکل مستقل شد.

بدین قرار در حدود سال ۱۶۰ ق. م. بخش اعظم ساتراپ نشینهای

۳ - Sofena

۲ - Gabiena

۱ - Kamnaskir

۶ - Xraken

۵ - Sagdodonak

۴ - Hispaosin

۷ - Timarx

شرقی بالقطع از دست سلوکیان به در رفت و به دولتهای کوچک مستقل مبدل شد. نیرویی که این پادشاهیها و امارتهای کوچک و متفرق و پراکنده را متحد و یکپارچه کرد پارتها بودند که در عهد میثردات (مهرداد) اول به همسایگان خویش حمله ور گشتند. میثردات (مهرداد) پس از مبارزه سرسختانه‌ای سرزمین ماد را تصرف کرد (در حدود سال ۱۵۵ ق. م.) و شخصی به نام باگاز (باکاسیس) را به حکومت آنجا منصوب کرد. تسخیر ماد راه تصرف بین‌النهرین را به روی پارتها گشود. فقط کسی که آن مرکز مهم اقتصادی و سیاسی را در تصرف داشت می‌توانست وحدت سراسر ایران را تحت حکومت خویش، تحقق بخشد. دمرتري پادشاه سلوکی نیک می‌دانست که از دست دادن بین‌النهرین چه عواقب مرگباری برای وی خواهد داشت و بدین سبب در برابر میثردات سخت مقاومت کرد. ولی در واقع روزگار قدرت سلوکیان سپری شده و قلمرو ایشان تقریباً در مرزهای پادشاهی سوریه محدود گشته بود و تاب پایداری در برابر حمله پارتها را نداشتند. بویژه که بنا به اطلاعات موجود، در برخی موارد مردم محلی مقدم پارتها را با شادی و درود پذیره می‌گشتند و گرامی می‌داشتند.

طبق مدارک نوشته شده با خطوط میخی، میثردات (مهرداد) در ژوئیه سال ۱۴۱ ق. م. شهر سلوکیه (بردجله) را اشغال کرد و به شاهی بابل شناخته شد. در پاییز همان سال شهر اوروک^۱ (ارخوی یونانی) که در مسیر سفلی فرات - و بسیار جنوبیتر از شهر سلوکیه - قرار داشت نیز او را به پادشاهی شناخت.

عجالتاً معلوم نیست که علیمائید یا خطهٔ عیلامیان نیز طی همان ماهها تسخیر گشت یا دیرتر. زیرا که میثردات (مهرداد) قبل از ماه دسامبر سال ۱۳۱ ق. م. ناچار امر لشکرکشی غرب را به یکی از سرداران خویش سپرد و خود رهسپار هرکانه (گرگان) شد. عزیمت شتابزده و ناگهانی پادشاه به سوی مشرق گواه دشواریهای جدی است که به سبب حرکت و پیشرفت صحرانشینان آسیای میانه در آن سامان بروز کرده بود. مبارزه با صحرانشینان مشرق چنان صورت حادی پیدا کرد که میثردات (مهرداد) ناگزیر آخرین سالهای سلطنت خویش را در آن خطه گذراند و دیگر به غرب ایران و بین‌النهرین سفر نکرد.

دمتری دوم پادشاه سلوکیه چون از مشکلات پارتها و عزیمت پادشاه ایشان به مشرق خبر یافت بیدرنگ کوشید تا وضع بین‌النهرین را به صورت اول باز گرداند و امیدوار بود که در اجرای این منظور عناصر اصیل یونانی و یا یونانی شدهٔ آن سرزمین یار و یاور وی خواهند بود. ولی دمتری پس از کامیابیهای مختصر و کوتاه مدت از پارتها شکست خورد و به دست ایشان اسیر شد. لشکریان پارت سلطان اسیر را به هرکانه (گرگان) نزد میثردات (مهرداد) گسیل داشتند. مهرداد رفتاری نیکو با وی پیش گرفت و حتی دختر خویش را به زنی باو داد.

ظاهراً تسخیر علیمائید به دست پارتها پس از اسارت دمتری صورت گرفت و ثروتهای معابد سوزیان (خوزستان) خزانهٔ پارتها را سرشار و مالا مال کرد. بدین طریق امپراطوری پارت در پایان سلطنت مهرداد اول به تقریب سراسر ایران و تمام بین‌النهرین را دربرگرفته بود و پارتها به کنار شط فرات رسیده بودند.

مهرداد اول در سال ۱۳۸ - ۱۳۷ ق. م. درگذشت. فراآت (فرهاد) دوم فرزند وی جانشین او گشت. وی نیز چون پدرش بیشتر در مرزها و نواحی شرقی پادشاهی خویش اقامت می‌ورزید.

در آن زمان که فرهاد دوم مشغول نگهبانی مرزهای شرقی کشور خویش بود سلوکیان آخرین تشبث را برای احیای سلطه خویش به عمل آوردند. سیدت^۱ آنطیوکوس هفتم که برادر و جانشین دمتری دوم بود (۱۳۹/۸ - ۱۲۹ ق. م.) در نخستین سالهای سلطنت خویش سرگرم مبارزه دشواری در سوریه و سرزمین یهود بود و در حدود سال ۱۳۰ ق. م. به لشکرکشی علیه پارتها اقدام کرد. وی لشکر عظیمی گرد آورد (گرچه منابع موجود در تخمین شماره آن غلو کرده‌اند) و چند بار سرداران پارت را منهزم ساخت. پس از فتوحات آنطیوکوس هفتم عده‌ای از هواخاهان کلان پارتها به وی ملحق شدند و مردم یونانی الاصل شهر سلوکیه حتی حاکم پارتی آنجا را کشتند و جانب پادشاه سلوکی را گرفتند. لشکریان آنطیوکوس هفتم مظفرانه به سوی سرزمین ماد روی آوردند و به دستجات کوچک تقسیم شده در دهکده‌ها اقامت گزیدند و زمستان را در آنجا گذراندند.

فرهاد دوم مذاکراتی به منظور انعقاد پیمان صلح آغاز کرد ولی شرایط آنطیوکوس چنان سنگین بود که بنظر پادشاه پارت غیرقابل قبول آمد. فرهاد دوم به حيله توسل جست و دمتری دوم را که اسیر وی بود و دوبار هم برای فرار تشبث کرده بود آزاد کرد. پارتها چنین حساب کرده بودند که دمتری مردی جاه‌طلب است و همینکه وارد سوریه گشت و در پشت جبهه برادر خود قرار گرفت و وی را دور دید

حتماً هوس اشغال تخت سلطنت سلوکیه را خواهد کرد و مشکلات جدیدتر بر دشواریهای موجود آنطیوکوس هفتم افزوده خواهد گشت. این حساب درست بود ولی امید و استظهار اصلی پارتها به روحیه ضد سلوکی مردم ماد بود. ظاهراً مردم آن سامان که از بهره‌کشی سلوکیان رنج می‌بردند و از اقامت لشکریان آن دولت در سرزمین خویش سخت ناراضی و عصبانی بودند، از آن فاتحان بیگانه نفرت داشته و جانب پارتها را که از لحاظ زبان و نژاد به ایشان نزدیک بودند، نگاه می‌داشتند. جالب توجه است که مادها به صورت متشکل علیه سربازان آنطیوکوس اقدام می‌کردند و در آن واحد در تمام نقاط مسکونی و دهکده‌هایی که مقام پادگانهای سلوکی بود علم طغیان برافراشتند. آنطیوکوس هفتم متوجه اشتباه بدفرجام خویش یعنی پراکنده ساختن لشکریان در دهات گشت، ولی دیر شده بود.

وی بشتاب به یاری نزدیکترین پادگانهای محصور رفت. ولی لشکریان پارت زودتر خبر شده راه بر او بستند و پیکاری درگیر شد و آنطیوکوس مقتول گشت و فرزند وی سلوکوس و دوشیزه‌ای که برادرزاده او بود به دست دشمن افتادند. ارتش سلوکیان کاملاً تارومار شد.

ظاهراً فرهاد پس از فراغت از این امر می‌توانست در اندیشه گسترش پیروزی خویش به سوی مغرب باشد. ولی حتی اگر چنین اندیشه و نقشه‌ای هم می‌داشت، مجبور بود از اجرای آن خودداری کند و مانند پدر تمام توجه خویش را به مشرق معطوف دارد.

چنانکه پیش گفتیم حرکت و مهاجرت جدی صحرانشینان آسیای میانه در اواسط قرن دوم ق. م. و عهد سلطنت مهرداد اول آغاز شده بود.

ماهیت این حرکت و مهاجرت و قبایلی که در آن شرکت داشتند در مرکز توجه بسیاری از محققان قرار گرفته ولی هنوز به طور قطع حل و روشن نگشته است. اما راجع به آنچه مربوط به تاریخ ایران می باشد، کافی است بگوییم که در اواسط قرن دوم قبل از میلاد همسایگان قبایل اسکان یافته مشرق ایران - یعنی اتحادیه قبایل سکایان و ماساگتیان - در دو جهت به حرکت در آمدند، در جهت جنوب غربی و جهت جنوب شرقی. علت حرکت ایشان به سوی جنوب آنچنان که باید و شاید روشن نیست، شاید تا حدی نقل و انتقال توده های عظیم صحرائشینان اعماق قاره آسیا موجب این مهاجرت شده بوده است. شاخه غربی سکایان در حین حرکت و مهاجرت با مقاومت سرسختانه پارتها مواجه شد. گرچه سکایان به بین النهرین رسیدند و دو پادشاه پارت (فرهاد دوم و عم و جانشین وی ارتبان - اردوان دوم) در مبارزه با ایشان کشته شدند، معهذاً پارتها ایشان را عقب نشانده به سوی درنگیانه (سیستان کنونی) راندند و سرزمین مزبور تاکنون نیز به نام آنان سکستان - سیستان (در مرز دولتهای کنونی ایران و افغانستان) خوانده می شود.

شاخه شرقی سکایان که مخالفان قدیمی اسکندر مقدونی - یا سکایان ماوراء سیحون - (سی Si و سوک Sok منابع باستانی چینی) در رأس آن قرار داشتند، به سوی جنوب توجه کرده از گردنه های هندوکش گذشته و به پادشاهی «یونانی - باختری» که دژ مقدم هلنیزم (تمدن و فرهنگ یونانی) در مشرق ایران و شمال هندوستان بود هجوم آوردند. پیش از آنکه به بررسی بیشتر تاریخ امپراطوری پارت بپردازیم، لازم است مختصراً از سرنوشت دولت مزبور (یونانی - باختری) که بسیار شایان توجه بوده، سخن بگوییم.

فصل پنجم

شاهنشاهی «یونانی - باختری»

چنانکه دیدیم دیودوت که باختر را از طرف آنطیوکوس دوم اداره می‌کرد، در حدود سال ۲۳۹ ق. م. از سلوکیان جدا شد و به گفته ژوستین «فرمود تا وی را شاه خطاب کنند». و.و. تارن مؤلف کتابی درباره پادشاهی «یونانی - باختری» معتقد است که تجزیه باختر نه در نتیجه قیام (چنانکه از سخنان ژوستین مستفاد می‌گردد و عده‌ای از محققان نیز - از آن جمله آ. گوتشمید - بر آن عقیده‌اند) بلکه بر اثر سست شدن تدریجی روابط بین امپراطوری سلوکیه و ساتراپ‌نشین دور دست باختر تحقق پذیرفت. به هر تقدیر در سال ۲۳۹ ق. م. باختر کاملاً مستقل بوده است. گرچه دیودوت اول با کالی نیک - سلوکوس دوم علیه پارتها ائتلاف کرد ولی فرزند وی دیودوت دوم - برعکس - علیه همان سلوکوس دوم با آرشاک (اشک) عهد اتحاد بست.

سلطنت دیودوت دوم دیری نپایید و او به دست اوتیدم یونانی، از مردم مغنسیا که یکی از نزدیکان وی بود، کشته شد. و.و. تارن با توسل به استدلال دور و درازی کوشیده است میان اوتیدم و خاندان

سلوکیان خویشاوندی قائل شود. (ک. و. ترور^۱ محقق روس نیز این نظر را پذیرفته است). ولی حتی اگر از این موضوع صرف نظر کنیم هم، نکته جالب زیر مورد توجه قرار می گیرد:

چنانکه پیش گفتیم آنطیوکوس سوم که می کوشید سرزمینهای از دست رفته مشرق را باز پس گیرد، علیه اوتیدم لشکر کشید و وی را در باختر (بلخ) محاصره کرد ولی پس از دو سال محاصره آن شهر را که قلعه ای حصین بود نتوانست مسخر سازد و با اوتیدم وارد مذاکره شد. اوتیدم نه تنها کوشید آنطیوکوس را از امکان هجوم صحرانشینان بترساند بلکه خواست عنایت وی را جلب کند و گفت دیودوت دوم را - که به پدر آنطیوکوس خیانت کرده بود - به سزای عمل خود رسانیده، و بدین طریق گویی وفاداری خویش را نسبت به خاندان سلوکیان ابراز داشته است.

پس از بازگشت آنطیوکوس سوم به مغرب، اوتیدم حاکم مطلق بر اوضاع باختر شد. وی کوشید تا حدود متصرفات خویش را توسعه دهد. فرضیه ای در برخی تألیفات دیده شده که گویا وی به سبیری لشکر کشیده است و ناحیه مسیر رود تاریم^۲ را تصرف کرده است. این فرضیه در منابع موجود تأیید صریح نشده است.

در عهد دمتری اول - فرزند اوتیدم - مرزهای پادشاهی «یونانی - باختری» توسعه فوق العاده یافت. وی هرهیه (هرات) و آراخوسیه (قندهار) و درنگیانه (سیستان) را تابع خویش ساخت و سپس نواحی پهنای شمال هندوستان را تسخیر کرد (در حدود سال ۱۷۵ ق. م.). مرکز ثقل دولت «یونانی - باختری» به خطه ثروتمند پنجاب منتقل شد

و این خود موجب تجزیه باختر اصلی گشت و اوکراتید^۱ در آنجا به مسند حکومت نشست. و. و. تارن با توسل به استدلالهای غیر مقنع می‌کوشد ثابت کند که اوکراتید سردار آنطیکوس چهارم (اپیفان) بوده و باختر را برای سلوکیان فتح کرده است و فقط در نتیجه مرگ آنطیکوس و نیرو گرفتن پارتها - که باختر را از پادشاهی سلوکیه جدا کردند - مستقل گشت. ولی ظاهراً دلایل بیشتری در دست است (به دنبال استدلال آ. گوتشمید و بسیاری دیگر) دال بر این که اوکراتید را غاصبی بشماریم که از غیبت طولانی دمتری و اقامت وی در هندوستان استفاده کرده بود.

درباره زمان جلوس اوکراتید به تخت سلطنت اسناد کافی در دست نیست. تنها اشاره‌ای که بدین موضوع شده در سخنان ژوستین است که می‌گوید اوکراتید تقریباً همزمان با جلوس مهرداد اول به تخت سلطنت نشست. ولی این خبر دلیل کافی نیست زیرا که تاریخ صحیح جلوس مهرداد معلوم نمی‌باشد. ظاهراً ممکن است این تاریخ در حدود دهه ششم قرن دوم قبل از میلاد باشد. بخشی از محققان تصاویر هلیوکل^۲ و لائودیکا^۳ را که بر «سکه - مدال اوکراتید» منقوش است والدین اوکراتید می‌دانند و بخشی دیگر ایشان را پسر و عروس او می‌شمارند [۱۷] و این خود می‌رساند که در تعبیر مدارک موجود در این باره چه اختلاف نظر عظیمی وجود دارد، ظاهراً به دلیل اقوی باید فرضیه ساله^۴ را صحیح دانسته عقیده دوم را پذیرفت، بویژه که اوکراتید واقعاً پسری به نام هلیوکل داشته است. دوران حکومت اوکراتید مصادف با آغاز انقراض پادشاهی

Laodika - ۳

Heliocl - ۲

Evkratid - ۱

Sallê - ۴

«یونانی - باختری» بود. در همان ایام بخش اعظم متصرفات اوتیدیان را شخص غاصب دیگری به نام مناندر غصب کرد. بنا به گواهی مدارک سکه‌شناسی، اوکراتید ناگزیر مبارزه سرسختانه‌ای با امیران گوناگون محلی به عمل آورد و سخنان زیرین ژوستین حاکی از آن می‌باشد. وی می‌گوید: «باختریان که به جنگهای مختلف کشانده شده بودند نه تنها پادشاهی بلکه آزادی خویش را نیز از دست دادند، زیرا از پیکارهای متواتر با سغدیان و آراخوسیان و درنگیان و هره‌یان و هندوان خسته و بیجان شدند و سرانجام پارت‌های ناچیز ایشان را به زیر فرمان خویش درآوردند». در این مورد ژوستین (یا پومپه تروگ) پارت‌ها را با صحرانشینان آسیای میانه اشتباه کرده است. معه‌ذا این اشتباه چندان بی‌پایه نیست. زیرا دانسته است که مهرداد اول پادشاه پارت پیش از حمله صحرانشینان به باختر، بر اثر ضعف دولت اوکراتید جان و نیرو گرفته بود.

آخرین باری که در تاریخ از باختر (باکتریا) به مثابه دولتی مستقل یاد شده است ایشان به عنوان متحد، دمتری دوم سلوکی را در جریان مبارزه با پارت‌ها کمک کرده‌اند. چیزی از آن تاریخ نگذشت (به عقیده و. و. تارن در حدود سال ۱۳۰ ق. م.) که صحرانشینان به تسخیر باختر پرداختند.

از میان مؤلفان باستانی فقط استرابون و پومپه تروگ (به روایت ژوستین) در این باره سخن می‌گویند. استرابون از آسیان و پاسیان و تخاران (طخاران) و سکارائوکان^۱ یاد می‌کند. و پومپه تروگ نام سارائوکان و آسیان را ذکر می‌کند و ایشان را جزو «قبایل اسکیت»

می‌شمارد. در این قسمت ژوستین سخنی از تخاران نمی‌گوید ولی در جای دیگر آسیان را «پادشاهان تخاران» می‌خواند. منابع چینی فاتحان باختر را یوئه‌چژی^۱ می‌نامند (شکل باستانی «گوت - تی^۲») و آنان را با تخاران یکی می‌دانند (در قرن نوزدهم آ. ریخت هوفن و آ. گوتشمید و در عهد ما نیز ک. ترور، ا. هرتسفلد و ن. دیب ویز چنین معتقد بودند).

و. و. تارن معتقد است که یوئه - چژی همان آسیان - آسیانان بوده و تخاران فقط بخشی از قبایل مختلفی را تشکیل می‌داده‌اند که آسیان - یوئه‌چژی ایشان را تحت اطاعت خویش در آورده بودند. س. ب. تولستوف به اتکای نظر کلاپروت^۳ و آبل رموز^۴ - که در آغاز قرن نوزدهم بیان شده و در این اواخر از طرف ا. فرانکه تأیید و تقویت شده است - می‌گوید که «یوئه - چژی» همان ماساگتها هستند. بر اثر این فرضها روشن می‌شود که «انقراض دولت اوتی‌دمیدان و سرداران و جانشینان دمتری نتیجه پشت هم اندازیهای تصادفی دستجات صحرانشین در آسیای مرکزی نبوده بلکه آخرین مرحله مبارزه دیرین اقوام آسیای میانه علیه غاصبان و متجاوزان بیگانه بوده است». سکارائوکان و تخاران و پاسیان اقوامی جدا از یوئه‌چژی نبوده بلکه مانند آسیان عناصری بودند که اتحادیه قبایل ماساگت (با اتحادیه یوئه - چژی) را ترکیب کردند. چژان تسیان سفیر «او - دی» امپراطور چین که در حدود ۱۲۸ ق. م. در آسیای میانه اقامت داشته می‌گوید که بخشی از باختر در آن زمان در دست یوئه - چژی بوده است. از آن به بعد فرمانروایان یونانی - باختری بدان سوی هندوکش رانده شدند

و در آنجا سلطه خویش را در برخی از نواحی شمال هندوستان در مدت صد سال حفظ کردند. در آغاز تاریخ میلادی در سرزمینهای پهناوری که از خوارزم، در شمال، تا مصب سند، در جنوب، ممتد بود یک امپراطوری مقتدر به نام یوئه - چژی که تاریخ به نام پادشاهی کوشانیان از ایشان یاد می‌کند تأسیس یافته بود.

فصل ششم

شاهنشاهی جهانی پارت

فرهاد دوم در جنگ با آنطیوکوس هفتم از دستجات جنگی که از میان همسایگان شمالی خویش، سکایان (که ژوستین ایشان را اسکیتها می خواند)، گرد آورده بود، استفاده کرد. طبق منابع موجود سکایان هنگامی که آنطیوکوس هفتم مغلوب و منهزم شده بود وارد معرکه شدند و در نتیجه غنیمتی نصیب ایشان نگشت. آنگاه سکایان دست به غارت سرزمین متحد خویش زدند. فرهاد، گیمرا را به حکومت نواحی غربی منصوب کرد و خود عازم جنگ با سکایان گردید ولی شکست خورد و کشته شد (در حدود سال ۱۲۸ ق. م.). محققان معتقدند که علت مرگ فرهاد خیانت دستجات یونانی بوده است. این گروهها پیشتر در خدمت آنطیوکوس هفتم بودند و فرهاد آنها را علیرغم رسم حزم و احتیاط در صفوف لشکریان خویش وارد ساخته بود. ارتبان (اردوان) دوم عم و جانشین فرهاد (۱۲۸-۱۲۳ ق. م.) نیز در برابر صحرانشینان (که ژوستین این بار «تخاران» شان می نامد) به دفاع پرداخت و پس از چندین سال مبارزه سخت اردوان

نیز به قتل رسید و صحرانشینان پس از غارت سرزمینهای پارت به آسیای میانه بازگشتند.

در آن زمان گیمر بر نواحی غربی حکومت می‌کرد. وی نیز با دشواریهای فراوان روبرو گشت. وی با هیسپائوسین پادشاه خاراکنها جنگ کرد ولی شکست خورد. از اسناد نوشته شده با خط میخی چنین برمی‌آید که در سال ۱۲۷ ق. م. هیسپائوسین بابل را در تصرف داشت. ولی سرانجام گیمر موفق شد پادشاه خاراکنها را دفع کند. سکه‌ای از گیمر در دست است که تصویر «پیروزی» بر آن منقوش است و چنین نوشته شده: «شاه بزرگ آرشاک نیکی فور» («نیکی فور» به معنی «فاتح» است). این سکه احتمالاً مربوط به این واقعه بوده است. عیلامیان جنگجو نیز ناراحتیهای بسیار برای گیمر ایجاد کردند. پس از اردوان دوم - که چنانکه گفته شد در حدود سال ۱۲۳ ق. م. درگذشت فرزند وی مهرداد دوم به تخت سلطنت نشست. دوران سلطنت وی یکی از درخشانترین ادوار تاریخ شاهنشاهی پارت بوده است. مهرداد دوم سیاستمداری دوراندیش بود و قبل از همه چیز به نواحی غربی توجه نمود و پادشاه خاراکنها را مطیع ساخت. سکه‌هایی از هیسپائوسین مربوط به سالهای ۱۲۱ - ۱۲۲ ق. م. در دست است که بر روی آن سخنانی از طرف پارتها مبنی بر پیروزی ایشان ضرب شده است.

گیمر احتمالاً از پادشاهی برکنار شد. به هر تقدیر وی پس از جلوس مهرداد از صحنه تاریخ ناپدید گشت.

مساعی نظامی پارتها در مشرق باعث شد که محور اصلی حرکت سکیان به سوی جنوب منحرف شود و در نتیجه، آن طایفه در درنگیان باستانی (سیستان)، پیرامون دریاچه هامون و نقاط شرقی تر -

یعنی آراخوسیه - سکونت گزیدند. چیزی نگذشت که در آنجا دولت مستقلی تأسیس گشت و قدرت خویش را به نواحی شرقی ایران و سرزمینهای شمال غربی هند بسط داد.

کشفیات سکه‌شناسی اطلاعات چندی درباره تاریخ دولتهای مزبور به دست می‌دهند. در قرن اول قبل از میلاد در سرزمینهای پهناور مزبور دو سلاله‌ای که بسیار به یکدیگر نزدیک بودند حکومت داشتند و در تاریخ به طور قراردادی ایشان را «هند و اسکیت» و «هند و پارت» می‌نامند. حدس زده می‌شود که پادشاهان دو سلاله مزبور واقعاً با سلاله ارشاکیان (اشکانیان) روابط خویشاوندی و سیاسی داشته‌اند. در قرن اول میلادی کوشانیان به فرمانفرمایی شاهان مذکور پایان دادند.

تعیین این که متصرفات میثردات (مهرداد) دوم تا چه حد به سوی مشرق گسترش یافته بوده امری دشوار است. و. تارن با استناد به منابع چینی، معتقد است که در حدود سال ۱۱۵ ق. م. پارتها مرورا تصرف کردند و از آن تاریخ تا مدتی مدید آن شهر را در دست داشتند و مرز تصرفات پارتها و سرزمین ماساگتها در این بخش رود آمو (آمودریا - جیحون) بوده است. «سکه - مدال»های چندی که اسامی نواحی شرقی ایران - مانند مرغیانه (مرو) و تراکسیانه و هره‌یه - بر آن نقش شده و کلمه «Katastrateia» (یعنی «بهنگام لشکرکشی») بدان منضم گشته، در دست است که به عقیده آ. گوتشمید به منظور تخلید پیروزیهای پارتها بر همسایگان شرقی ایشان، ضرب شده است.

میثردات پس از آنکه موقع خویش را در مشرق استوار ساخت تصمیم گرفت حرکت به سوی غرب را که پیشینیان وی آغاز کرده بودند دنبال کند. ضربه بعدی متوجه ارمنستان گشت.

در سالهای ضعف و فتور و انقراض سلطنت سلوکیان و صعود کوکب پارت بالطبع پادشاهیهای کوچک فلات ارمنستان نیرو گرفتند و از میان آنها قویتر از همه پادشاهی بود که آرتاکسی (آرتاشس) بر آن حکومت می‌کرد. نام وی به مناسبت لشکرکشی آنطیوکوس چهارم (اپیفان) به ارمنستان و برخی وقایع تاریخ آسیای صغیر، در منابع ما ذکر شده است و در سنگهای مرزی که در کنار دریاچه سوان کشف شده از وی یاد شده است. در زمان مهرداد دوم آرتاوازد - فرزند آرتاشس - حکومت می‌کرد. پادشاه پارت وی را مغلوب کرد و شاهزاده تیگران (فرزند و یا به ظن اقوی برادرزاده آرتاوازد) را به گروگان گرفت.

در حدود سال ۹۲ ق. م. مهرداد دوم به کومک لشکریان پارتی تیگران دوم را بر تخت سلطنت ارمنستان نشاند و بدین طریق نفوذ خویش را در مشرق آسیای صغیر و قفقاز مستقر ساخت. تیگران دوم «هفتاد دره» را در مقابل کومکی که پارتها به وی کرده بودند به میثرات داد. پارت بدین طریق، جناح شمالی خط جبهه فرات را تأمین کرده و حرکت به سوی مرکز را دنبال کرد. در خبر است که وی علیه بانویی به نام لائودیکیا که ظاهراً خواهر گریپ آنطیوکوس هشتم پادشاه سلوکیان بوده و در کومماگن یا ناحیه دیگری در بخش علیای فرات، حکومت می‌کرده، وارد عملیات جنگی شده است. لائودیکیا آنطیوکوس دهم سلوکی را به یاری طلبید ولی آنطیوکوس در جنگ با پارتها کشته شد. پس از آن مهرداد آشکارا در امور پادشاهی سلوکیان، که در آن زمان به شمال سوریه محدود و منحصر گشته و در حال احتضار بودند، مداخله آغاز کرد. دمتری سوم سلوکی که بر سر تاج و تخت با آنطیوکوس دهم جدال داشت به دست پارتها اسیر شد و

به عنوان گروگان نزد مهرداد دوم رفت.

پارتها به کنار فرات رسیدند و در بعضی بخشها بدان سنوی شط دست یافتند و این واقعه رومیان را سخت نگران ساخت. رومیان در آن زمان اراضی وسیع «ایالات آسیایی» را - که پادشاهی پیشین آتالیان هسته آن را تشکیل داده بود - در تصرف خویش داشتند. در آغاز قرن اول ق. م. حریف اصلی رومیان در آسیای صغیر اوپاتور میثردات ششم (میثردات پونتی) پادشاه پونت بود که دولتی مقتدر تأسیس کرده و با تیگران دوم عهد اتحاد منعقد ساخته بود.

تیگران دوم پس از آن که به یاری پارتها به تخت پادشاهی ارمنستان جلوس کرد شاهزاده‌نشین سوفن را به کشور خویش ملحق نمود و بدین وسیله سرزمینهای ارمنستان را به صورت کشور و دولتی واحد در آورد و متحد ساخت. در سال ۹۳ ق. م. وی به اتفاق میثردات پونتی - که متحد و پدرزن او بود - شاه آریوبرزن سلطان کاپادوکیه را که دست‌نشانده رومیان بود برکنار کرد و فرزند صغیر میثردات پونتی را به جای او نشاندد.

مجموع وقایع پیش‌گفته رومیان را وادار به اتخاذ تصمیمات و اقدامات قطعی و جدی کرد. در سال ۹۲ ق. م. سولا به کاپادوکیه اعزام شد. وی آریوبرزن را مجدداً بر تخت سلطنت نشانید و مذاکراتی با پارتها آغاز کرد. ملاقات سولا با اُریاز^۱ سفیر پارت در کنار فرات صورت گرفت. معلوم نیست که میان دو طرف موافقتی حاصل شده است یا نه [۱۸] فقط می‌دانیم که اُریاز بعد از این مذاکرات به گناه این که نتوانسته بود با سولا مقابله کند و توهینهای وی را تحمل کرده

بود، اعدام شد. این نخستین مورد آشنایی پارتها با سیاست تجاوز کارانه روم و اسلوبهای سیاسی رومیان در مشرق زمین بوده است. بیشک این آزمایش مهرداد دوم را با همسایگان غربی وی نزدیک کرد. ولی به طوری که بعد خواهیم دید، پارتها هنوز خطری را که از سوی روم تهدیدشان می‌کرد، کماحقه درک نمی‌کردند.

آخرین سالهای سلطنت مهرداد دوم را مشکلات داخلی تیره و تار کرده بود. در سال ۹۱ ق. م. شخصی به نام گوترز^۱ (گودرز) (او را از تصویر برجسته‌ای که در صخره مشهور بیستون نقش شده می‌شناسیم. آنجا وی در کنار مهرداد، به سمت مأموری عالیمقام یعنی «ساتراب ساتراپان» [۱۹] دیده می‌شود) به حکومت بابل رسید و سکه‌ها و اسناد میخی حاکی از آن می‌باشد. ظاهراً گوترز به حکومت نواحی غربی منصوب شده بود (زیرا که مهرداد دوم، باری دیگر، آن سالها را در مشرق می‌گذرانید) و از بعضی مشکلات مهرداد استفاده کرد و قدرت شاهی را غصب نمود. چیزی نگذشت که ظاهراً گوترز مانند مهرداد که خویشی نزدیک با وی داشت، در سرزمین پارت به پادشاهی قانونی شناخته شد.

مهرداد دوم هنوز در سال ۸۷/۸۸ ق. م. زنده بود که دمتری سوم سلوکی اسپرگشته نزد وی - به مشرق - رفت. ولی بعد از آن سال دیگر اطلاعی از مهرداد دوم به دست نیست و این خود سبب شده که محققان سال ۸۷/۸۸ ق. م. را تاریخ وفات او بشمارند.

پس از مرگ مهرداد دوم، تیگران دوم از جنگی که در سال ۸۸ ق. م. میان روم و میثردات پونتی آغاز شده بود و همچنین تغییر حکومت

پارت استفاده کرد و به منظور توسیع متصرفات خویش به آن سرزمین حمله کرد و «هفتاد دره» را که خود زمانی به پارتها واگذار کرده بود باز پس گرفت. وی پس از تصرف سراسر شمال بین‌النهرین، آتروپاتن (آذربایجان) را نیز مطیع خویش ساخت و حتی وارد ماد شد و به اکباتان (همدان) رسید. سپس به سمت جنوب و جنوب غربی توجه نمود و سراسر سوریه (به استثنای سلوکیه برپه‌ری) و نواحی وسیعی را در مشرق آسیای صغیر تسخیر کرد. تیگران پس از ایجاد چنین پادشاهی پهناوری مدعی لقب شاهنشاهی شد و حال آنکه گوترز خود در قبول این عنوان تردید داشت.

گوترز برغم این ناکامیها تا سال ۸۰/۷۱ ق. م. بابل را حفظ کرد. نوشته‌ای میخی که به تاریخ آوریل سال ۸۰ ق. م. مورخ است به نام اُرد^۱ اول در دست است. ولی ظاهراً وی مدت کمی حکومت کرد. زیرا که در نوشته‌های سال ۷۵/۷۶ ق. م. نام پادشاه جدیدی که فقط به نام آرشاک - اشک - (نام دودمانی) خوانده شده دیده می‌شود. به عقیده محققان کنونی این شخص همان سیناتروک^۲ [۲۰] است که در منابع باستانی از وی یاد شده و در سنن کهلوت به سلطنت رسیده بود.

در آن میان سومین جنگ میثردات (جنگ رومیان علیه میثردات پونتی) در جریان بوده است. پس از آنکه چندین سال علمیات جنگی با سستی و فتور تعقیب می‌شد در سال ۷۴ ق. م. لوکولوس وارد آسیا شد و رومیان جداً به پونت حمله کردند و فشار وارد آوردند. در حدود سال ۷۲ ق. م. میثردات پونتی از سیناتروک یاری خواست که

وی را در جنگ با رومیان مساعدت کند. ولی پادشاه پارت، ظاهراً، خساراتی را که تیگران متحد و داماد میثردات پونتی به پارتها وارد آورده بود از یاد نبرده بود. وی اتخاذ روش بیطرفی را ترجیح داد و از اینکه همسایگان غربی وی ضعیف می‌شدند شادمان بود و مانند اسلاف خویش خطری را که از طرف روم متوجه مشرق بود تشخیص نمی‌داد.

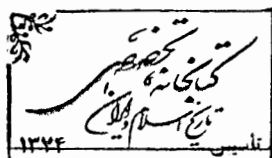
در سال ۷۰ ق. م. فرهاد سوم فرزند سیناتروک جانشین پدر گشت و در عهد پادشاهی او نخستین برخوردهای مسلحانه میان پارت و روم وقوع یافت و این خود آغاز مبارزه بیرحمانه‌ای بود که به خاطر تفوق در شرق مقدم درگرفت و چندین قرن دوام یافت.

ضعف موقتی و فترت حکومت پارتها در دوران گوترز و اُرد و سیناتروک به هیچ وجه از اهمیت تغییراتی که در زمان سلطنت مهرداد دوم - که طی آن اساس قدرت و حکومت پارت پی‌ریزی شده بوده - نکاست. قبل از آنکه به شرح وقایع نیمه دوم قرن اول ق. م. بپردازیم لازم است با زندگی داخلی کشور پادشاهی پارت، تا حدی که معلومات تاریخی کنونی به ما اجازه می‌دهد، آشنا شویم. بدون ذکر چنین مقدمه‌ای، مراحل نخستین مبارزه میان پارت و روم و سیر تکاملی پادشاهی مزبور و بحران اجتماعی قرنهای دوم و سوم میلادی که منجر به انقراض آن دولت نیرومند گشت، نامفهوم خواهد بود. باید بکوشیم تا طبیعت اجتماعی و سازمان دولتی پادشاهی پارت را علیرغم قلت و فقر منابع موجود و اختلاف میان آنها - با علم به این که غالباً نمی‌توانیم از حدود حدس و گمان خارج شویم - مکشوف سازیم.

سنن و آداب و رسوم عشیرتی پرنیان در سازمان دولتی

شاهنشاهی پارت اثر خویش را باقی گذاشته بود. قدرت پادشاهی به خاندان ارشاکیان (اشکانیان) تعلق داشت. ظاهراً در مورد وراثت تاج و تخت ترتیب ثابتی وجود نداشت و در خاندان ارشاکیان (اشکانیان) پادشاه انتخابی بود. اختیارات و امتیازات پادشاه تا حدی، به سبب وجود دو شورا، محدود بود (البته این محدودیت زیاد نبود). دو شورا عبارت بودند از: ۱ - شورای بزرگان خاندان (به زبان یونانی Sympyets - احتمالاً مطابق Vaspuhran ایرانی). در این شورا نمایندگان خاندان ارشاکیان (اشکانیان) و ظاهراً برگزیدگان شش خاندان بزرگ پارتی دیگر، عضویت داشتند. ۲ - شورای «کاهنان - مغان» که نفوذ آن در امور از شورای اولی کمتر بود. این دو شورا متفقاً یکی از افراد سلاله اشکانیان را به سلطنت انتخاب می کردند. ضمناً وصیت آخرین پادشاه نیز در نظر گرفته می شد. هفت خاندان بزرگ در امور دولت نقش مهمی ایفا می کردند و گذشته از خاندان اشکانیان مهمترین آنها عبارت بودند از: سورن، قارن و اسپهبت (اسپهبد). این سنت را ظاهراً پارتها از هخامنشیان به ارث برده بودند. زیرا در دولت ایشان نیز «هفت خاندان بزرگان» میان نزدیکان برگزیده شمرده می شدند (در این باره به تاریخ هخامنشیان رجوع شود).

سازمان داخلی دولت ارشاکیان یکدست نبود و بسیاری از پادشاهیهای کوچک مانند پارس و علیمائید (عیلامیان) و مسن^۱ و ماد آتروپاتن (آذربایجان) و هرکانه (گرگان) و سکستان جزء آن بود. برخی از این پادشاهیها توسط شاهزادگان خاندان اشکانی و یا شاخه های فرعی آن سلاله اداره می شدند (مانند هرکانه و از اواسط قرن اول



میلادی آتروپاتن) و در بعضی دیگر سلاله‌های محلی - که حکومت پارت را بر خویشتن شناخته بودند - سلطنت می‌کردند. بعضی از این پادشاهیهای تابع (مثلاً عیلام و پارس) از خود سکه می‌زدند. درجه تابعیت پادشاهیهای مزبور در مقابل دولت مرکزی در سرزمینها و زمانهای مختلف متفاوت بود.

دیگر اراضی کشور به ساتراپ‌نشینها تقسیم می‌شد ولی ساتراپ‌نشینهای پارت به مراتب کوچکتر از ساتراپ‌نشینهای سلوکیان بوده، ظاهراً از لحاظ وسعت خاک با اپارخیای^۱ سلوکیان قابل تطبیق بوده‌اند. در شرح «خط سیر و یا مسالک» ایسیدور خاراکی (قرن اول ق. م.) از ۱۹ ساتراپ‌نشین پارتی یاد شده، ولی البته تعداد آنها بیشتر بوده است. زیرا ایسیدور فقط ساتراپ‌نشینهایی را نام می‌برد که شاهراههای مورد مطالعه وی از آنها عبور می‌کرد. در رأس ساتراپ‌نشینها حکام شاهی که ساتراپ (خستره‌پاو Xšatra Paven) یا ناخوادار (ناخادار) [۲۱] نامیده می‌شدند، قرار داشتند. درباره تقسیمات داخلی ساتراپ‌نشینها، از روی تعریف رسمی که در چرم نبشته‌های یونانی اورامان محفوظ مانده، می‌توان داوری کرد. طبق اسناد مزبور هر ساتراپ‌نشینی به چندین هیپارخی تقسیم می‌شد (یکی از هیپارخیها به نام بای سیری^۲ در چرم نبشته اورامان Ia - سطر ۷ - ۶ ذکر شده است) و هیپارخی نیز به کوچکترین واحدهای اداری و ارضی به نام استاتما^۳ منقسم می‌گردید که چند دهکده جزء آن بوده است. در دولت پارت، گذشته از ساتراپ، شغل مرزبان (مرزبان) نیز وجود داشت (به هرحال بعدها چهار مرزبان برای

چهار جهت اصلی وجود داشته و ضمناً ساتراپها نیز تابع ایشان بودند [۲۲].

در چرم نبشته X - مکشوف از دورا - اورپوس از یک مأمور بسیار عالیمقام پارتی (پی تیاخش Pitiaxš) یاد شده که در دولت مزبور دارای چندین شغل مهم بوده است. وی نه تنها پی تیاخش بود بلکه مقامات ساتراپ (استراتگ) بین النهرین و آنسوی شط (پاراپوتامی) و عربارخ Arabarx (رئیس عربهای صحرائشین؟) و پخرکپات Paxrakpat (رئیس نگهبانان؟) و استاندار (؟) را نیز شاغل بوده است. اصطلاح «پی تیاخش» از ایران زمان پارتها به ارمنستان (و گرجستان) نفوذ کرد و چنانچه از روی معنی صریح این اصطلاح در ارمنستان داوری کنیم، پی تیاخش شخصی بود والا مقامتر از ساتراپ که بر نواحی مهم سوق الجیشی مرزی حکومت می کرد. بین النهرین و پاراپوتامی (آن سوی شط) که ساتراپ نشین واحدی را تشکیل می دادند نیز از جمله این نواحی مهم سوق الجیشی بودند و در رأس آن پی تیاخش - ی که در چرم نبشته X مکشوف از دورا - اورپوس مذکور است، قرار داشته. این که وی مقام «عربارخ» را نیز شاغل بوده گواه بر آنست که شغل استقرار تماس با قبایل عرب سرزمین مزبور - قبایلی که سازمان قبیله ای و خود مختاری خویش را حفظ کرده بودند - را نیز دارا بوده و بر آن نظارت داشته است. ممکن است که «تلفیق» این مشاغل یک اقدام فوق العاده و استثنایی مربوط و مخصوص به آن ناحیه بوده و در موارد دیگر وجود پی تیاخش ها (و یا در زمانهای دیگر) متداول و الزامی نبوده است. در هر ساتراپ نشین دستگاه اقتصادی شاهی و اراضی وسیع سلطنتی وجود داشته است (استان) که منظمأ به خزانه شاهی مالیات و خراج می پرداختند. امور

مالی و اقتصادی پادشاهی را در هر ساتراپ‌نشین، کارمندی که استاندار (؟) نامیده می‌شد اداره می‌کرد. مثلاً بین‌النهرین^۱ ناحیه‌ای بود که املاک وسیع سلطنتی در آن وجود داشت.

قبلاً در شرح سازمان داخلی دولت سلوکیان و سیاست شاهان آن سلاله گفتیم که در دوران ایشان شهرهایی از نوع «پولیس» در ایران بنا شد. تعداد این شهرها در زمان پارتها به مراتب افزوده گشت. مثلاً ایسیدور خاراکیسی بتقریب از بیست «پولیس» یاد می‌کند (البته بسیاری از آنها مربوط به عهد سلوکیان بوده و برخی نیز به صورت شهرهای شرقی در زمان هخامنشیان برپا بوده‌اند) و حال آنکه فهرست وی سراسر امپراطوری پارت را در بر نمی‌گیرد. شهرهایی از قبیل فرااسپا^۲ و ولوگزیآ^۳ توسط پارتها ساخته شده بود.

ولی سازمان داخلی شهرهای مزبور برای ما مجهول است. وضع شهر نسا که در زمان ارشاکیان (اشکانیان) ترقی وافر کرده بود و یونانیان آن را پارتائونیس (نسای پارتی) (Parthaunisa) - مرکز پارفیانه خواندند، بهتر از شهرهای دیگر معلوم است. باستان‌شناسان روسیه مرتباً در آن شهر مشغول حفاری می‌باشند. این شهر (که اکنون شهرکی است در کنار قریه باقر، در ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد) از سه بخش ترکیب شده بود: شهر (به معنی اخص) بر نقطه مرتفعی قرار داشت و مساحت ۱۸ هکتار را اشغال می‌کرد. قلعه شهر در این قسمت قرار داشته است و این کهنترین بخش نسا بوده که زمانی تمام

۱ - کلمه «بین‌النهرین» برای دوران مورد نظر غلطی مشهور است که به کار برده می‌شود. در زمان اشکانیان اصطلاح «بین‌النهرین» که ترجمه عربی مسوپوتامیای یونانی است متداول نبوده و بعد از اسلام به کار برده شده است. - م.

۲ - Fraaspa - ۳ - Vologesia - (بلاش گرد یا ولاشگرد؟)

۲ - Fraaspa

شهر را تشکیل می‌داده است. ولی در زمان پارتها شهر توسعه پیدا کرد و بخش اخیرالذکر به دژ داخلی مبدل شد و به دور آن حصار بلندی کشیدند که فقط توسط یک دروازه با خارج مربوط بود. در این قلعه که مصرف آب آن از داخل تأمین می‌شد، سربازخانه‌ها و ادارات و کاخ مستحکم فرمانفرما و معبد قرار داشت. خانه‌های مسکونی شهر گرداگرد این بخش مرکزی قرار داشت و این قسمت نیز با حصار قطوری که برجهایی بر آن تعبیه شده بود محصور می‌گشت و این حصار نیز جز یک دروازه نداشت که درست در مقابل دروازه قلعه بود، به طوری که بین دو دروازه معبری وجود داشت که شارع شهر شمرده می‌شد. در این بخش مسکون شهر خانه‌های بزرگان پارت و بازرگانان و کویهای ویژه پیشه‌وران قرار داشت. بیرون این حصار دوم حومه شهر، که جنبه کشاورزی داشت و آن نیز با حصاری (گلی - چینه‌ای) به طول هفت کیلومتر، محصور بود، قرار داشت. در جنوب شرقی نسا، بلافاصله پشت حصار حومه شهر، قلعه منفرد و عظیم «مهرداد کرت» که یکی از اقامتگاههای شاهان پارت و آرامگاه خانوادگی ایشان بود برپا بود [۲۳]. ظاهراً مقر حاکم یا ساتراپ محل نیز در همین قلعه بوده است. در این قلعه بایگانی کاملی از اسناد اقتصادی پارتی به دست آمده که تاکنون فقط بخشی از آن منتشر شده است.

پولیسهایی که از دوران پیش باقی مانده و از وجود ایشان اطلاع حاصل است در عهد پارتها نیز کماکان وجود داشتند و در عهد آن پادشاهان نیز سازمان داخلی و خودمختاری خویش را حفظ کرده بودند. حفريات دورا - اوروپوس در کنار فرات نشان می‌دهد که دوران شاهان پارت درخشانترین مرحله زندگی آن شهر بوده است. نقشی که

شهر دورا - اوروپوس در بازرگانی با غرب از، طریق پالمیر (تدمر) ایفاء می نمود، به این امر کومک می کرد. اسناد مکتوبی که در ضمن حفاریات به دست آمده حکایت می کند که این شهر در آن زمان (زمان پارتها) نیز دارای اراضی منضم بدان و دهکده های واقع در آن اراضی بوده و کماکان اهمیت خویش را - به مثابه مرکز سراسر آن سرزمین - حفظ کرده است. هسته قدیمی اهالی این شهر را بازماندگان نخستین مهاجران مقدونی تشکیل می دادند. گذشته از ایشان پارتها و عناصر سامی که منافع تجاری مشترک و ازدواجهای مختلط ایشان را سخت به هم آمیخته بود نیز در زندگی شهر نقش بزرگی بازی می کردند. گرچه زبان اصلی اداری و دفتری شهر دورا - اوروپوس کماکان یونانی بوده است ولی اسناد و نوشته های فراوانی که به زبانهای آرامی (و از آن جمله به لهجه سریانی) و ایرانی تنظیم گشته نیز در آنجا پیدا شده است [۲۴].

در شهر دورا - اوروپوس نیز چون بابل - در عهد پارتها - ایستات^۱ وجود داشت (در باره مشاغل ایستات در پولیس - شهر - به مطالب ماقبل رجوع شود). بسیار شایان توجه است که در آن عهد، به طوری که از اسناد دورا - اوروپوس و بابل برمی آید شخص واحدی در پولیسها (شهرها) شاغل مقام استراتگ (که انتخابی بود) و ایستات (که از بالا تعیین می شد) بود [۲۵]. ظاهراً بدین وسیله تمرکز شدید امور حاصل می گشت و سیاستی که منظور نظر پادشاه بود در شهرها اجرا می شد.

نامه ای که ارتبان (اردوان) سوم در سال ۲۱ میلادی به مردم شوش

نوشته است سند مهمی است که وضع شهرها (پولیسها) را در کشور اشکانیان نیک روشن می‌سازد. این نامه نمونه‌ی درستی از طرز مکاتبه پادشاهی که واجد فرهنگ و تربیت یونانی (هلنی) بود با پولیس (شهر) می‌باشد. نامه مانند دیگر مکتوبهای همانند با درود به داوران شهر (در این مورد آرخونتها^۱ و دو تن دیگر که در نامه «مقیمان شوش» نامیده شده‌اند و یکی از آنها که فراآت (فرهاد) نام داشته محققاً پارتی بوده است) و پولیس آغاز می‌گردد و در واقع پاسخ پرسشی است که به مناسبت نقض موازین قانون اساسی شهر (پولیس)، از پادشاه به عمل آمده است. شرح این واقعه به قرار زیر است: شخصی به نام گستیا^۲ - که از اتباع شوش بود - و بنا به مندرجات نامه ثروت فراوان داشت و بارها از مال خویش صرف حوایج شهر کرده بود - بعد از دو سال برای بار دوم مجدداً به سمت خزانه‌دار انتخاب شده که این برخلاف مقررات قانون اساسی شهر بوده است. قانون مزبور تجدید انتخاب شخص واحد را برای شغلی واحد قبل از انقضای سه سال منع کرده بود. حزب «شهری» که از نقض قانون اساسی و انتخاب نامزد حزب «شاهی» یعنی گستیا ناراضی بود نامه‌ای به پادشاه نوشت و رسیدگی به جریان و قانونی بودن انتخابات مزبور را درخواست کرد. نامه پادشاه «قانونی بودن» انتخاب گستیا را تأیید کرده به شایستگی وی اشاره می‌نماید و هرگونه تحقیق مجدد و یا تعقیب امر را ممنوع می‌سازد. این سند نه تنها حاکی از نفوذ حزب «شاهی» در شهرها می‌باشد، بلکه روابط پادشاه پارت را با پولیسها (شهرها) نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که شهرها مستقیماً به پادشاه مراجعه

می‌کرده‌اند و پادشاه به آنها پاسخ می‌داده و مسائل متنازع فیه نه با فرمان ساتراپ و یا حتی خود پادشاه، بلکه به وسیله مکاتبه سیاسی شاه با شهرها (که این خود از خصوصیات دولتهای نوع یونانی بود) فیصله می‌یافته است و مراتب اخیرالذکر مهمتر از نفوذ حزب «پادشاهی» می‌باشد. لقبی که در نامه مزبور برای گستیا قائل شده نیز جالب است. وی یکی از «محترمت‌ترین دوستان و جانداران» نامیده شده و این مرتبه‌ای بود که در دولت سلوکیان و دیگر سلطنتهای یونانی - که بر ویرانه‌های آن پدید آمده بود - وجود داشت، بنابراین، طبق اطلاعات ناچیزی که درباره سازمان دولتی ایران زمان پارتها در دست است، تا حدی حق داریم که میان آن دولت و پادشاهیهای واجد فرهنگ یونانی که در آسیای مقدم وجود داشت، قرابتی قائل شویم - گرچه دولت پارت از خود دارای خصوصیتی بود، بویژه در زمینه سنن عشیرتی و سلسله مراتب پدر شاهی و سازمان لشکر - چیزهایی از پرنیان به ارث برده و از این رهگذر از دیگران ممتاز بود. ضمناً باید گفته شود، که م. ای. راستووتسوف و دیگر دانشمندان غربی به استناد سازمان دولتی ایران عهد پارتها و بخصوص وجود پادشاهیهای تابع و سلسله مراتب عشیرتی و همچنین به اعتبار وجود سواران پارتی زره‌پوش، بلاشرط و قید ایران عهد پارتها را دولتی فئودالی می‌شمارند. و بنابراین عقیده، برای اصطلاحاتی که پیشتر گفته شد (از قبیل پی‌تیاخش و مرزبان و ارکاپت و غیره) - که معرف شاغلان مقامات ایران عهد پارتها می‌باشد - بدون اقامه دلیل کافی معائنی را که اصطلاحات مزبور در اواسط عهد ساسانیان داشته و معروف نمایندگان اعیان و بزرگان سخت به فئودالیزم گراییده، بوده‌اند قائل شده‌اند. همانند شمردن مفاهیم و معانی اصطلاحات

در ادوار مختلف کاری نادرست است و فقط ممکن است تصویر رشد و تکامل تاریخی را تحریف کند.

بدیهی است که موضوع سازمان دولتی ایران عهد پارتها را نمی‌توان جدا از ساختمان اجتماعی و اقتصادی دولت مزبور تحت مطالعه قرار داد. مدارک موجود درباره روابط اجتماعی و اقتصادی در ایران آن دوران عجزاً بسیار قلیل است. گذشته از این چنانکه بارها گفته شد، نواحی مختلف ایران در سطوح تکامل متفاوت قرار داشتند و بدین سبب استنتاجی که در مورد یکی از نواحی درست بوده درباره ناحیه‌ای دیگر ممکن است ناصحیح و بیجا باشد.

منابع اصلی ما درباره سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران دوران پارتها، اولاً عبارت است از گواهیهای پراکنده و جسته و گریخته مؤلفان باستان و دیگر اسناد اقتصادی و تجاری عهد پارتها، به شرح زیر. چرم نبشته‌های مکشوف در اورامان و دورا - اوروپوس (DPgX)؛ بایگانی مکشوف در نسا (البته تا حدی که بایگانی مزبور منتشر شده) و همچنین مجموعه قوانین عهد ساسانیان. این مجموعه با اینکه مربوط به دوران متأخرتر است ولی پدیده‌ها و حوادثی که قبل از تدوین آن وقوع یافته در آن منعکس شده است.

از آغاز سلطنت مهرداد اول، در کشور پهناور پارتها، ناحیه‌ای که از لحاظ اقتصادی جنبه رهبری داشت سرزمین بین‌النهرین بود (که برده‌داری در آن رواج داشت) که نفوذ خود را در سرزمینهای قدیمی ایرانی مجاور گسترش می‌داد. گواهی دیودور سیسیلی (۴۴۳ XXXIV) شایسته توجه خاص است. وی می‌گوید که حاکم منصوب از طرف فرهاد سوم در بابل - که گیمر نام داشت - عده کثیری از بابلیان را در سرزمین ماد همچون بردگان به فروش رسانده بود.

مسلماً در سرزمین ماد هم استفاده از کار بردگان در امور اقتصادی متداول بوده است، والا گیمر در آنجا خریدارانی نمی یافت. اصطلاح متداولی که در ایران برای بردگان وجود داشت «بندک» (Bandak) بود ولی کلمات دیگر نیز از قبیل انشهریک (anšahrik) و رسیک (Rasik) نیز برای این مفهوم به کار می رفته است.

بردگان را در امور خانگی و کشاورزی و معادن شاهی و اقتصادی داخلی معابد مورد استفاده قرار می دادند. میان بردگان بخصوص بردگان - انشهریکان مقام خاصی داشتند. از ایشان به طور کلی در کشاورزی استفاده می شد. ایشان را در اراضی ارباب برده دار، که ملکی شخصی بود - دستکرت (Dastksrt) - مستقر می ساختند و به مثابه بخشی از اموال مالک می شمردند. غالباً این گونه بردگان آزادی نسبی به میزان یک دهم و یا یک چهارم کسب می کردند و این آزادی عملاً بدین معنی بود که: برده - انشهریکی که به چنین آزادی نسبی نایل شده بود می توانست به نسبت و میزان آزادی که کسب کرده از ثمره زحمت خویش استفاده کند (اگر برده در زراعت کار می کرد بخشی از محصول زمینی که کشت کرده بود به وی داده می شد و چنانچه به نحوی دیگری مورد استفاده قرار می گرفت به بخشی از ثمره کار او). بردگان - انشهریکان می توانستند این حق خویش را به اخلاقی که پس از آزادی نسبی ایشان به دنیا آمده بودند منتقل کنند. ممکن بود بردگان انشهریکان را به کسی بدهند و این عمل غالباً در موردی که برده داران مختلف مشترکاً و به نوبت ایشان را در تصرف داشتند - رایج بود. همچنین امکان داشت ایشان را به عنوان گروگان و وجه الضمان بدهند و یا موقتاً در مقابل پرداخت فرد برای کارهای فصلی به اشخاص بسپارند (مزد استفاده از برده

به صاحب او پرداخته می‌شد).

بردگانی که در املاک خصوصی - یا دست کُرت - کار می‌کردند نوعی از اموال و تملکات آن املاک را تشکیل می‌دادند. بدین سبب اربابان دست‌کُرت‌ها را با بردگان ساکن در آن می‌فروختند. دست‌کُرت‌ها از لحاظ وسعت متفاوت بودند و ممکن بود زمینهای کوچکی باشند که دو سه برده در آن کار می‌کردند و یا اراضی وسیعی که به وسیلهٔ عدهٔ کثیری از بردگان زراعت می‌شد (تا ۵۰۰ نفر). عدهٔ بردگان کشور تنها از راه تکثیر مثل طبیعی تکمیل نمی‌شد بلکه بیشتر از طریق گرفتن اسیران جنگی در طی لشکرکشیها تأمین می‌گشت (مثلاً اصطلاح «انشهریک» به معنی «بیگانه» می‌باشد. ولی این ریشهٔ تاریخی کلمه است و ممکن بود بردگانی را که از طریق دیگر به دست آمده بودند نیز «انشهریکان» بنامند) ولی عدهٔ بردگان از محل دیگری نیز تکمیل می‌شد و آن بردگی به سبب مقروضی بود. چرم نبشتهٔ X از دورا - اوروپوس، که پیشتر از آن یاد شد، در واقع یک پیمان اسارت بوده است و طبق آن مردی که عضویت جماعت روستایی دهکدهٔ پالیگا^۱ در کنار فرات (که از لحاظ اداری جزو منطقهٔ شهر دورا - اوروپوس بود) را داشته می‌بایست «خدمت بردگی» را در نزد رئیس پارتی قلعه (ارکاپت Arkapat) که به وی ۴۰۰ درهم وام داده بوده انجام دهد و «بدون اجازهٔ ارباب جدید خود» «نه روز و نه شب» غیبت نکند تا اینکه قرض خویش را بالتمام بپردازد.

ولی عجالتاً البته طبق مدارکی که در دست است نمی‌توان میزان سهمی را که کار بردگان در کشور اشکانیان - و به طریق اولی بالاخص

در نواحی ایران داشته تخمین زد. ولی می‌توان حدس زد که در آن زمان از کار بردگان تا حدی استفاده می‌شد زیرا در دوران متأخرتر یعنی عهد ساسانیان نیز کار بردگان واجد اهمیت شایان بود و این خود از اهمیتی که قوانین حقوقی ساسانیان برای بردگان قائل شده‌اند پیدا است.

با این حال در ایران و دیگر کشورهای شرق قدیم تولید نعمات مادی بیشتر توسط افراد عضو جماعات روستایی صورت می‌گرفته. چرم نبشته‌های اورامان تا حدی دربارهٔ جماعت‌های روستایی و اعضاء آن در کشور پارت اطلاعاتی به دست می‌دهند. مدارک مزبور عبارت از قراردادهایی است دربارهٔ فروش تاکستانی توسط اعضاء جماعت روستایی، تاکستانی که «قطعه زمین» شخصی ایشان بوده است. در هر سه چرم نبشته موضوع معامله قطعه زمین واحدی می‌باشد و فاصلهٔ زمانی میان سند اول و سوم قریب صد سال است. مضمون این اسناد به ما اجازه می‌دهد که استنتاجات تاریخی مهمی به عمل آوریم. گرچه عضو جماعت روستایی، آدمی آزاد و رسماً از آزادی نقل و انتقال برخوردار بوده مع هذا آزادی وی بسیار محدود بوده است. عضو جماعت روستایی مجبور بوده در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور وظیفهٔ وی در برابر دولت شمرده می‌شده است و اگر عضو جماعت از زراعت در آن زمین سرپیچی می‌کرد و سهم خراج خویش را نمی‌پرداخت، دولت وی را مجبور می‌کرد تا جریمهٔ نقدی هنگفتی بپردازد، جریمه‌ای که تقریباً معادل هفت برابر قیمت فروش قطعه زمین مزبور بوده است! نیمی از این جریمه می‌بایست عاید خزانهٔ شاهی شود و نیمی دیگر ظاهراً به صندوق جماعت روستایی پرداخت می‌شد. جماعت روستایی فی نفسه وظیفهٔ «واحد

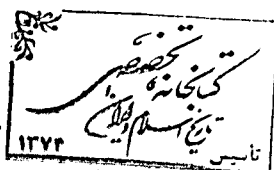
مالیات دهنده مادون» را ایفاء می نمود. دولت با کمال دقت و سختی در امر وصول مالیات ارضی از اراضی جماعت نظارت می نمود و میزان آن را معین می کرد و همچنین در موضوع کار بیغاری که جماعات مزبور می بایستی انجام دهند سختگیر بود. وجود این شیوه محاسبه و نظارت دولتی، روستاییان عضو جماعات روستایی را به جماعات مزبور وابسته و مقید می ساخت و آنان مجبور بودند وظایفی را که لازمه عضویت جماعات بود انجام دهند. اسناد اورامان حاکی از نفوذ مناسبات پولی و معاملات ارضی در جماعات روستایی نواحی دور افتاده ایران عهد پارتها می باشد.

در دولت پارت نیز مانند دیگر دولتهایی که تحت نفوذ فرهنگ و مدنیت یونانی بودند - برای محاسبه دقیق وصول مالیات و خراج - وصولیها در اداراتی که در عین حال جنبه دفترخانه و بایگانی داشتند، ثبت می شد (این وظیفه را در شهرها خرماتیستریاها^۱ و یا خرئوفیلاکیاها^۲ انجام می دادند و در دهکده هایی که به شهرها وابسته نبودند، کارمندان مربوط استاتمها که نازلترین واحد اداری و ارضی ساتراپ نشین بودند، این نقش را ایفا می نمودند. اسناد اورامان در استاتم تنظیم شده است) [۲۶].

در باره اساس مالیاتی دولت پارت اطلاعات خیلی در دست است. در قسمتی از بایگانی نسا که منتشر شده است مطالبی درباره مالیات منظمی که از تاکستانهای واقع در اراضی شاهی وصول می شده مندرج می باشد. بخشهای زیر جزء اراضی شاهی بوده اند: زمینهای آپادانک (Apadanak) یا زمینهای اختصاصی دریاری؛ زمینهای متعلق

به معابد (آیزن ayazan) و شاید زمینهایی که برای تأمین مخارج مراسم مذهبی پس از مرگ شاهان پارتی اختصاص داده شده بود؛ زمینهایی که برای تأمین معاش و مخارج مرزبان و ساتراپ و رئیس مادون یا دزپت (Dizpat) بود و همچنین - شاید - اراضی جماعت‌های روستایی. همه این زمینها در اسناد مزبور - برحسب نوع مالیاتی که از آنها أخذ می‌شد - به عنوان اراضی اوزیری (Uzbari) یا پتبریک (Patbarik) مشخص گشته‌اند. در این اسناد به وجوهی که اشخاص معاف از مالیات مزبور می‌پرداخته‌اند و - شاید - اجاره اراضی شاهی نیز اشاره شده است. مطالبات و تحقیقاتی که بعدها در اسناد پارتی نسا به عمل خواهد آمد، بی‌شک به اطلاعات ما درباره عواید اراضی شاهی خواهد افزود. عجلالتاً نمی‌دانیم که آیا به اراضی غیر شاهی، یعنی اراضی شییری و مسابید و مالکان خصوصی و اراضی پادشاهیهای تابع، مالیات شاهی تعلق می‌گرفته یا نه و اگر می‌گرفته نوع و نحوه آن از چه قرار بوده است. فقط حدس زده می‌شود که چون وضع سیاسی پولیس - های (شهرها) دولت اشکانیان با بلاد عهد سلوکیان مشابهت داشته، سیاست مالیاتی اشکانیان نیز در شهرها تقریباً با سیاست مالیاتی سلوکیان مطابق بوده است. و شاید هم پادشاهیهای تابع، خراج مقرر سالیانه را به خزانه اشکانیان می‌پرداخته‌اند و سازمان داخلی آنها و از آن جمله شیوه وصول و اساس مالیاتی کماکان مستقل بوده است. ولی عجلالتاً برای اثبات قطعی این نظر مدارک مثبتی در دست نداریم.

در ایران زمان پارتیان کارهای پردامنه‌ای در زمینه آبیاری انجام می‌شده است. در دو کتیبه منظوم مکشوف در شوش که در مدح زاماسپ ساتراپ سوزیان (خوزستان) نوشته شده است (که یکی



بریدگیهای فراوان دارد و به تاریخ ۳۷ - ۳۲ ق. م. است و دیگری ظاهراً نوشته‌ایست بر پایه مجسمه مفرغی زاماسپ و مربوط به سال ۱ - ۲ میلادی می‌باشد). شبکه جدید آبیاری که «آبهای گوندیسی» (خابورو یا شاخه آن) را برای حاصلخیزی کلرهای (مهاجرنشینهای یونانی) که از قدیم تشنه آب بوده‌اند رسانده تمجید می‌کند. تکمیل قطعی شبکه آبیاری مرغیان (مرو) نیز در زمان پارتها صورت گرفت. در نجد ایران نیز زراعت فقط به مدد آبیاری مصنوعی مقدور بود که شیوه حفر کاریز بیش از روشهای دیگر متداول بوده است. کاریزها دالانهای زیرزمینی هستند که آبهای تحت الارضی را جمع کرده و سپس به جویهای روی زمین می‌رسانند. این روش اکنون نیز در ایران متداول است.

ثروتهای کانی کشور و حق استخراج آن به پادشاه پارت تعلق داشت. طبق مندرجات نامه پلین کوچک به تراژان، در معادن مزبور از کار بردگان شاهی استفاده می‌شد.

از لحاظ حیات اقتصادی پارت، میانجی بودن آن در بازرگانی شرق و غرب فوق‌العاده اهمیت داشت. در وقایع نگاری رسمی چین گزارش چژان تسیان عامل آن دولت درباره سفر وی به سرزمین پارت (به زبان چینی پارت را آنسی می‌خواندند و این تلفظ چینی نام آرشاک بود) در قرن دوم ق. م. محفوظ مانده است. ظاهراً وی برای تحقیق در وضع سیاسی و تجاری آن سامان سفر کرده است. جالب توجه است که چژان تسیان تخم رزانگور و یونجه را از خاک پارت (ایران) با خود به چین برد. شاهان پارت از گسترش بازرگانی حمایت می‌کردند، زیرا حقوق گمرکی بازرگانی یکی از مهمترین چشمه‌های عواید خزانه شاهی بوده است. پارتها بخصوص دو جاده بسیار مهم

تجاری را تحت نظارت خویش داشتند: یکی جاده کنار فرات که از آسیای صغیر آغاز شده و از سوریه و شمال بین‌النهرین می‌گذشت و به خلیج فارس منتهی می‌شد و دیگر جاده شمالی که از فرات آغاز شده از خاک ماد و پارت عبور کرده به سوی مشرق و ترکستان چین ممتد می‌گردید و به «جاده ابریشم» چین می‌پیوست. شاخه دیگری از این جاده شمالی سرزمین پارت را به هندوستان (از طریق کابل) متصل می‌کرد.

تشکیلات و شیوه حمایت و نگهبانی جاده‌های کاروان‌رو و بازرگانی - از لحاظ آن زمان - در سطحی بسیار عالی قرار داشت: راه‌ها نگهداری می‌شد و چاههایی برای رفع احتیاج کاروانیان حفر می‌گشت و در منزلگاههای بزرگ کاروانسراها وجود داشت. بنا به گواهی اسناد مکشوف در دورا - اوروپوس، به منظور تأمین جان و مال کاروانیانی که از بیابان عبور می‌کردند، در برابر خطر حملات راهزنانه بدویان، دستجات انتظامی ویژه سوار، همراه کاروانیان حرکت می‌کردند. و اطلاعات مکتوبی درباره وضع راه‌ها و منازل در اختیار بازرگانان گذاشته می‌شد. «شرح مسالک و منازل» به قلم ایسیدور خاراکسی واجد چنین جنبه‌ای بوده است.

از مشرق ابریشم و آهن و چرم [۲۷] و عاج و مصنوعات پارچه‌ای و اشیاء طرفه و روغنهای معطر و سنگهای قیمتی و غیره حمل می‌شد و از مغرب کالاهای مصنوع از قبیل آبگینه و مفرغ و پارچه و سفالینه و پاپیروس و دیگر امتعه صادر می‌شد. مصنوعات پارتی نیز در میان امتعه مذکور دیده شده و در مناطقی بسیار دور دست نیز از ساخته‌های پارتیان کشف شده است. مثلاً در اطراف الوبیا^۱

(سرزمینهای مجاور سواحل شمالی دریای سیاه) صفحات عاج کنده کاری شده که تصاویر پادشاه و اعیان و خنیاگران و پیکرهای لخت بر آنها منقوش است یافت شده است.

اساس پولی دولت پارت بر نقره بوده است که تقلیدی از پول سلوکیان شمرده می شود ولی از قرن دوم پیش از میلاد، ایشان مبنای مستقلی برای پول خود ایجاد کردند ولی از لحاظ تسهیل تجارت و داد و ستد خویش با روم، پول خود را از حیث وزن با دینار رومی برابر ساختند. در آن زمان تاریخ سکه های پادشاهان پارت از مبدأ عهد سلوکیه احتساب شده و نوشته آنها به یونانی بوده است. در قرن اول میلادی نوشته های پارتی (آرامی) بر سکه های پارتی پدید آمد و در عین حال جنس فلز سکه ها به بدی گرایید و از وزن آنها کاسته شد. برخی پادشاهیهای کوچک و تابع نیز به نام خود سکه ضرب می کردند.

تذکر این نکته جالب است که شهر (پولیس) مهمی همچون سلوکیه (بر دجله) در زمان پادشاه مقتدری مانند مهرداد دوم مستقلاً به ضرب سکه مبادرت می ورزید.

در باره سازمان لشکریان پارت نیز اطلاعات ما ناچیز است. شکی نیست که در زمان نخستین شاهان ارشاکی (اشکانی) سازمان مزبور مشابهت فراوان با تشکیلات «مردم - لشکری پیشه» عهد هخامنشیان داشت ولی در امپراطوری پارت کاملاً فرق می کرده است. با این حال شاهان پارت نیز در لحظات دشوار از دستجات جنگی و عشیرتی قبایل داه استفاده می کرده اند. در ارتش پارت وظیفه اصلی را سواران انجام می دادند که مرکب بودند از سواران سبک اسلحه (کمانداران) و سنگین اسلحه (نیزه داران و کمانداران)، تیراندازان سنگین اسلحه - یا کاتافراکتاریان - که زره هایی مرکب از صفحات فلزی و یا فلس گونه

به تن داشتند و ممتازترین واحد لشکر را تشکیل می دادند و افراد آن از میان «آزادگان» انتخاب می شدند (به ایرانی «آزاتان» Azatan - مفهوم اجتماعی این اصطلاح در عهد پارتها عجلتاً روشن نیست). در این عهد ارتش دائمی وجود نداشت و چنانکه جنگی بروز می کرد بزرگان با سلاح کامل در نقطه گرد آمدن دستجات حضور به هم رسانیده و تابعان خویش را نیز می آوردند و بخش اصلی دستجات سبک اسلحه از افراد اخیرالذکر (تابعان ایشان) تشکیل می شد. مؤلفان عهد باستان می گویند که اکثریت لشکریان پارت را بردگان تشکیل می دادند و ظاهراً این نظر را باید مردود دانست. به احتمال قوی مؤلفان یونانی و رومی کلمه ایرانی «آزات» را به معنی تحت‌اللفظی و غیر دقیق یعنی «آدم آزاد» تعبیر کرده و برای باقی لشکریان یا بخش غیر ممتاز سپاه مفهوم مخالف کلمه را قائل شده اند و ایشان را «غیر آزاد» یعنی برده خوانده اند. البته ممکن است بردگانی نیز در میان لشکریان پارت وجود داشته اند، ولی ایشان نیروی کومکی بوده اند نه اصلی.

فن محاصره و قلعه گیری و انتظامات لشکری پارتها چندان عالی نبود و بنه لشکر بیرون از حد زیاد و حجیم بوده است. با این حال سواران پارتی با طرز استفاده از صف متفرق آشنا بودند و روشهای حمله روانی را علیه دشمن به کار می بستند. شیوه و شگرد سوق الجیشی محبوب پارتها حمله متقابل بود و درخشانترین نمونه آن جنگ و لشکرکشی علیه مارک کراسوس می باشد.

باری آنچه در بالا گفته شد ویژگیهای اصلی زندگی اجتماعی پادشاهی پارت - تا حدی که از مدارک ناچیز موجود می توان دریافت - می باشد. موضوع فرهنگ ایران در آن زمان در فصل (دهم) این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فصل هفتم

روم و پارت

در سال ۶۹ ق. م. لوکولوس عملیات جنگی را در ارمنستان آغاز کرد. میثردات پونتی و تیگران دوم پادشاه ارمنستان که متحد وی بود، دشواری وضع و لزوم وحدت تمام نیروهای شرق را در مبارزه علیه تجاوزات روم دریافتند و تصمیم گرفتند که فرهاد سوم را نیز به ائتلاف ضد روم جلب کنند. به همین دلیل میثردات پونتی نامه‌ای به فرهاد سوم نوشت. سالیوستیوس نویسنده رومی پیام مزبور را نقل کرده است. با این که به عقیده عموم مورخان نامه مزبور سندی اصیل نیست، معهذا وضعی را که در آن زمان در آسیای مقدم پدید آمده بود نیک نشان می‌دهد. میثردات طی این نامه از خدعه کاری و حيله گری لوکولوس سخن می‌گوید و خطری را که پیشرفت رومیان برای همه کشورهای شرقی و از آن جمله دولت پارت در برداشته بیان می‌کند. و حتی به طور کلی نقشه لشکرکشی علیه لوکولوس را مطرح می‌نماید و در برابر کومک فرهاد سوم، «هفتاد دره» کزایی و آدیابنه^۱ و شمال بین‌النهرین را، وعده می‌دهد.

لوکولوس از پیام میثردات پونتی خبر یافت و با شتاب تمام خود نیز وارد مذاکره با پادشاه پارت شد. فرهاد سوم می دانست که خواهی نخواهی وارد معرکه خواهد شد و وضعی ایجاد شده که روش پارت قاطع موضوع است. وی به هیچ یک از دو طرف پاسخ رد نداد و ظاهراً می پنداشت که بهتر است بیطرفی خویش را حفظ کند و چشم به راه نتیجه مبارزه‌ای که در آسیای صغیر در گرفته بود باشد. وی باز پس گرفتن نواحی را که تیگران ارمنی تصاحب کرده بود نخستین وظیفه خویش می شمرد و تجاوز روم را (به خاک پارت) در آتیه نزدیک پیش‌بینی نمی کرد. ولی معهدا به رومیان اطمینان نداشت و حتی به سکستیل^۱ سفیر لوکولوس بدگمان بود و اعتقاد داشت که وی بیشتر - نه به منظور مذاکره بلکه - برای تحقیق و تجسس در میزان قوای پارتها و آمادگی ایشان برای جنگ آمده است. رومیان هنوز در صدد حمله به پارت نبودند ولی بالطبع علاقه داشتند اطلاعات دقیقی درباره آن حریف تازه - حریفی که مصادمه با وی اجتناب ناپذیر به نظر می رسید - به دست آورند [۲۸].

در همان سال لوکولوس تیگران را در حوالی تیگراناکرت (میافارقین کنونی) شکست داد و بخش مهمی از متصرفات جنوبی تیگران به دست رومیان افتاد.

در سال ۶۶ ق. م. پومپه جانشین لوکولوس شد و موضوع صورت جدیتری به خود گرفت. فرمانده جدید رومی نخست موافقتنامه‌ای درباره بیطرفی با پارتها منعقد ساخت تا ارمنستان را آسانتر منکوب سازد. ولی جریان وقایع، پارت را به سوی جنگ با روم می کشید. پومپه

به هیچ وجه قصد نداشت که نواحی مورد ادعای پارت را باز پس دهد و می خواست سرزمینهای مزبور را جزء منطقه نفوذ روم سازد. در آن میان تیگران اصغر - فرزند تیگران دوم کبیر - علیه پدر قیام کرد و از فرهاد سوم یاری طلبید. فرهاد به طمع طعمه آسان، بیطرفی را نقض کرد و وارد ارمنستان شد. ولی این لشکرکشی به شکست وی منجر گشت و آن پادشاه به کشور خویش بازگشته تیگران اصغر را عملاً رها کرد تا هر چه می خواهد بر سرش بیاید. تیگران دوم به آسانی نیروی فرزند عاصی خویش را تارومار کرد و وی که دیگر ظاهراً امیدی به پارتها نداشت سرنوشت خود را تسلیم عنایت پمپه کرد و حتی - وقتی فرمانده رومی خواست به متصرفات پدر او تجاوز کند راهنمای وی گشت. تیگران دوم که وضع یأس آمیز خویش را مشاهده کرد خود به اردوگاه پمپه رفت. سردار رومی پادشاهی ارمنستان را به دو حصه تقسیم کرد و ارمنستان بزرگ سهم تیگران دوم گشت و سوفن و کوردوئن^۱ نصیب تیگران اصغر شد. و بدین طریق متصرفات سوریه از دست ارمنیان بدر رفت. پمپه ماهرانه از اختلافات داخلی مخالفان خویش استفاده کرد و نقش حَکَم را در میان ایشان ایفاء نمود و توانست بیش از پیش موقعیت رومیان را در مشرق استوار سازد. چیزی از این تقسیم نگذشت که مناقشات تازه میان پدر و پسر بروز کرد. گذشته از این پمپه غرامتی را از ارمنیان خواسته بود که می بایست بپردازند و تیگران اصغر حاضر نبود که از خزانه سوفن چیزی از آن بابت خارج شود. آنگاه پمپه نیز بدون تشریفات و تکلف تیگران اصغر را اسیر کرد و نواحی را که قبلاً به وی

داده بود به کاپادوکیه ملحق ساخت و آریوبرزن اول دست نشانده قدیمی روم را در آن خطه پادشاه کرد.

فرهاد سوم علیه بازداشت تیگران اصغر که داماد پادشاه پارت بود به رومیان اعتراض کرد و یادآور شد که طبق عهد و شرط میان پارتها و پمپه مرز پادشاهی پارت در امتداد فرات می باشد. پادشاه پارت مطالبات خویش را به وسیله تصرف ناحیه کوردوئن که ما به النزاع بود تأیید و تثبیت کرد. پمپه خواست او را با خشونت رد کرد و بدون اینکه منتظر پاسخ فرهاد بماند به آفرونی^۱ نماینده خویش دستور داد خاک کوردوئن را از لشکریان پارت پاک و مصفا سازد. ظاهراً این نخستین برخورد مسلحانه میان رومیان و پارتها بود (سال ۶۵ ق. م.). آفرونی به آسانی پارتها را از آنجا بیرون راند و تا اریل دنبالشان کرد.

در سال ۶۵ - ۶۴ ق. م. پمپه در قفقاز بوده است. وی به آنجا لشکر کشیده بود تا میثردات پونتی را که از آسیای صغیر بیرون رانده بود بالقطع تارومار کند. زیرا میثردات با بقایای لشکر خویش در کولخید^۲ (گرجستان) پنهان شده بود. ولی میثردات از چنگ تعقیب کنندگان گریخته به متصرفات خود در کریمه پناه برد و رومیان به ناچار به جنگ فرساینده ای علیه اقوام قفقاز - ایبریان و آلبانیان - پرداختند. این جنگ در سال ۶۴ ق. م. پایان یافت.

فرهاد کوشید تا در غیاب پمپه نواحی متنازع فیه را از تیگران دوم، منتزع سازد و این خود موجب برخوردهای مرزی چندی گردید. هر دو پادشاه از این که در مبارزه طولانی ضعیف شوند بیمناک بودند و تصمیم گرفتند پمپه را حکم دعوای خویش قرار دهند. پمپه که در آن

زمان در سوریه اقامت داشت و آن سرزمین را مبدل به یکی از ایالات روم ساخته بود قدرت شیخ گونه‌ای را که هنوز در دست آخرین پادشاه سلوکیان باقی مانده بود از کف ایشان بیرون آورد. وی سه نفر کارمند رومی را به سمت حَکَم قرار داد و بدیهی است که ایشان نیز به سود تیگران رأی دادند ولی ظاهراً فرهاد بخشی از بین‌النهرین شمالی را دریافت داشت.

بدین قرار استقرار نیروها در شرق مقدم به صورت زیر بوده است: رومیان تقریباً سراسر آسیای صغیر را به دست آوردند. در سال ۱۳۳ ق. م. ایالت رومی آسیا بر شالوده پادشاهی پرگام ایجاد شده بود و در سال ۷۴ ق. م. ویفینیّه نیز بنا به وصیت نیکومد چهارم آخرین پادشاه ویفینیّه به آن ایالت منضم گردیده بود. در سال ۶۷ ق. م. رومیان به بهانه مبارزه با دزدان دریایی به طور قطعی در کیلیکیه (در جلگه) مستقر گشتند. فلات مرکزی - گالاتیه - و بخش شرقی پونت در دست دیوتار^۱ - فرمانفرمای گالاتیه - دست نشانده روم بود. در بخش شرقی آسیای صغیر پادشاهیهای زیر که تابع روم بودند قرار داشتند: ارمنستان (تیگران دوم) کاپادوکیه (آریوبرزن) و کوماگن (آنطیوکوس) و در قفقاز شاهکان ایبری و آلبانی، که پس از لشکرکشی پمپه در ۶۵ - ۶۴ ق. م. به ناچار حاکمیت روم را شناخته بودند (گرچه این شناسایی کاملاً لفظی و اسمی بود نه عملی).

در سال ۶۴ - ۶۳ ق. م. سوریه به یکی از ایالات روم تبدیل شد و کرانه فلسطین نیز بدان ملحق گشت و سلاله محلی آسمونیان^۲ استقلال خویش را بالکل از دست داد. بدین طریق همه نواحی

سیاحلی آسیای صغیر و بخش شرقی دریای متوسط - به استثنای مصر - به دست روم افتاد و سرزمینهای داخلی کشورهای مزبور میان پادشاهیها و شاهزاده‌نشینهای تابع روم تقسیم گشت. بنابراین در مسیر فرات نه تنها ارمنستان و کاپادوکیه و کوماگن که متحدان روم بودند در مجاورت پارت قرار گرفتند بلکه سوریه که به صورت یکی از ایالات رومی در آمده بود نیز همسایه آن دولت شد.

در آن زمان پارت نیز دستخوش منازعات داخلی شد و کار اختلافات دودمانی بالا گرفت. بتقریب در سال ۵۸ - ۵۷ ق. م. فرهاد به دست فرزندان خویش به قتل رسید و به گفته ژوستین مهرداد سوم پسر ارشد فرهاد که به جای پدر نشسته بود بزودی، به خاطر بیرحمی خلع شد و برادر کوچکتر او به نام ارد دوم به تخت سلطنت جلوس کرد. مهرداد سوم به گابینیوس^۱ پروکونسول روم پناه برد. گابینیوس نخست خواست به آن پادشاه فراری کومک کند، بویژه که وجود مردی خودی بر سریر پادشاهی پارت بسیار دل انگیز و نوید دهنده بود، ولی پومپه به گابینیوس امر کرد به مصر رود تا به فراری و تبعیدی دیگری - یعنی بطلمیوس یازدهم - مدد رساند (۵۵ ق. م.). ظاهراً در آن زمان مصر در نظر رومیان مهمتر از پارت بوده است.

مهرداد سوم را به حال خویش رها کردند و وی تصمیم گرفت به تنهایی عمل کند. وی مدت کوتاهی برادر خویش را از بین‌النهرین و بابل طرد کرد ولی سورن (نام شخصی او معلوم نیست) سردار ارد دوم، مهرداد سوم را از سلوکیه بیرون راند و سپس در بابل محاصره‌اش کرد. سرانجام مهرداد به ناچار بر اثر بروز قحطی در شهر

محصور تسلیم شد و ارد فرمود تا برادر را اعدام کنند. در آن میان - سال ۵۵ ق. م. - ظاهراً طی جلسه‌ای که حکومت ثلاثه (تریومویرا) رم در شهر لوک تشکیل داده بود تصمیم گرفته شد تحت فرماندهی کراسوس به سرزمین پارت لشکرکشی شود. کراسوس یکی از سه تن عضو حکومت ثلاثه بود و در آن سال به سمت کونسولی برگزیده شده بود.

در آن زمان جنگ با پارت در میان عامه رومیان سخت مورد نفرت و انزجار بود. حرکت کراسوس از برون‌دیزی^۱ با وقایع نامطبوعی هم‌عنان بود و در واقع لشکرکشی کراسوس جنبه ماجراجویی داشت. کراسوس احتیاج به کسب افتخارات نظامی داشت تا بتواند با دو تن عضو دیگر حکومت ثلاثه (تریومویرا) - یعنی سزار که سرزمین گل را مطیع ساخته و پمپه که سراسر شرق مقدم را در برابر روم به زانو آورده بود - برابری کند. رومیان برغم اقداماتی که لوکولوس و پمپه در مشرق به عمل آورده بودند، منابع و مقدمات سرزمین پارت را درست ارزیابی نمی‌کردند و کراسوس می‌پنداشت که در آن سوی فرات موفقیت‌های آسان و ثروت‌های کلان چشم به راه اوست. لشکریانی که علیه پارت‌ها اعزام شده بودند از جنگ آوران درجه اول نبودند و بهترین جنود (لژیون‌های) روم در اختیار سزار و پمپه قرار داشتند که هیچ یک از این دو تن حاضر نبودند سپاهیان برگزیده خویش را در دسترس کراسوس قرار دهند، زیرا بروز رقابت و مشکلات جدی داخلی را پیش‌بینی می‌کردند و چنانکه می‌دانیم دشواری‌های مزبور واقعاً پدید آمده بود و در سال‌های بعد موجب اشتعال نایره جنگ

داخلی در روم گشت. مؤلفان باستان درباره لشکرکشی کراسوس مشروحاً سخن گفته‌اند و کتب مفصلی در آن موضوع وجود دارد و بدین سبب شرح جزئیات وقایع ضرورتی ندارد و فقط متذکر می‌گردیم که به طور کلی جریان حوادث به شرح زیر بوده است.

کراسوس در بهار سال ۵۴ ق.م. وارد سوریه شد و ظاهراً در آن تاریخ مبارزه میان دو برادر - مهرداد سوم و ارد دوم - هنوز پایان نیافته بود. کراسوس داخل بین‌النهرین شد و بدون مواجهه با دشواری سیلک ساتراپ را به عقب راند و چند شهر را اشغال کرد. ولی به جای این که پس از این عملیات به سوی بابل که دستخوش جنگ خانگی بود، هجوم برد، در شهرهای اشغال شده پادگانهایی مستقر ساخت و برای گذراندن زمستان به سوریه بازگشت. در مشرق زمین بر همه روشن بود که رومیان نقشه جنگی جدی را علیه پارتها کشیده‌اند و محاربات سال ۵۴ ق.م. جنبه مقدمه چینی داشته است و بس.

زمستان سال ۵۴ - ۵۳ ق.م. صرف تهیه مقدمات جنگ اصلی گشت. کراسوس - گذشته از لشکریانی که در ایتالیا وارد صفوف ساخته بود - جنودی (لژیونهای) را که از سلف خویش گابینیوس تحویل گرفته بود نیز در اختیار داشت. محققان معتقدند که کراسوس هفت مجُتد (لژیون) یعنی در حدود ۳۵ هزار پیاده و ۵ هزار سوار (که یک هزار نفر از ایشان از مردم گل بوده‌اند)، و چندین هزار جنگجو و واحدهای کومکی داشته است. از این عده باید هفت هزار پیاده و یک هزار سوار را که در پادگانهای شهرهای مفتوح بین‌النهرین مستقر ساخته بود کسر کرد. نزدیکترین دستیاران کراسوس عبارت بودند از کاسیوس لونگین (قاتل آینده سزار)، مأمور امور مالی و نمایندگان سنا، اوکتاویوس، وارگونتیسیوس و پوبلیوس کراسوس فرزند فرمانده لشکر.

پروکونسل کراسوس به یاری متحدین روم یعنی آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان و آبگار پادشاه اوسروئنه^۱ (در شمال بین‌النهرین) و پیشوای عرب که منابع موجود نام وی را الهاودونی ذکر می‌کنند امیدوار بود. آرتاوازد می‌توانست کومک بزرگی مبذول دارد - زیرا ارمنستان کشوری بالنسبه مهم بود - گرچه قدرت آن بعد زمان تیگران دوم و دوران رونق و شکفتگی آن کشور نمی‌رسید.

کراسوس چنان به موقعیت خویش اطمینان داشت که به امر آمادگی جنود (لژیونها) - که می‌بایست به مشکلات خاص آن لشکرکشی تن در دهند - توجه کافی مبذول نداشت و درصدد اکتشاف میزان قوا و نقشه‌های حریف برنیامد و در عوض در سراسر زمستان به اجرای عملیات نظامی جزئی در سوریه و فلسطین اکتفا نمود و سرانجام معبد اورشلیم را غارت کرد.

در آن گیرودار که پارتها برای دفع حمله آماده می‌شدند [۲۹] مبارزه میان دو برادر، از لحاظ مهرداد سوم، فرجام غم‌انگیزی داشت و ارد دوم صاحب و مالک الرقاب کل کشور شده بود. وی اطمینان داشت که رومیان برای تهاجم راه ارمنستان را - با این که طویلتر بود - برمی‌گزینند، زیرا با انتخاب راه مزبور از حمله سواران پارتی که از عملیات کوهستانی عاجز بودند احتراز به عمل می‌آمد، و ضمناً طرف مهاجم از طریق مزبور به پشت جبهه بین‌النهرین و مراکز حیاتی پادشاهی پارت دست می‌یافت. بدین سبب ارد فرماندهی نیروهای اصلی پارتی را شخصاً به عهده گرفت و وارد ارمنستان شد تا از الحاق آرتاوازد به رومیان ممانعت کند و دفاع از بین‌النهرین را که از نظر

پارتها در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت به سورن - که در مبارزه با برادر، وی را یاری بسیار کرده بود - سپرد. به نظر می‌رسد که ارد از موقع آرتاوازد نیک آگاه بود، زیرا چنان که می‌دانیم پادشاه ارمنستان واقعاً به کراسوس پیشنهاد کرده بود که از راه ارمنستان به پارتها حمله کند. ولی کراسوس نقشهٔ او را رد کرد زیرا ظاهراً از طول راه می‌ترسید و به استظهار پادگانهای خویش در بین‌النهرین امیدوار بود.

سورن با دقت تمام برای برخورد با حریف آماده شد. وی ده هزار سوار در اختیار داشت و به طوری که از منابع موجود برمی‌آید این عده لشکریان شخصی او بودند. شاه هزار سوار سنگین اسلحه - کاتافراکتاران [۳۰] - به وی داده بود و چون سلاح اصلی سواران کمان بود سورن می‌کوشید تا هنگام پیکار مرتباً و بدون وقفه تیر در دسترس ایشان قرار گیرد. و بدین منظور گروهی مرکب از هزار شتر به لشکریان خویش منضم ساخت که بار آنها تیر بود. این خود امر رساندن تیر را به سواران کماندار بسیار آسان کرد و موفقیت سورن را تأمین نمود. کراسوس در زوگما^۱ از فرات گذشت. کاسیوس به وی توصیه کرد به سمت جنوب در امتداد فرات به سوی سلوکیه، حرکت کند ولی کراسوس به جای انتخاب این طریق تصمیم گرفت بین‌النهرین را میان‌بر بزند و لشکریان پارتی سورن را که در حال عقب‌نشینی بودند تعقیب نماید و شکستی قطعی بروی وارد آورد. آبگار، شاهک رهاکه در نهان خواهان شکست رومیان بود نیز وی را به اجرای این نقشه و عبور از صحاری بی‌آب بین‌النهرین تشویق می‌کرد. در واقع چهار روز

راهپیمایی در بیابان سربازان رومی را سخت فرسوده ساخت و اعتماد ایشان را به کراسوس سلب کرد.

روز ششم مه (۹ ژوئن طبق گاهنامه رومی) سال ۵۳ ق. م. کراسوس به شهر حِزّان رسید و خبر یافت که سورن و لشکریان او نزدیکند. کراسوس که در نبرد با دشمن شتاب داشت به جنود (لژیونهای) خویش فرصت استراحت نداد و بیدرنگ به پیش تاخت. در این موقع بود که پارتیها ظاهر شدند.

رومیان به رسم خویش به صورت مربع لشکر آراستند و همان آن از طرف سواران پارتی محصور شدند. سواران کماندار به تاخت در اطراف آرایش مربع رومیان حرکت کرده و حریف بی دفاع را تیرباران کردند. رومیان نخست کوشیدند علیه دشمن به حمله متقابل بپردازند ولی موفقیتی حاصل نکردند. آنگاه کراسوس به فرزند خویش پوبلیوس امر کرد با سیزده صده سوار و پانصد کماندار و هشت گروه پیاده (قریب ۴ هزار نفر) به پارتها حمله کند. پارتها به سرعت عقب نشستند زیرا می خواستند پوبلیوس و نیروی وی را به درون بیابان بکشانند و از قوای اصلی دشمن جدا سازند. این نقشه ایشان با موفقیت قرین گشت. آن رومی پرشور که بالکل از شیوه جنگی صحرائنشینان بیابان گرد بی اطلاع بود فریب خورد و به تعقیب حریفی که در حال عقب نشینی بود پرداخت. همین که فاصله میان قوای او و نیروی اصلی رومیان بحدی رسید که قوای اخیرالذکر قادر به یاریش نبودند، پارتها بازگشته به پوبلیوس بی احتیاط و همراهان وی حمله کردند و همه را نابود ساختند.

کراسوس به وسیله یکی از سربازان پوبلیوس که از همگان عقب مانده بود از خطری که فرزندش را تهدید می کرد خبر شد و خواست

نیروی اصلی رومیان را به یاری وی بفرستد، ولی دیر شده بود. حملات پارتها تا حلول تاریکی دوام یافت و سپس سواران سورن در ظلمت شب ناپدید شدند. کراسوس چنان دچار گمگشتگی شد که فرمان عقب‌نشینی را معاونان وی دادند. هسته اصلی لشکریان روم به حران و حصار قلعه پناه برد. روز بعد پارتها زخمیانی را که رومیان در میدان نبرد بجای گذاشته بودند از پای در آوردند و دستجات کوچکی را که در بیابان سرگردان بودند نابود ساختند. از آن جمله گروهی که تحت فرمان وارگونتسیوس نماینده سنا قرار داشت معدوم شدند.

کراسوس که در حران محصور بود خواست راهی به سوی شمال بگشاید و به متصرفات متحد خویش آرتاوازد پناه برد. در نزدیکی حران در ناحیه شهر سیناکا^۱ زمین ناهموار و پوشیده از تله‌ها و تپه‌ها بود و در آنجا خطری متوجه رومیان نبود.

اوکتاویوس نماینده سنای روم با پنجهزار از جنود خویش (لژیونها) سلامت به تپه‌ها رسید ولی راهنمای کراسوس جاسوس پارتها بود و یک روز تمام رومیان را در بیابان سرگردان کرد تا پارتها سر رسیدند. قبل از آن کاسیوس به اتفاق پانصد سوار کراسوس را ترک گفت و پس از آن توانست خود را به سوریه برساند.

سورن به سردار رومی پیشنهاد آغاز مذاکره کرد و کراسوس به همراهی اوکتاویوس و عده معدودی به استقبال سپهسالار پارتی رفتند.

معلوم نیست که بعد چه گذشت، برخی معتقدند که سوء تفاهمی

موجب زد و خورد گشت و بعضی می‌گویند که کراسوس قربانی خدعه پارتها - که آگاهانه دامی برای حریف گسترده بودند - شد. به هر تقدیر کراسوس و اوکتایوس کشته شدند و بقایای لشکر روم در بیابان سرگشته و پراکنده گشتند و بسیاری از ایشان به اسارت پارتیان در آمدند، و پس از آن به ناحیه مرو کوچ داده شدند و در آنجا مستقر گشتند.

در آن میان ارد با آرتاوازد پادشاه ارمنستان توافقی حاصل کرد و اتحاد خویش را با مزاوختی استوار ساخت و شاهزاده خانم ارمنی را به عقد ازدواج فرزند خود پاکور^۱ در آورد.

پلوتارک می‌گوید که هنگام جشن عروسی پیکی سرودست بریده کراسوس را به دربار پادشاه ارمن - شهر آرتاشات (آرتاکساتا) - آورد. همه برای تماشای نمایشنامه «باکانتها» اثر اورپید گرد آمده بودند و چون طبق جریان داستان «آگاوا» می‌بایست سر پنتیوس را برنیزه کند و وارد صحنه شود، هنر پیشه‌ای که نقش آگاوا را بازی می‌کرد به جای سر مصنوعی سر بریده حقیقی سردار رومی را به تماشاگران نشان داد. بعضی از محققان - و بویژه و. و. تارن - در صحت این داستان شک دارند و معتقدند که نویسنده باستانی این پایان مؤثر را خود برای سرگذشت غم‌انگیز کراسوس جعل کرده است [۳۱]. معهذاً، به نظر می‌رسد، که حتی اگر این داستان ساخته و پرداخته پلوتارک - و یا منبع اصلی او - باشد هم، به هر تقدیر راه یافتن نمایشنامه باستانی اورپید یونانی به سرزمین شرق امری کاملاً محتمل و ممکن است. نفوذ فرهنگ و مدنیت یونان در قشرهای عالی کشورهای مشرق زمین

بحدی عظیم بود که بسیاری از افراد طبقه زمامدار ممالک مزبور زبان یونانی می‌دانستند و به یونانی می‌نوشتند و حتی به تقلید از نمونه‌های یونانی آثاری ادبی به آن زبان تحریر می‌کردند (مثلاً میثدرات پونتی و آرتاوازد). حتی در بابل - چنان که از روایات موجود شرقی برمی‌آید - تاثیری به سبک یونانی وجود داشته است.

پیروزی پارتها بر کراسوس از لحاظ اقوام مشرق زمین واجد اهمیت خاصی بود و بر اثر آن پیشرفت رومیان به سوی فرات متوقف شد و وضع ایشان در آسیای صغیر متزلزل گشت و پارتها به کسب موفقیت‌های بیشتری در مبارزه با روم و شاید احراز مالک الرقابی شرق مقدم امیدوار شدند.

ولی کوشش‌های بعدی پارتها به سرکردگی شاهزاده پاکور، از سال ۵۲ تا ۵۰ ق. م. به منظور عملیات فعال نظامی در آسیای صغیر و سوریه با موفقیت قرین نگشت. پارتها نمی‌توانستند مقدمات لشکرکشی‌های دراز مدت را با دقت لازم فراهم کنند و سازمان دهند. همچنین قدرت محاصره شهرهایی را که رومیان کاملاً مستحکم کرده بودند، نداشتند. درعین حال با اینکه حملات ناگهانی سواران پارت زیان فراوان به رومیان وارد می‌آورد، ولی به تنهایی موجب الحاق قطعی اراضی جدیدالتصرف به سرزمین پارت نمی‌شد. در سال پنجاهم قبل از میلاد چیزی از وخامت اوضاع کاسته نشده بود و سیسرون که در آن زمان پروکونسول کیلیکیه بود، احساس عدم اطمینان می‌کرد. رومیان در طریق تحریکات و بازیهای سیاسی گام نهادند و پروکونسول سیریوس بیبولوس^۱ در این زمینه نقش بزرگی را

ایفاء نمود. نقشه رومیان این بود که شاهزاده پاکور را علیه پدر وی ارد - پادشاه پارت - برانگیزند. به نظر می‌رسد که رومیان از این رهگذر کامیابی‌هایی حاصل کردند زیرا که پاکور به دربار پدر احضار شد و لشکرکشی علیه رومیان که قرار بود در بهار سال ۵۰ ق. م. صورت گیرد موقوف ماند.

جنگ داخلی که چندی بعد در روم آغاز گشت بالطبع موقع پارتها را تقویت نمود. پمپه پس از شکستی که در فارسال تحمل کرد (سال ۴۷ ق. م.) مذاکراتی درباره دریافت کومک نظامی با ارد به عمل آورد و حتی در صدد بر آمد به پادشاه پارت پناهنده شود. با این حال ارد نتوانست از مزایای موقع خویش استفاده کند. ن. دیب‌ویز^۱ (به اعتبار این که در سالهای بین ۵۰ و ۴۰ ق. م. سکه تترادراخم (چهار درهمی) به هیچ وجه وجود نداشته) چنین نتیجه می‌گیرد که در آن سالها مرکز ثقل پادشاهی پارت به سبب دشواریهایی که در وضع سیاسی مشرق ایران بروز کرده بود به آن منطقه (مشرق ایران) انتقال یافت (به فصل ۹ رجوع شود).

ژول سزار پس از مرگ پمپه در سال ۴۸ ق. م. مالک الرقاب مطلق دولت روم شده بود. یکی از نقشه‌هایی که وی در سر می‌پرورانید لشکرکشی به سوی سرزمین پارت بود. ولی مرگ ژول سزار به دست قاتلان وی (سال ۴۴ ق. م.) به تمام این نقشه‌ها و کوششها پایان بخشید.

می‌دانیم که دستجات پارتی در جنگ فیلیپ به سود جمهوری خواهان روم شرکت جستند. و این خود گواه بر آنست که

پارتها در امور روم مداخله می کردند و کوشیدند از آشفتگی وضع آنجا به سود خویش بهره برداری کنند.

پس از ارتقاء مقام آنتوان - که خویشان را وارث سزار و مجری همه نقشه های پایان نیافته وی می شمرد - روابط روم و پارت سخت به وخامت گرایید.

پاکور خواست از آنتوان پیشی جوید و بدین منظور وارد سوریه شد و با کوینتوس لابین^۱ جمهوریخواه - که جانب پارتها را گرفته بود - عقد اتحاد بست. نیروی لسیلیوس ساکس^۲ حاکم سوریه تارومار شد و خود وی نیز کشته شد. پادگانهای کوچک رومی که زمانی به بروتوس و کاسیوس خدمت کرده بودند به هواداری لابین برخاستند و وی به سوی آسیای صغیر حرکت کرد و تقریباً سراسر آن خطه را به زیر اطاعت خود در آورد. وی سکه ای ضرب کرد که بر آن کلمات Imperator Parthicus (امپراطور پارت) نوشته شده بود و این کلمات عجیب به نظر می رسید، زیرا این لقب علی الرسم از آن کسی بود که به پیروزی نظامی نایل شده باشد و مثلاً بر پارتها غالب گشته باشد و حال آن که در این مورد پارتها متحدان لابین بوده اند. در این میان پاکور به سوی جنوب پیش رفت و سوریه و همه شهرهای فنیقیه را تصرف کرد - بجز شهر صور که در جزیره ای واقع بود و با استفاده از این موقعیت کامیابانه پایداری می کرد. برزافرن سرکرده لشکریان پاکور وارد جلیله شد و بیدرنگ قیامی علیه رومیان و دست نشاندهگان ایشان برپا کرد. سوریه و فلسطین و بتقریب سراسر آسیای صغیر به دست پارتیان افتاد و یا تحت نفوذ آنان قرار گرفت (سال ۴۰ ق. م.).

دیر زمانی بود که پارتها به چنین پیروزی نایل نگشته بودند. حیثیت و اعتبار جهانی ایشان فوق العاده عظیم و وجود ایشان خطری مستقیم برای متصرفات روم در شرق دریای متوسط گشته بود. با این حال موفقیت‌های ایشان استوار نبود. پارتها قادر نبودند دستگاه اداری قابل اعتمادی در سرزمینهای نوگشوده به وجود آورند و گذشته از این مبانی دولت ایشان هنوز سست بود و آن دولت قادر نبود با نیروی اقتصادی امپراطوری روم در ناحیه دریای متوسط و سازمان آهنین آن مقابله کند و علیرغم تشنجات عظیمی که در روم بروز کرده بود - و پارتها نیز تا حدی از آن به سود خویش استفاده کردند - سرانجام نیروی روم بر پارت غلبه کرد.

در سال ۳۹ ق.م. آنتوان ونتیدیوس باس^۱ سردار رومی وارد آسیای صغیر شد و بسرعت لابین را از متصرفات وی بیرون راند و شکست سختی بر پارتها که به یاری متحد خویش شتافته بودند وارد آورد و کیلیکیه را اشغال کرد. وی قادر بود از آنجا سیادت پارتها را در سوریه تهدید کند.

در سال ۳۸ ق.م. ونتیدیوس سوریه و فلسطین را به روم بازگرداند و طی نبردی قطعی که در گیندار^۲ (نزدیک فرات) - به گفته اوتروپوس^۳ در سالگرد شکست کراسوس - در حران وقوع یافت، نیروی اصلی پارت را یکسره تارومار کرد. شاهزاده پاکور که سرداری فوق العاده و رهبر واقعی لشکرکشی پارتیان به ایالات رومی بود، کشته شد، و بدین طریق مرز مجدداً در مسیر فرات برقرار شد.

چیزی نگذشت که ارد فرتوت به دست فرزند و جانشین خویش،

فرهاد (چهارم) کشته شد و فرهاد برادران خود، یعنی مدعیان احتمالی تاج و تخت سلطنت را بیرحمانه نابود ساخت.

آ. گوتشمید ایام سلطنت ارد را دوران غایت اقتدار پادشاهی پارت می‌شمارد و با این نظر وی می‌توان دمساز شد. وقایع مشرق آن سرزمین در این روزگاران برای ما روشن نیست، ولی علی‌الظاهر موفقیت‌های پارتها در سکستان و آراخوسیه (به بعد رجوع شود) در همین سالها به دست آمد. از کامیابی‌هایی که در مغرب حاصل ایشان گشت اطلاع کافی داریم. در این سالها مرکز پادشاهی پارت به طور محسوسی به طرف مغرب انتقال یافت و به جای هکاتومپیل باستانی - پایتخت قدیم پارتها - شهر جدیدی را به نام طیسفون که در برابر سلوکیه (بردجله) مرکز مهم بازرگانی و صنعتی یونانی - پدید آمده بود به تختگاه برگزیدند. پارت در همه وقایع ناحیه شرقی دریای متوسطه مداخله داشت و در سیاست کلی و غالباً جهانی شرکت می‌نمود و خطرناکترین حریف روم گشته بود بطوریکه بسیاری از معاصران آن زمان آن دولت را مقتدرتر از روم می‌دانستند.

در سال ۳۸ ق. م. آنتوان به بهانه ناچیزی ونتیدیوس را برکنار کرد و خود فرماندهی لشکریان روم را به عهده گرفت [۳۲] کار اساسی را سلف آنتوان انجام داده و لشکرکشی پردامنه‌ای در نظر گرفته بود. وی نمی‌خواست افتخار قلع و قمع قطعی پارتیان نصیب غیر گردد. نقشه رومیان این بود که عناصر عاصی را که در میان بزرگان پارت وجود داشتند (مونز)^۱ به سوی خویش جلب و متحدینی دست و پا کنند (چون آرتاوازد پادشاه ارمنستان) و عملیات جنگی را به مقیاس وسیع

تعقیب نمایند.

آنتوان لشکریان بسیار داشت. مؤلفان باستانی نیروی او را ۱۳ تا ۱۸ جند (لژیون) می‌دانند - و حال آن که سواران جنگی و واحدهای امدادی را در این عده بشمار نیاورده‌اند. رومیان ماشینهای ویژه‌ای برای محاصره قلعه‌ها و اسباب و ادوات جنگی دیگری دربنه خویش داشتند.

فرهاد چهارم منتظر بود ضربه از طرف گذرگاههای فرات بر وی وارد آید و بدین سبب نیروهای اصلی خویش را در مرز بین‌النهرین متمرکز ساخته بود. به این جهت آرتاوازد دوم که متحد رومیان بود اندرز صحیحی به آنتوان داد و توصیه کرد که از سوی شمال و ماد آتروپاتن (آذربایجان) به پارتیان حمله کند و از این که فرمانفرمای ناحیه مزبور با همه لشکریان خویش با پارتیان درکنار فرات قرار دارد، استفاده نماید. بعدها که لشکرکشی آنتوان به ناکامی کامل پایان یافت رومیان مایل بودند مشاوران و اندرز دهندگان را به خیانت متهم کنند. ولی به طور کلی رسم رومیان و شیوه خاص ایشان این بود که هر بار مصیبتی به آنان روی می‌آورد (و خود باعث آن گشته بودند) گناه را به گردن دیگران افکنده و مقصر را در جای دیگر جستجو کنند.

آنتوان به سوی فرااسپ^۱ (تخت سلیمان کنونی) پایتخت ماد آتروپاتن شتافت و بنه لشکر را تحت حمایت دو جند (لژیون) به سرکردگی اوپیوس استاتیان^۲ در محل باقی گذاشت (سال ۳۶ ق. م.).

آنتوان محاصره شهر را آغاز کرد و چشم براه رسیدن بنه‌های لشکر و

ماشینه‌های محاصره بود. پارت‌ها که از مسیر حریف نیک باخبر بودند به ناگهان به استاتیان حمله کرده تمام لشکریان او را تارومار نمودند و بنه رومیان را به غارت بردند و ماشینهای گرانبهای محاصره را نابود ساختند. بدین منوال ضربه‌ای جبران ناپذیر بر آنتوان وارد آمد، وی در وضعی دشوار گرفتار شده بود؛ زیرا به سبب فقدان ماشینهای محاصره تسخیر سریع شهر دشوار بود و برای محاصره طولانی نیز مرکز و پایگاهی که از آنجا بتوان آذوقه لشکری کثیر را تأمین نمود، نداشت. مردم محل دستجات کوچکی را که برای تهیه علوفه و آذوقه می‌رفتند نابود می‌کردند و تشکیل دستجات بزرگ از افرادی که شهر را در محاصره داشتند و اعزام ایشان بدین منظور، امری خطرناک بود. سرانجام آنتوان ناگزیر از محاصره شهر صرف نظر کرد و شروع به عقب‌نشینی نمود. وی به متابعت از توصیه خیرخواهان راهی را که از نواحی کوهستانی می‌گذشت و به ارمنستان منتهی می‌شد برگزید: زیرا می‌توانست چنانچه از دشتهای مکشوف عبور کند دچار سرنوشت کراسوس شود. با وجود اقدامات احتیاطی که به عمل آمد لشکریان روم از شرایط سخت اقلیمی و قحطی و گرسنگی و بیماری و حملات پی‌درپی حریف رنج فراوان و زیان بسیار دیدند. مقاومت مردانه مردم آتروپاتن (آذربایجان) در شکست نقشه ماجراجویانه آنتوان سهم بسزایی داشت. تلفات رومیان بسیار سنگین بود. پلوتارک (آنتوان - ۵۰) از مرگ بیست هزار پیاده و ۴ هزار سوار سخن می‌گوید و ظاهراً لژیون‌هایی که با استاتیان بوده و در حین دفاع از بنه لشکر کشته شدند در این حساب نیامده‌اند. وللی پاترکول^۱ می‌گوید که رومیان یک

چهارم سپاهیان و ثلث دستجات امدادی (Auxilia) و تمام بنه خویش را از دست دادند.

باری دیگر درسی به رومیان داده شد که اگر پارتها برای بیرون راندن آنان از سوریه و آسیای صغیر واجد نیروی کافی و سازمان ضروری نیستند، به هر تقدیر برای دفاع از سرزمین خویش و منع رومیان از پیشرفت به آنسوی فرات بقدر کفایت نیرومند می‌باشند و پارتها و قبایل و اقوامی را که با ایشان بستگی دارند، در خاک میهنشان نمی‌توان مغلوب ساخت. از سوی دیگر رومیان دریافتند که ارمنیان خواهان حفظ استقلال خویش می‌باشند و بدین سبب ممکن است با روم متحد گردند ولی متحدانی غیر معتمد هستند و حاضرند هر آن منافع روم را فدای حفظ استقلال خویش کنند. آنتوان مردی لجوج بود و حتی پس از عقب‌نشینی مفتضحانه خویش از سرزمین ماد آتروپاتن (آذربایجان) نیز از نقشه تجاوز به پارت صرف نظر نکرد. نخست کوشید باری دیگر روابط اتحاد و داد با آرتاوازد دوم برقرار کند و چون توفیقی حاصل نکرد با خدعه آن پادشاه را اسیر کرد و به رسم هدیه برای معشوقه خویش - کلئوپاترا ملکه مصر - فرستاد. آرتاکسی فرزند آرتاوازد به نزد پارتیان گریخت. آنتوان متحد جدیدی پیدا کرد و او آرتاوازد پادشاه ماد (آتروپاتن) بود ولی وی پس از احراز موفقیت‌های جزئی به دست فرهاد و آرتاکسی مغلوب شد و رومیانی که در لشکر وی بودند کشته شدند.

مبارزه شدیدی که در آن زمان میان آنتوان و اکتاویوس درگرفته بود به همه نقشه‌های جهانگشایانه آنتوان پایان بخشید. ولی امور داخلی سرزمین پارت نیز چندان درخشان نبود. و علیرغم موفقیت‌هایی که فرهاد چهارم، در زمینه سیاست خارجی کسب کرده بود، در حدود

سال ۳۰ ق. م. شخصی به نام مهرداد (دوم) مدعی تاج و تخت وی شد. مهرداد با اتکاء به کومک رومیان چندین بار بین‌النهرین را تصرف کرد و جداً فرهاد را تهدید نمود، بحدی که وی سرانجام ناگزیر به اتحاد با همسایگان شرقی خویش - که در منابع باستانی اسکیت نامیده شده‌اند - متوسل شد. احتمالاً اینان همان سکایان بوده‌اند (به فصل ۹ رجوع شود). در این مبارزه گاهی پیروزی نصیب وی و زمانی نصیب حریف می‌شد. مهرداد زمانی از پارت تبعید شده بود و در سوریه زندگی می‌کرد، پس از آن به روم رفت و بنا به بعضی اخبار، حتی به اسپانیا نیز سفر کرد، آنگاه باری دیگر در پارت ظاهر شد (۲۷ - ۲۶ ق. م.) در آن سال مبارزه بسیار شدید و بیرحمانه‌ای میان فرهاد چهارم و میثردات دوم درگرفت و تاریخ درآخم (درهم)‌هایی که هر دو پادشاه در بین‌النهرین ضرب کرده بودند، گواه بر این مدعی است. به نظر می‌رسد که دوران مهرداد به همین جا خاتمه پذیرفت - زیرا بعد از آن تاریخ دیگر اطلاعی از او در دست نیست - و فرهاد حکومت خویش را در سراسر خاک پارت مستقر ساخت.

در آن زمان حکومت روم سرانجام به دست اوکتایوس اوگوست افتاد و دوران امپراطوری جدیدی در تاریخ حیات آن کشور آغاز گشت. احتمالاً اوگوست (اوکتاویوس) درباره حمله آتی به سرزمین پارت می‌اندیشیده و حتی از لحاظ اکتشاف وضع و نیروی حریف اقداماتی به عمل آورده بوده است. ولی عقل سلیم و روش درست دولتمداری حکم می‌کرد که نخست وضع دریای متوسط را که بر اثر اغتشاشات و سالها جنگ خانگی متزلزل و آشفته شده بود تثبیت کند. بدین سبب اوگوست بدان اکتفا کرد که تیگران (برادر آرتاکسی) را که دوست روم بود بر تخت سلطنت ارمنستان بنشاند و در مورد پارتها

نیز به استرداد پرچمها و اسیرانی که ایشان از کراسوس و آنتوان گرفته بودند قناعت نمود (۱۲ مه سال ۲۰ ق. م.). این عمل که نشانه و مظهر صلح و آشتی بود در روم بمتابه واقعه مهم سیاسی تلقی شد و این خود از سکه‌های فراوانی که به افتخار آن ضرب کرده و در سکه نبشته‌ها و آثار ادبی و غیره آن زمان یاد کرده‌اند پیداست. از این به بعد روابط میان روم و پارت وارد مرحله نوینی گشت.

فصل هشتم

دولت و کشور پارت در آغاز تاریخ میلادی

در قرن اول ق. م. در سرزمینهای آسیای میانه و هندوستان و ایران که هم مرز خاک پارت بودند تغییرات عظیمی روی داد. چنانکه پیشتر دیدیم (در فصل ۶) فرمانفرمایان یونانی از باختر و سغد طرد شدند ولی طی چندین دهه متصرفات خویش را در هندوستان حفظ کردند. و. تارن معتقد است که در حدود سال ۱۲۰ ق. م. حرکت و مهاجرت سکایان تحت فشار پارتیان - فشاری که از سمت مسیر سفلاهی هیلمند (سکستان) وارد می آمد - آغاز گشت و ایشان به سوی مشرق به حرکت در آمدند. در حدود سال ۸۰ ق. م. سکایان به سرکردگی «موآ»^۱ یا موگی (Maues یونانی) پیشوای خویش دورتر رفتند و متوجه شمال شرقی شدند و در حدود سال ۷۰ ق. م. قندهار را تسخیر کردند. به عقیده و. تارن، موآ در سال ۵۸ ق. م. درگذشت. در آن زمان بخشهای ناچیزی از متصرفات هیوسترات در مشرق رود هیداسپ (جلام کنونی) و متصرفات گرمی^۲ در مغرب قندهار، در دست فرمانفرمایان یونانی باقی مانده بود. متصرفات سکایان در میان

این دو بخش قرار گرفت که آنها را از یکدیگر جدا می ساخت.

در حدود سال ۵۰ ق. م. گرمی که تحت فشار سخت سکایان قرار گرفته بود از چینیان یاری طلبید و ایشان که در تقویت موقع و افزایش نفوذ خویش در آسیای میانه ذینفع بودند، جاسوسان خویش را به آن نواحی گسیل می داشتند. گرمی به کومک چینیان موقع خویش را استوار ساخت و گذشته از این با پیشوایان کوشانیان که یکی از پنج قبیله «یوئه - چژی» بوده اند عهد اتحاد بست. قبیله اخیرالذکر بعدها در تاریخ آسیای میانه نقش مهمی ایفاء نمود [۳۳].

تقریباً مقارن با آن زمان شخصی به نام ونون^۱ حکومت خویش را به آراخوسیه و متصرفات سکایان غربی بسط داد. و. و. تارن عقیده نکته سنجانه ای ابراز داشته این شخص را نماینده خاندان سورن ها که در نواحی شرقی ایران (و به طور کلی سکستان) حکومت می کرده اند می شمارد.

نمایندگان سلاله سکایی اسپالیریس^۲ و آژ به حکومت هیپوسترات و گرمی پایان دادند و از سلطه سورن ها که بر سکستان فرمانروا بودند خارج شدند.

حدس زده می شود فرهاد چهارم که در حدود سال ۳۰ ق. م. از طرف تیریدات (تیرداد دوم) - دست نشانده روم و رقیب خویش - مورد تعقیب بود به نزد جانشین ونون گریخت و سکایان غربی که مطیع خاندان سورن ها بودند وی را مجدداً بر تخت سلطنت مستقر ساختند.

در آغاز قرن اول ق. م. در آراخوسیه و مشرق آن ناحیه شاهانی که

به نامهای پارتی - از قبیل گوندوفار و پاکور^۱ موسوم و با فرمانفرمایان سکستان نسبت داشتند - حکومت می کردند. در ربع دوم قرن اول ق. م. پادشاهی کوشانیان آغاز وجود کرد.

کوشانیان امپراطوری «بربر» مقتدری ایجاد کردند که اقوام چادرنشین آسیای میانه و نواحی زراعت پیشه پولیسهای (شهرهای) برده دار ناحیه مسیر آمودریا (جیحون) و زرافشان و شهرهایی را که یونانیان در دره های کابل و پنجاب بنا کرده بودند، در بر گرفته بود. کاجولا کادفیز^۲ نخستین پادشاهی بود که متصرفات خویش را به حساب نواحی تابع گوندوفار و پاکور توسعه داد. پس از وی ویم، کانیشکا، خویشکا و واسودوا^۳ به شاهی رسیدند. کانیشکا از دیگران مشهورتر است. موضوع زمان حکومت این پادشاه مباحثات سختی را میان دانشمندان برانگیخته و هنوز هم به طور قطع حل نشده است. ظاهراً وی در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی سلطنت می کرده است. رواج کیش بودا در آسیای میانه با نام کانیشکا بستگی دارد. دولت کوشانیان که قبایل گوناگون و پراکنده را تحت حکومت خویش متحد ساخته بود، رقیب مقتدر پادشاهی پارت و بعدها ساسانیان شمرده می شد و تا قرن سوم میلادی وجود داشت.

تأسیس شاهزاده نشینهای سکایی، پادشاهی کوشانیان در مشرق، زوال آخرین دولتهای یونانی و وقایع دیگری از این دست مراحل از جریانی واحد بودند: مبارزه اقوام ایران و آسیای میانه علیه بیگانگان. در سرزمین پارت نیز جریانات مشابهی وجود داشت. نخستین علامات خارجی نهضت روزافزون ضد یونانی و تقویت عناصر محلی

و (ظاهراً) اشکال نوین زندگی اجتماعی این بود که بتدریج نوشته‌های یونانی بر سکه‌ها متروک شد و جای آن را زبان «بربرها» (به قول یونانیها) یعنی پارتی گرفت. کتب مقدس زرتشتی مدون و شریعت آن کیش منتظم گشته بود که این خود از عوامل پیش گفته مهمتر بوده است. جریان اخیر مربوط به قرن اول و دوم میلادی بوده است (به عقیده برخی از محققان در زمان پادشاهی بلاش سوم و به نظر برخی دیگر در عهد بلاش اول - که شاید نظر اخیر محتملتر باشد). مدارک جدیدی که در نسا کشف گردیده این تصور را تقویت می‌کند که شرایع زرتشتگیری زودتر از تاریخ فوق - یعنی نه دیرتر از قرن اول میلادی - مدون گشته است.

در عهد سلطنت اوگوست در مرزهای روم و پارت بالنسبه آرامش حکمفرما بود. چنان که پیش گفته شد اوگوست می‌کوشید تا نخست وضع داخلی امپراطوری خویش را پیرامون دریای متوسط (مدیترانه) تثبیت کند و چنان که می‌دانیم در این زمینه به کامیابیهای قابل ملاحظه‌ای نایل آمد. هوراس می‌گفت: «تا اوگوست زنده است چه کسی از پارتیان بیم دارد؟» و ظاهراً این جمله وی مبین نظری بوده که در آن زمان در کشور برده‌دار روم رواج داشته است. و واقعاً می‌دانیم که چهار فرزند فرهاد چهارم به اتفاق همسران و کودکان خویش به روم اعزام شده بودند و فرهاد پنجم (که بیشتر به نام فرهادک معروف است و در زمان حیات پدر مشترکاً با وی حکومت می‌کرد و بعدها به پادشاهی پارت رسید) از کنیزی ایتالیایی به نام «موزا» بود که اوگوست به رسم هدیه به دربار پادشاه فرستاده بود.

تنها کشور شرقی که رومیان کماکان در آن سیاستی فعال را تعقیب می‌کردند ارمنستان بود. کشور مزبور از نظر ایشان بسیار مهم بود و

نمی توانستند اجازه دهند پارتیان نفوذ خویش را در آن سرزمین بسط دهند. در حدود سال بیستم ق. م. تیر^۱ امپراطور روم تظاهراتی جنگی علیه ارمنستان به عمل آورد تا به تیگران سوم دست نشاندۀ روم مساعدتی مبذول کرده باشد. گای^۲ نوۀ اوگوست نیز در سال ۱ - ۲ ق. م. عمل وی را تکرار کرد. کوششی که فرهاد پنجم به عمل آورد تا رومیان را از مداخله در امور ارمنستان باز دارد به نتیجه ای نرسید ولی روم و پارت (بویژه پارت) برای یک جنگ بزرگ آمادگی نداشتند و دعوی از راه آشتی فیصله پذیرفت [۳۴].

در سال دوم میلادی فرهادک با مادر خویش موزا عقد ازدواج بست. برخی عقیده دارند که این موضوع حاکی از پیروزی زرتشتیگری در سرزمین پارت می باشد و دلیل دیگرست بر پدید آمدن واکنش و احساسات ضد یونانی در ایران. لازم است تذکر دهیم که انتساب ازدواج با نزدیکترین محارم و ذوی القربی (مادر و خواهر) منحصرأً به زرتشتیگری، درست نیست. چنان که می دانیم شاهان هخامنشی نیز با خویشان نزدیک خود مزاجت می کردند و حتی سلاطین یونانی هم خواهران خویش را به زنی می گرفتند. راست است که در آن زمان (و حتی پیش از آن به طوری که وفور نامهای زرتشتی در اسناد قرن اول قبل از میلاد مکشوف در نسا و به کار بستن گاهنامه زرتشتی در مدارک مزبور نشان می دهد) و بخصوص اندکی بعد از آن تاریخ، نقش زرتشتیگری در ایران مهم و روزافزون بوده است. با این حال ازدواج فرهاد پنجم با «موزا» به هیچ وجه دلیل بر آن نمی باشد. مقارن آن زمان این رسم که جنازه را طعمۀ ددان و پرندگان شکاری و لاشخوار سازند

رواج داشته و این خود حاکی از بسط و توسعه کیش زرتشتیگری در امپراطوری پارت بوده است.

برغم بعضی از مؤلفان رومی که می‌گویند اوگوست تمایلی به آغاز لشکرکشی عظیمی علیه پارتیان داشته، سالهای نخستین در محیط صلح و صفا سپری شد. پس از حکومت کوتاه ارد سوم فرزند وی فرهاد چهارم - ونون - به تخت شاهی جلوس کرد. وی مدتی مدید به رسم گروگان در روم زیسته بود. سیاست طرفداری از روم که ونون تعقیب می‌کرد، ظاهراً باعث نارضایتی و عصبانیت بزرگان پارت گشته بود زیرا چیزی نگذشت که شخصی به نام ارتبان (اردوان) سوم فرزند حاکم هرکانه (گرگان) و کرمان (که گویا از طرف مادر ارشاکی - اشکانی - بود) علیه شاه جدید قیام کرد. اردوان از ایام جوانی روابط نزدیکی با صحرانشینان شرق ایران برقرار کرده بود. ونون در مبارزه با اردوان نخست موفقیت‌های موقتی و ناستوار به دست آورد ولی سرانجام از سرزمین پارت رانده شد و با این حال توانست به یاری رومیان تخت و تاج ارمنستان را تصاحب کند. ولی در حدود سال پانزده میلادی ناگزیر ارمنستان را ترک گفت و تسلیم عنایت کرتیک سیلان^۱ حاکم رومی سوریه گشت.

اردوان کوشید تا فرزند خویش ارد را به پادشاهی ارمنستان برگزیند ولی با این منظور مخالفت کردند. تیرامپراطور روم گرمانیک^۲ را به ارمنستان گسیل داشت و وی زنون پونتی - دست‌نشانده روم - را بر تخت شاهی ارمنستان نشاند، ولی بر سر این موضوع میان روم و پارت کار به دعوی نینجامید.

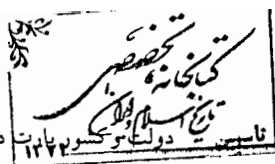
ونون کوشید تا از اسارت افتخاری رومیان رهایی یابد ولی تشبث وی با ناکامی روبرو شد و گرفتار گشت و به کیلیکیه بازش گردانند و محل اقامتی معین کردند و چیزی نگذشت که به دست رومیان مقتول گشت (سال ۱۹ میلادی).

در باره آنچه در سالهای بعد گذشت اطلاع ما اندک است. ظاهراً ارتبان (اردوان) سوم کوشید تا حکومت مرکزی را تقویت کند و بدین منظور از ثبات نسبی که از لحاظ سیاست خارجی پدید آمده بود استفاده کرد، یوسیف فلاویوس از دولت مستقلی که در شمال بین النهرین توسط دو پیشوای یهود ایجاد گشته بود سخن می گوید. مدارک دیگری نیز وجود دارد که به طور غیر مستقیم حاکی از آغاز انقراض امپراطوری پارت می باشند. مصادمه جدیدی که بر سر موضوع دائمی دعوی - یعنی ارمنستان - با روم به وقوع پیوست موجب پیدایش مشکلات جدی گردید. اردوان سوم در مبارزه پیچ در پیچی با فاراسمان^۱ و میثردات - شاهان ایبری - کشانده شد و سپس در خاک اصلی پارت مورد حمله قرار گرفت. عده ای از شاهزادگان پارتی در روم زندگی می کردند و رومیان از میان ایشان گاهی این و گاهی آن را تحریک کرده مدعی برای پادشاهی پارت می تراشیدند. آنانها از دشتهای مجاور جبال قفقاز تهاجم آغاز کردند و این خود مبارزه با ایبریان (گرجیان) را دشوارتر ساخت و تیلیوس فرمانفرمای رومی نیز به ایبریان و تیریدات (تیرداد) سوم که مدعی تاج و تخت پارت بود کومک کرد و این عوامل اردوان را ناچار ساخت تا نیروهای خویش را از ارمنستان فرا خواند و در اندیشه دفاع از متصرفات اصلی خویش

باشد. در سلوکیه که مهمترین مرکز یونانی بین‌النهرین بود نیز قیام و عصیان عظیمی بروز کرد و این خود بر شدت و عمق خطر افزود. مردم شهرهای یونانی بین‌النهرین که هنوز سنن دیرین خویش را محفوظ می‌داشتند ورود تیرداد سوم را با تهنیت و تبریک پذیره گشتند و وی در حدود سال ۳۶ قبل از میلاد در سلوکیه تاجگذاری کرده بود. در مشرق نیز مشکلاتی بروز کرد. گوندوفار که نماینده و عضو خاندان سورنهای سکستانی بود از سلاله جدیدی که اردوان سوم بنیانگذار آن بود جدا شد و متصرفات خویش را به حساب اراضی هندی متعلق به فرمانفرمایان آراخوسیه که مغلوب وی گشته بودند، توسعه داد و خویشان را «پادشاه بزرگ هندوستان» خواند. اردوان قادر نبود وی را بر جایش نشاند و به عدم شناسایی سلطنت او اکتفا کرد.

اردوان سوم به استظهار اتحادی که با داهها داشت، پس از تحمل ناکامیهای چند تیریدات (تیرداد) را از بین‌النهرین طرد کرد. ولی شهر سلوکیه کماکان مقاومت می‌کرد. شهر مزبور هفت سال (؟ ۴۲ - ۳۴/۳۶) در مقابل پارتیان پایداری نمود. و استقلال خویش را حفظ کرد و به نام پادشاه سکه نزد (و حال آن که سلوکیه ضرابخانه اصلی اشکانیان بود).

اردوان سوم برای تحکیم مبانی وحدت دولت کوشید تا در نخستین فرصت افراد خاندان اشکانی (ارشاکی) را به سلطنت پادشاهیهای تابع منصوب و زمام حکومت آن نواحی را از کف دودمانهای محلی بیرون کند. مثلاً دودمان محلی مسن^۱ را طرد کرد و



بجای آن آرتباز (اردواز) پارتی را منصوب نمود. و در آتروپاتن (آذربایجان) ونون - برادر اردوان سوم - مستقر گشت و در پارس و عیلامید (عیلام) پادشاهان محلی برکنار شدند و افرادی از شاخه فرعی خاندان اشکانی جانشین ایشان گردیدند. گرچه ارتبان (اردوان) به سازمان داخلی و اختیارات محلی شهرها (پولیس‌ها) دست نزد ولی ظاهراً در این مورد نیز محدودیتهایی قائل شد؛ مثلاً می‌دانیم که شهر سلوکیه (بردجله) به ضرب سکه به نام پادشاه پارت پرداخت و ضرب سکه محلی موقوف گردید. به نظر می‌رسد که سیاست مرکزیت خواهی اردوان سوم تا حدی در روش ضد اردوانی شهر مزبور دخیل بوده است. در سلوکیه مبارزه اجتماعی شدیدی میان ساکنان یونانی الاصل و شبه یونانی آن شهر که به پادشاه مستظهر بودند از یک سو و مردم کثیرالعدد سامی نژاد که می‌کوشیدند از حق شرکت خویش در استفاده از اختیارات محلی دفاع کنند، جریان داشت. همین قشرهای «دموکراتیک» شهر بودند که مدعیان شاهی را علیه اردوان سوم یاری می‌کردند.

اطلاعات جسته و گریخته‌ای که در کتب مؤلفان باستان مندرج است و بخصوص تألیفات تاسیت (سالنامه‌ها) و یوسیف فلاویوس (آثار باستانی یهود) به ما اجازه می‌دهد تا حدی ویژگیهای مبارزه‌ای را که در آن سالها در امپراطوری پارت جریان داشته در نظر مجسم سازیم.

روم کماکان سیاست خدعه‌آمیز خویش را تعقیب می‌نمود و می‌کوشید تا لااقل در آغاز امر موقع خویش را در ارمنستان و سپس بین‌النهرین تأمین کند. رومیان که قادر به لشکرکشی پردامنه‌ای نبودند

سعی می‌کردند تا در داخل امپراطوری پارت عناصری را که به اجرای سیاست روم کمک کنند جستجو کرده و بیابند. این عناصر عبارت بودند اولاً از ساکنان یونانی شهر (پولیس) های شرق مقدم و ثانیاً بزرگان خواهان استقلال. در این باره تاسیت به وضوح تمام سخن می‌گوید. گذشته از این رومیان از نارضایتی اقوام آزادی دوست قفقاز و بخصوص ایبری (گرجیان) که از اقدامات خودسرانه و متفرعانه پارتیان در قفقاز بیزار بودند به نفع خویش استفاده می‌کردند. از سوی دیگر اردوان سوم ظاهراً به مردم نواحی اصلی پارت و قبایل صحرائین دشتهای کرانه خزر که هنوز به شیوه عشیرتی می‌زیستند و علایق خویشاوندی خود را با پارتیان احساس می‌نمودند متکی بوده است. با این حال بی‌شک اردوان سوم مجبور بود به خاطر حفظ وحدت شاهنشاهی پولیس‌های (شهرهای) سوزیان (شوش - خوزستان) و بخصوص آن بلادی را که ساکنان یونانی و یا یونانی شده آنها واجد اکثریت نبودند، به حساب آورد. نامه کذابی اردوان سوم خطاب به شهر شوش حاکی از این حقیقت می‌باشد (به ما قبل رجوع شود).

عمر دراز پادشاهی اردوان سوم (بتقریب از سال ۱۲ تا ۳۸ میلادی) که فقط مدتی کوتاه (که در آن مدت شخصی به نام کی‌نام^۱ حکومت کرد) وقفه‌ای در آن پیدا شد، خود نشان می‌دهد که وی به ایجاد ثباتی در اوضاع کامیاب شده بود. ولی پس از مرگ وی در طی چندین سال سرزمین پارت دستخوش مبارزه میان گودرز (گوترز) و وردن^۲ - برادرزادگان وی و پسران ونون برادر اردوان که او بر

تخت شاهی آتروپاتن نشانده بود - بوده است [۳۵]. وردن مقاومت شهر سلوکیه را درهم شکست و وضع خویش را استوار ساخت. ولی پس از مدتی مجدداً گودرز فایق آمد.

در سال ۵۱ میلادی گودرز درگذشت و یا بر اثر توطئه‌ای کشته شد [۳۶] و پس از حکومت کوتاه و نون دوم (که یوسیف فلاویوس در آن باره خموشی اختیار کرده است) و بلاش اول (به زبان پارتی نام وی ولرش^۱ بوده و تاسیت وی را فرزند و نون می‌شمارد) که پادشاهی فوق‌العاده بود و در حکومت طولانی وی (تقریباً تا سال ۷۷ میلادی پادشاهی کرد) در تاریخ پارت وقایع مهمی رخ داد، به تخت سلطنت جلوس کرد.

مجدداً حوادث جدیی در قفقاز بروز کرد. رادامیست^۲ شاهزاده ایبری مدعی تاج و تخت ارمنستان شد. اما بلاش (ولرش) می‌کوشید تا برادر خویش تیرداد را به پادشاهی ارمنستان منصوب کند. ولی نیروهای بلاش سرگرم مبارزه در مشرق بودند. مداخله رومیان در امور شرق احتراز ناپذیر شده بود. امپراطور نرون سردار خود دومیسیوس کوربولون^۳ را به مشرق فرستاد. (۵۵ میلادی) [۳۷]. رادامیست را اندکی قبل از آن از ارمنستان طرد کردند و تیرداد در آن سرزمین مستقر شد.

در آغاز سردار رومی و پادشاه پارت هر دو با مشکلات فراوان مواجه شدند. کوربولون دید وضع جنودی (لژیونها) که در اختیار وی گذارده‌اند بسیار بد است و ناگزیر به تکمیل عده و اسلحه لشکر پرداخت. بلاش با دشواریهای داخلی و بویژه اغتشاشاتی که در

هرکانه (گرگان) بروز کرد سرگرم بود و بر اثر شورش مزبور، آن ناحیه از دست پارت بدر شد. هرکانیان حتی سفیرانی به روم فرستادند تا روابطی برقرار کنند و از آن امپراطوری علیه پارتیان کمک بگیرند. لشکرکشی سال ۵۸-۵۷ میلادی در آغاز جنبه قطعی نداشت و از دو طرف دستجات کوچک به عملیات جنگی دست زدند. تیرداد کوشید تا مذاکراتی با رومیان به عمل آورد ولی توفیقی حاصل نکرد و فقط در اواخر تابستان سال ۵۸ میلادی کوریولون سردار رومی موفق به گسترش عملیات نظامی و تسخیر بسیاری از قلعه‌های حریف و از آن جمله تکیه‌گاه اصلی تیرداد - یعنی آرتاکسات - گشت. در سال بعد (۵۹ م.) کوریولون یک شهر مهم دیگر ارمنستان - تیگرانات - را تسخیر کرد و در سال ۶۰ م. علیرغم مساعی که تیرداد برای اعاده وضع پیشین به عمل آورد، وی حق داشت خویشان را صاحب و مالک الرقاب ارمنستان بشمارد.

تیگران پنجم شاهزاده کاپادوکیه به پادشاهی ارمنستان منصوب گشت و نظارت بر بسیاری از نواحی ارمنستان به عده‌ای از امیران آسیای صغیر و قفقاز که مطیع و تابع روم بودند سپرده شد. پادشاه جدید ارمنستان که دست نشانده روم بود در سال ۶۱ م. به خاک آدیابنه^۱ که همسایه ارمنستان بود لشکر کشید ولی با عدم موفقیت مواجه شد. نیروهای مهم پارتی علیه وی وارد معرکه شدند و وی به ناچار به تیگراناکرت پناه برد. به نظر می‌رسد که بلاش اول که از فرو نشاندن شورش هرکانه عاجز شده بود، تمام نیروی خویش را متوجه مبارزه به خاطر ارمنستان نمود زیرا که اگر پارت موقع خویش

را در قفقاز از دست می‌داد مبدل به یک کشور درجه دوم می‌گشت. رومیان که از اقدامات جدی پارتها هراسناک و نگران شده بودند با ایشان وارد مذاکره گشتند و در نتیجه پیمان متارکه منعقد شد. آگوتشمید عقیده دارد که گذشت کوریولون و موافقت وی با خروج نیروی روم از ارمنستان، به سبب دشمنی مردم آن سرزمین نسبت به رومیان بوده است.

بلاش فرستادگانی به روم اعزام کرد تا درباره امور ارمنستان به مذاکره بپردازند ولی نرون همه پیشنهادهای سفیران مزبور را رد کرد. و عملیات جنگی تجدید شد.

در آن زمان (سال ۶۲ م.) نیروهای روم در مشرق به دو بخش تقسیم شده بود: در ارمنستان سزینوس پت و در خطه فرات کوریولون فرماندهی را به عهده داشتند. اقدامات سزینوس پت با موفقیت قرین نگشت و وی در اردوگاه خویش محاصره شد و تسلیم گشت. زیرا که کوریولون نتوانست به کومک او آید (یا آگاهانه نیامد) [۳۸]. باری دیگر سفیران پارتی به روم رفتند (سال ۶۳ م.) و باری دیگر بی نتیجه بازگشتند.

سرانجام بلاش و تیرداد به کوریولون پیشنهاد کردند که تیرداد شخصاً عازم روم گردد و تاج شاهی را از دست امپراطور روم دریافت دارد. این تصمیم مصالحه‌آمیز مجری گشت. در سال ۶۶ م. تیرداد وارد روم شد و مراسم تاجگذاری وی با تشریفات تام برگزار گردید. نتیجه این مبارزه طولانی پیروزی پارتیان بود زیرا ایشان یکی از افراد خاندان سلطنتی پارت را به تخت سلطنت ارمنستان نشانند و عملاً نظارت خویش را بر آن سرزمین حفظ کردند. پس از حصول این موافقت دوران صلح و آشتی آغاز شد و چون

جنگ خانگی در روم در گرفت بلاش از آغاز آن حوادث به مساعدت و سپازین - امپراطور آینده - برخاست و حتی اعزام دسته‌ای از سواران پارتی را برای کومک به وی پیشنهاد کرد. و چون تیتوس فرزند و سپازین سرزمین یهود را تارومار کرد، پادشاه پارت این پیروزی را به وی تبریک گفت. با این حال چنین به نظر می‌رسد که رومیان اندیشه کسب فتوحات را در مشرق از سر به در نکرده بودند و قلع و قمع پادشاهی کومماگن به دست سزینوس پت و تبدیل آن سرزمین به ایالت رومی (سال ۷۲ م.) به بهانه این که آنطیوکوس پادشاه کومماگن با پارتیان عهد اتحاد بسته، خود شاهد این مدعی است. در آن زمان آلانها دشتهای وسیع میان دو دریای آزوف و خزر را اشغال کرده بودند و در فاصله سال ۷۲ و ۷۴ م. از صحرای کرانه خزر به سوی قفقاز و ماد آتروپاتن سرازیر شدند. پاکور برادر بلاش که در ماد حکومت می‌کرد نتوانست آن چنان که باید و شاید آلانها را دفع کند و در سال ۷۵ م. آلانها به حدود پارت تجاوز کردند. بلاش از و سپازین یاری خواست و وی پاسخ رد داد ولی برای تحکیم مواضع دفاعی پادشاهی ایبری که تحت نفوذ روم قرار داشت اقداماتی چند به عمل آورد.

روابط صلح آمیز میان روم و پارت مدتی دوام داشت ولی وضع در واقع ثباتی نداشت و آن آرامش معلول اوضاع و احوال موقتی و گذران بود. دو حریف بدقت مراقب یکدیگر بودند و از هر فرصتی برای زیان رساندن به طرف مقابل استفاده می‌کردند. مثلاً در آغاز سال ۸۰ م. اردوان چهارم و پاکور دوم که به خاطر احراز قدرت در سرزمین پارت با یکدیگر مبارزه می‌کردند از کسانی که به دروغ خویشان را نرون می‌خواندند پشتیبانی می‌کردند و در واقع شیوه متداول رومیان را

علیه خود ایشان به کار می‌بستند.

مراتب فوق نشان می‌دهد که صلح پایدار میان دو امپراطوری بزرگ - بر سر فرات و قفقاز - غیر مقدور بوده است. رومیان می‌کوشیدند به هر قیمتی شده، ارمنستان را کاملاً به تصرف خویش در آورند و پارتیان را به آنسوی دجله برانند و بمحض بروز فرصت مناسب مقدمات لشکرکشی بزرگی را فراهم کنند.

فصل نهم

انقراض پادشاهی پارت

در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی مجدداً اغتشاشات داخلی که جنبهٔ مزمن پیدا کرده بود بروز کرد. به نظر می‌رسد که علیرغم آن آشفتگیها پاکور دوم برتری خویش را حفظ کرده بود. وقایع بعدی نشان می‌دهد که پاشیدگی امور شاهنشاهی پارت در آن زمان عمیق شده بود.

از سال ۹۸ م. تراژان به امپراطوری روم رسید. دوران سلطنت وی با تشدید تجاوز روم به مشرق قرین بود. تراژان پس از آن که کار قبایل داک را که در رومانی کنونی متمکن بودند و گرفتاریهای فراوان برای او فراهم کرده بودند، یکسره کرد، احساس نمود دستهایش برای عملیات جدی در بین‌النهرین و قفقاز باز شده است. وی از جنگها و اختلافات داخلی پارت استفاده کرد و به بهانهٔ ناچیزی در سال ۱۱۳ م. از روم حرکت کرد و در سال ۱۱۴ م. عملیات جنگی را در خاک ارمنستان آغاز نمود. پارتاماسیر حاکم اشکانی ارمنستان پنداشت که مانند سلف خویش تیرداد با امپراطور روم مذاکره و سازش کند و شخصاً بنزد تراژان رفت و تاج خود را به پای او افکند. ولی تراژان

پاسخ داد که دیگر نمی‌خواهد کسی را بر تخت پادشاهی ارمنستان بنشاند. وی آن دیار را به صورت یکی از ایالات روم در آورد. تراژان در سالهای بعد هم موفقیت‌های فوق‌العاده کسب کرد. ارمنستان مطیع و به ایالتی مبدل شده بود. در بین‌النهرین نیز، پس از مبارزه کوتاهی که علیه شاهکان محلی به عمل آورد در سال ۱۱۶ م. دو ایالت بین‌النهرین و آشور را ایجاد کرد. آنگاه تراژان بابل را تسخیر کرد و طیسفون را اشغال نمود و حتی با ناوگانی وارد خلیج فارس شد. ولی پیروزیهای تراژان بسیار نااستوار بود و همین که امپراتور با ناوگان خویش به سوی جنوب حرکت کرد مردم سراسر سرزمینهایی که وی در بین‌النهرین تسخیر کرده بود علم عصیان برافراشتند. لوزیوس و ماکسیموس^۱ سرداران وی که در محل باقی مانده بودند گرفتار وضع بسیار دشواری شدند.

افراد خاندان اشکانی (ارشاکیان) که نسبت به یکدیگر دشمنی می‌ورزیدند متحد شدند و متفقاً وارد عمل گشتند. خسرو که ارشد اشکانیان بود سرانجام نیروهای اصلی پارتیان را تحت فرماندهی پارتامس پت علیه رومیان گسیل داشت. نیروهای حریف عمده خسرو - یعنی مهرداد چهارم - نیز به او ملحق شدند. چیزی نگذشت که مهرداد از اسب سقوط کرد و درگذشت و فرزند وی سیناتروک دوم (اشیک سیزدهم) فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. ماکسیموس سردار رومی بالکل شکسته و منهزم و در جنگ کشته شد. لوزیوس تلاشهایی به عمل آورد تا سیاست مرسوم رومیان را به کاربندد و تخم نفاق و دشمنی در میان حریفان بیفکند. وی توانست در نیروهای

پارت تفرقه اندازد و سیناتروک را از پای در آورد. تراژان پس از آن پارتامنس پت را بر تخت شاهی پارت مستقر ساخت. ولی این شگردهای خدعه آمیز نیز سودی به حال رومیان نداشت و تراژان بر اثر عدم موفقیتی که در محاصره شهر خاترا (الحضر) - بین النهرین - تحمل کرد و قیام مردم سرزمین یهود ناچار از اندیشه انقیاد پارت صرف نظر کرد و دل بر کند و راه ایتالیا را در پیش گرفت و در میان راه درگذشت (اوت سال ۱۱۷ م).

لشکرکشی تراژان به مشرق بسیار آموزنده است. پارتیان که در طی دو قرن مرز فرات را حفظ کرده و به خاطر ازمنستان با احراز موفقیت مبارزه کرده و بارها سلطه رومیان را در سوریه مورد تهدید قرار داده بودند، از دفاع نواحی قفقاز و بین النهرین که از لحاظ ایشان واجد اهمیت شایان بود عاجز ماندند. ولی رومیان نیز که ظاهراً از لحاظ تسخیر اراضی به کامیابیهای عظیمی نایل شده بودند نتوانستند به دست آورده را نگه دارند و در زمان آدریان، امپراطور بعدی، (۱۳۸ - ۱۱۷ م.) بالاجبار از ایالاتی که به نامهای پرطمطراق ازمنستان و بین النهرین و آشور خوانده می شدند دست کشیدند.

آدریان و خلف وی آنتونین پی^۱ چون دیدند هرکوششی به منظور تصاحب اراضی مشرق - بیش از آنچه تا آن زمان کسب شده بود - بی ثمر است از در دوستی و استقرار روابط حسن همجواری با پارتیان در آمدند. در کشور پارت نیز تا حدی اوضاع ثبات و آرامش یافت و این که بلاش دوم مدتی مدید (۱۴۷ - ۱۰۵/۶ م.) سلطنت کرد و بخصوص بلاش سوم (۱۹۲ - ۱۴۸ م.) نیز عمر پادشاهیش طویل بود

و در تمام مدت فرمانروایی او کسی مدعی تاج و تخت پادشاهی وی نگشت، خود از علامات ثباتی است که یاد شد. ولی به طوری که از شرح بعدی وقایع در خواهیم یافت، این ثبات دوامی نداشت. سفیران هرکانه و یاختر در زمان آنتونین پی وارد روم شدند و علی الظاهر رسالتشان مذاکره علیه پارت بود. احتمالاً در آن زمان هرکانه کاملاً مستقل بوده است.

برخورد جدید و جدیی میان روم و پارت وقوع یافت. این بار ابتکار عمل از طرف پارتیان بود. به ظن غالب بلاش سوم موفق به تحکیم مبانی قدرت خویش و ایجاد لشکری نیرومند شده بود، زیرا در سال ۱۶۱ م. وارد ارمنستان شد و از فرات گذشت و داخل سوریه گردید. دهها سال بود که لشکریان پارتی در اعماق آن ایالت رومی نفوذ نکرده بودند و با اینکه رومیان از زمان پمپه سرزمینهای مزبور را در تصرف خویش داشتند، عامه مردم آنجا از سلطه روم بیزار بودند و با ورود لشکریان پارتی خطر عصیان و قیام عمومی علیه رومیان پدید آمد. وضع بحدی خطرناک شد که لوسیوس ورا^۱ - که مشترکاً با مارکوس اورل (۱۸۰ - ۱۶۱ م.) امپراطور جدید، کشور روم را اداره می کرد - به آن منطقه اعزام شد. نیروی عظیمی در اختیار وی گذاشته شده بود که از آن جمله سه لژیون بود از ناحیه دانوب ورن. سرکردگان آزموده ای در رأس لشکریان قرار داشتند. خود لوسیوس ارتش سوریه را رهبری می کرد ولی فرمانده واقعی اویدیوس کاسیوس^۲ بود. نخست رومیان ارمنستان را باز پس گرفتند (سال ۱۶۳ م.) و سپس اویدیوس کاسیوس لشکرکشی عظیمی علیه بین النهرین براه

انداخت (۱۶۵ - ۱۶۴ م.). این بار نیز - مانند زمان لشکرکشی تراژان رومیان موفقیت‌های بزرگی کسب کردند و شهردورا - اوروپوس را تسخیر کردند و آن شهر تا عهد ساسانیان که به دست شاپور اول ویران گشت، در دست رومیان باقی ماند. مردم عاصی سلوکیه مقدم رومیان را بمثابه دوستان خویش پذیره گشتند ولی اویدیوس به بهانه ناموجهی شهر را دستخوش غارت ساخت. رومیان پس از سلوکیه، طیسفون را نیز به تصرف خویش در آوردند و کاخ شاهی آن را ویران ساختند.

این بار نیز مانند زمان تراژان، کامیابیهای اویدیوس قطعی نبود. ایشان نیروی کافی برای حفظ آن سرزمینهای پهناور را نداشتند ضمن اینکه بیماری سختی نیز (طاعون) در میان لشکریان بروز کرد. به ناچار لوسیوس ور، برای حفظ ارمنستان و ممانعت از سرکشی آن و نگهداری - لاقل - بخشی از اراضی شمال بین‌النهرین در سالهای ۱۶۶ و ۱۶۸ چندین بار به آن منطقه لشکر کشید. نواحی مزبور ویران و ناتوان شده بودند و پارتیان زیان فراوان دیدند ولی هیچ یک از طرفین بر حریف تفوق مطلق نیافت.

در طی سالهای بعد نیز پارت مراقب دشمن دیرین خویش بود و آماده می‌شد تا در هر فرصتی که به دست آید ضربه‌ای به او وارد آورد. در سال ۱۷۵ م. اویدیوس کاسیوس علیه مارک اورل علم شورش برافراشت و چنین به نظر می‌رسید که فرصت مناسب به دست آمده است ولی نایره آن عصیان بزودی خاموش شد. پس از مرگ بلاش سوم، در سال ۱۹۳ م. که امپراطوری با مشکلات جدی داخلی مواجه بود، بلاش چهارم برای مداخله در امور روم آمادگی

داشت. وی در صدد بود از پستسنیوس نیگرا^۱ مدعی تخت و تاج امپراطوری پشתיبانی کند ولی به طوری که می‌دانیم نیگرا شکست خورد. سپتیموس سور^۲ که در سال ۱۹۵ م. به امپراطوری رسید جنگ علیه پارتیان را آغاز کرد. داستانی که با آن آشناییم باری دیگر تکرار شد: بدین معنی که وی نخست موفقیت‌های جزئی در شمال بین‌النهرین به دست آورد (۱۹۶ - ۱۹۵ م.) و سپس وارد جنوب بین‌النهرین شد و به مراکز حیاتی پارتها ضربه زد و طیسفون را تسخیر کرد (۱۹۸ - ۱۹۷ م.) ولی تلاشهایی که برای تحکیم موقعیت خویش در آن نقاط به عمل آورد با ناکامی مواجه شد و باری دیگر داستان محاصره خاترا (الحضر) (۱۹۹ م.) و پایان بد فرجام آن، مانند عهد تراژان، تکرار شد.

لشکرکشیهای دو امپراطور دیگر یعنی کاراکالیوس (۱۲۷ - ۲۱۱ م.) و ماکرین (۲۱۸ - ۲۱۷ م.) نیز بی‌ثمرتر بود.

پارت نیز بر اثر جنگهای فرساینده با رومیان و بخصوص پاشیدگی امور از داخل - که سرانجام منجر به انقراض آن کشور گشت - سخت ضعیف و بیجان شده بود. پس از بلاش چهارم فرزند او بلاش پنجم به پادشاهی رسید (۲۲۲/۲۳ - ۲۰۷/۸ م.) ولی تقریباً از سال ۲۱۳ م. به بعد، تخت و تاج او مورد ادعای یک تن دیگر از افراد خاندان اشکانیان، موسوم به اردوان پنجم، قرار گرفته بود. وی ظاهراً به مردم ماد متکی بود و حال آنکه بلاش پنجم در بین‌النهرین پایداری می‌کرد. چنان که بعداً خواهیم دید، این جریان در واقع بمنزله دوران احتضار دولتی بود که زمانی قدرت بیمانند داشت ولی در حدود سال ۲۲۰ م.

در زیر ضربات نیروهای تازه‌ای که در پارس ظهور کرده و گرداگرد سلالة نوزاده ساسانیان تمرکز یافته بودند، از پای در آمد.

بدین‌قرار در آغاز قرن سوم م. پادشاهی پارت که در گذشته اقتداری شایان توجه داشت و بارها در طی قرون ماقبل بر سر مالک الرقابی شرق مقدم، امپراطوری روم را از میدان بدر کرده بود، در لب پرتگاه انقراض و نیستی قرار داشت. موفقیت‌های نظامی آسانی که نصیب تراژان گشت جز ضعف داخلی پادشاهی پارت توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد. با این حال بحران عمومی اساس برده‌داری و پیشرفت «بربرها» امکان استفاده از موفقیت‌های مزبور را از رومیان سلب کرد.

دریغا که اطلاعات ما درباره زندگی داخلی شاهنشاهی پارت بسیار ناچیز است. با این حال قبلاً (در فصل هفتم) کوشیدیم تا طبیعت اجتماعی و سازمان دولتی شاهنشاهی پارت را مکشوف سازیم. به نظر می‌رسد توانسته‌ایم این نکته که شیوه عهد برده‌داری نقش مهمی در دولت پارت - و بخصوص در نواحی غربی آن کشور که از لحاظ اقتصادی جنبه قاطعیت داشته‌اند - بازی می‌کرد را نشان داده باشیم. بدین سبب بحران اساس برده‌داری که در قرنهای دوم و سوم میلادی در ناحیه دریای متوسط بروز نمود، بی‌شک به سرزمین پارت نیز سرایت کرد.

تصور می‌رود این جریان در کشورهای شرقی از دیرباز آغاز شده بود و بنابراین در قرن سوم بحران بیش از آنچه در امپراطوری روم پیشرفت کرد عمیق بوده است. مسلماً، وجود اراضی پهناور در نواحی داخلی ایران و آسیای میانه که ساکنان آن تا آن زمان هنوز به شیوه زندگی عشیرتی روزگار می‌گذراندند و مناسبات دوران

برده‌داری هرگز به طور عمیق در آن خطه نفوذ نکرده بود، به این جریان کومک کرده است. یکی از مظاهر بحران برده‌داری، ظهور و پیدایش اشکال جدید بهره‌کشی از رنج بردگان و کوشش برای علاقه‌مند ساختن ایشان به ثمره کار و دادن آزادی نسبی و تسهیلات بدانان بود. از سوی دیگر بهره‌کشی از جماعات روستایی تشدید یافت و این خود پرمعنی می‌باشد. استقلال و نفوذ بزرگان پارت نیز به مراتب افزون گشت. کیش زرتشتی در قرن اول و دوم میلادی به موفقیت‌های شایان نایل آمد و این خود به طور غیر مستقیم دلیلی بر وجود جریانات پیچیده اجتماعی در آن دوران می‌باشد. از اینها گذشته در قرن اول میلادی واکنشی در مقابل نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی پدید آمد و شاهنشاهی پارت و ایران از هر آنچه یونانی بود تبری جستند که این پدیده با جریانات فوق مربوط بوده است و بسیار جالب توجه می‌باشد.

بر اثر بحران عمومی و پیدایش اشکال جدید اجتماعی در بطن جامعه، انقراض شاهنشاهی پارت و ضعف حکومت مرکزی آغاز شد و در سراسر سرزمین پهناور آن دولت شاهزاده‌نشینهای کاملاً مستقل ظهور کردند. پیشتر گفتیم که هرکانه از اواسط قرن اول میلادی دولتی مستقل گشته بود. این دولت مستقل بارها با روم وارد مذاکره شد و با آلا‌نها عهد اتحاد بست. پادشاهی مقتدر خارا‌کس (آبادان) در کنار خلیج فارس نیز مستقل بود. در اواسط قرن دوم میلادی باختر و هرکانه با امپراطور روم مذاکراتی علیه پارت به عمل آوردند. در نواحی غربی مجاور روم پادشاهیهای کوچک متعدد ایجاد شد که

گاهی مطیع پارت و زمانی تابع روم بودند (اوستروئنه و آدیابنه^۱ و غیره). اختلافات بی‌پایانی که میان اعضاء خاندان سلطنتی پدید آمده بود نیز موجب تضعیف بیشتر دولت پارت گردید.

گرچه جنگهای پایان‌ناپذیر وضع پارت را دشوار ساخته بود ولی در واقع شاهنشاهی پارت بر اثر جریانات پر پیچ و خم داخلی که نتیجه تغییر ساختمان اجتماعی آن کشور بود از پای درآمد، نه در زیر ضربات دشمنی (روم) که خود ناتوان شده بود.

فصل دهم

فرهنگ ایران در عهد پارتیان

ورود یونانیان به سرزمینهای مشرق و پس از آن تأسیس دولتهای هلنی در آن سامان - که جانشین سلطنتهای مطلقه باستانی شرقی شده بودند - و ترقی و رونق مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب... همه، شرایط و موجبات بسیار مساعدی برای نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگهای متفاوت، یعنی فرهنگ یونانی و فرهنگ اقوام شرقی، بوجود آورد که نتیجه آن تماس دو تمدن شرقی و یونانی در زمینه مؤسسات سیاسی و زندگی اجتماعی و تولیدات و بخصوص تولیدات صنعتی بود.

پیشتر گفتیم که در سالهای بحرانی بسیاری از استادان صنعتگر یونانی به دنبال لشکریان اسکندر به مشرق هجوم آوردند و در شهرهای مشرق زمین مؤسسات صنعتی جدیدی تأسیس کردند و بی شک تجارب فنی و معیار هنری ایشان مورد تقلید و تأسی استادان و پیشه‌وران محلی قرار گرفت، درعین حال سنن و رسوم محلی نیز در تازه واردان تأثیر داشته است. زبان یونانی لسان رسمی و دولتی دول یونانی مشرب مذکور بود و قشرهای عالیّه محلی و بزرگان برده‌دار نیز

آن را پذیرفتند. تئاتر و ادبیات و علوم یونانیان نیز بازبان ایشان مورد قبول قرار گرفت. موازین و شیوه‌های معماری یونان تأثیر عظیمی در پیشرفت و تکامل معماری اقوام شرق داشته است - بویژه شیوه معماری کورنتی^۱ که در آن زمان رواج بسیار یافته بود -، شاید خصوصیت معماری که معماری اقوام شرق از نوع یونانی آن الهام می‌گرفت (معماری هلنیک) از اختلاط شیوه‌های گوناگون بوجود می‌آمده است، حال آنکه در معماری کلاسیک و متقدم یونانی شیوه خاصی با کمال دقت مراعات می‌شد. از جانب دیگر چون افراد یونانی و مقدونی مستقیماً شروع به معاشرت با مردم مشرق کردند و ازدواجهای مختلط رایج شد و قشری از مردم دورگه پدید آمدند، امتزاج نظرهای مذهبی و اختلاط عقاید نیز امری احتراز ناپذیر می‌باشد. در نتیجه این تماسها و تأثیرات متقابل، یک فرهنگ نوین التقاطی به وجود آمد که به نام فرهنگ هلنیک خوانده شد. این فرهنگ که در شرایط سیاسی جدیدی ظهور کرده بود از فرهنگ اصیل یونانی کاملاً متمایز بود.

مثلاً معماری کاخسازی رواج یافت و حال آنکه در پولیسهای (شهرهای خود مختار) یونانی از این نوع معماری خبری نبود، این سبک نوظهور، سنن و شکوه و جلال و طمطراق معماری باستانی شرقی را که نه تنها در ساختمان غیرمذهبی کاخها بلکه در معابد نیز تجلی می‌نمود پذیرفت. مثلاً در معابدی که یونانیان آن زمان حتی در مغرب دنیای شرق (که کلنیهای یونانی از قدیم در آنجا استوارگشته و ریشه عمیق داشتند) ساخته بودند، محراب از معبد جداست و

به صورت بنای مستقل و مجللی در آمده است که به عنوان نمونه می توان محراب پرگام را نام برد.

معتقدات «جهان وطنی» (کوسموپولیتیزم) در همه شئون ایجاد و ابداع نفوذ کرده بود. مع الوصف باید در نظر داشت که این فرهنگ نوین علیرغم وسعت اراضی که در برگرفته بود فقط در شهرها متمرکز بود و در دسترس قشرهای حاکم بر جامعه آن زمان قرار داشت. این تصور که فرهنگ هلنی در قلمرو خویش تنها فرهنگ رایج بود غلط است. فرهنگ مزبور در واقع در هر محیط نژادی و فرهنگی چون قشری خارجی سنن و شیوه های فنی و ذوق و سلیقه محلی را در بر می گرفت و بدین سبب با این که خصایص مشترکی را حفظ می کرد در هر کشوری به اشکال خاص متفاوت در می آمد. پیدایش فرهنگ هلنی یک جریان و پدیده دو جانبه بود و عناصر یونانی و محلی هر دو فعالانه در آن جریان شرکت داشتند. بدین سبب نظری که در میان دانشمندان غرب تا حدی رواج دارد و می کوشند یونانیان را چون ناشرین فرهنگ و تربیت و اقوام آسیا را بمثابة توده جاهلی که نفوذ نکویی بخش خارجی را به دشواری می پذیرفتند و انمود کنند بالکل و اصولاً نادرست است.

بیشتر در بررسی سازمان دولتی و اجتماعی امپراطوری سلوکیان گفته شد که مشابهت اصولی سازمان اجتماعی و اشکال دستگاه سیاسی که توسط دنیای یونان و اقوام آسیای مقدم - قبل از ورود یونانیان و مقدونیان به مشرق - ایجاد شده بود موجب تسهیل گسترش جریان فوق الذکر گردید.

حتی بعد از انقراض دولی که یونانیان و مقدونیان در رأس آنها قرار داشتند هم دولتهای «ملی» که جانشین حکومت های پیشین گشتند

خیلی چیزها را از اسلاف خود به ارث بردند. مثلاً نفوذ و تأثیر فرهنگ هلنی در طی چندین قرن در هنر آسیای مقدم و میانه احساس می‌شود. بیشتر آثاری که از لحاظ سنت هنری هلنی بوده و به دست ما رسیده‌اند، نه از عهد پادشاهی یونانی و باختری بلکه از دوران پادشاهی کوشانیان می‌باشند. در نسای زمان پارتها، در همان دورانی که اسناد را طبق گاهنامه زرتشتی مورخ می‌ساختند و بسیاری از کارمندان به اسامی زرتشتی نامیده می‌شدند، برای آموزش و آسایش روان شاهان پارتی از ساغرهای عاج که تصاویر ویژه هلنی بر آنها منقوش بود استفاده می‌کردند و مجسمه‌های خدایان (و شاید ملکه‌ها) نیز کاملاً طبق سنت باستانی یونانی ساخته می‌شد. شاهان پارت در ضرب سکه از نمونه‌های سلوکی تقلید می‌کردند و سکه نبشته‌ها تا قرن اول میلادی به زبان یونانی بوده است. یونانی یکی از زبانهای رسمی امپراطوری ارشاکیان (اشکانیان) بوده است؛ اردوان سوم نامه خویش را خطاب به شهر شوش، به زبان یونانی و کاملاً طبق رسوم سلوکیان و دیگر سلاطین هلنی مرقوم داشته است. چرم نبشته‌های I و II اورامان و چرم نبشته X مکشوف دردورا - اوروپوس (که به دوران پارت مربوط است) به زبان یونانی و طبق موازین حقوقی هلنی - که در موارد متشابه متداول بوده - تنظیم شده است، حال آن که هیچ یک از دو طرف متعاهد یونانی نبوده‌اند. پلوتارک می‌گوید که در دربار آرتاوازد پادشاه ارمنستان در شهر آرتاکسات ارد شاه پارت که مهمان وی بود نمایش «باکانتها» اثر اورپیید یونانی را تماشا کرد و هنرپیشه معروف یونانی در نمایشنامه مذکور شرکت داشت و ارد و آرتاوازد خود نمایشنامه‌های تراژدی به زبان یونانی می‌نوشته‌اند. هنگام حفریاتی که در بابل به عمل آمد محل تئاتری که

طبق نقشهٔ تئاترهای باستانی یونان ساخته شده بود کشف گردید. با این که در آن دوران زبان یونانی در ایران عصر پارتیان نیز مانند دیگر کشورهای شرقی بمنزلهٔ Lingua Franco (زبان عمومی، زبان مشترک) بود، معهذاتنها لسان رسمی شمرده نمی شد، و در امور داخلی ادارات کشور پارت زبان پارتی که یکی از لهجه‌های شمال غربی ایران بود بمراتب رایجتر بوده است. چرم نبشتهٔ III اورامان و برخی از قطعات اسناد متأخرتری که در دورا - اوروپوس مکشوف گردیده به زبان مزبور نوشته شده است. چند سنگ نبشتهٔ مربوط به دوران اشکانیان که در دست است نیز باین زبان منقور گردیده است. با این حال بیشتر آثار زبان پارتی که به دست ما رسیده است از دوران متأخرتر یعنی عصر ساسانیان می باشد. در آن عصر ادارات دولت ساسانی زبان پارتی را هم به موازات پارسی میانه (لهجهٔ جنوب غربی) که زبان زادگاه ساسانیان بود، به کار می بردند. زبان اخیرالذکر بعدها بالکل زبان پارتی را از عرصه بدر کرد. تعداد متون پارتی عجالتاً بسیار ناچیز است و به این سبب آن زبان به قدر کفایت مورد بررسی قرار نگرفته است. بخصوص متون پارتی مربوط به دوران سلطهٔ پارت کمتر است. مطالعه در زبان پارتی از روی متون پارتی مانوی که در ترکستان چین کشف شده به عمل می آید. ولی مدارک مزبور مربوط به دوران متأخرتری می باشد و بدین سبب بایگانی عظیم اقتصادی پارتی که توسط هیئت باستانشناسی روسیه در نسا کشف گردیده است از لحاظ مضمون و زبان بی شک شایستهٔ توجه خاص می باشد. در تحریر زبان پارتی خط آرامی مورد استفاده قرار می گرفت و تعداد کثیری «اندیشه نگاری و یا هزوارش» در آن به کار می رفت. یعنی لغات و حتی جمله‌ها و یا تلفیقی از کلمات را

به زبان آرامی می‌نوشتند و در ضمن متن پارتی (متن ایرانی) می‌آوردند ولی هنگام خواندن به ایرانی قرائت می‌کردند و هزوارشهای (کلمات آرامی) مزبور در واقع نقاب گونه‌ای بودند بر رخ لغت‌های پارتی (ایرانی). این پدیده مربوط است به سنت استعمال زبان آرامی در امور دفتری امپراطوری هخامنشی. کتابت پارتی (و کتابت پارسی میانه که بدان بسیار نزدیک است) در کتب علمی و تاریخی به نام «خط پهلوی» و یا فقط «پهلوی» خوانده می‌شود که به معنی «پارتی» می‌باشد. (Pahlavik. Pahlavanik، در یکی از متون مانوی چنین نوشته شده است.)

متأسفانه چیزی از کتب پارتی در دست نیست ولی منظومه «نخل و بز» و «یادگار زریران» که به انشای زمان ساسانیان در دست است، از پارتی مأخوذ می‌باشد.

بنابراین داوری ما درباره ادبیات پارتی نمی‌تواند از حدود حدس و گمان تجاوز کند. به نظر ما، مطالعه دقیق حماسه ملی ایران - به صورتی که به ما رسیده است - برخی عناصر پارتی را مکشوف می‌سازد. از آن جمله است افسانه برادران گشتاسپ و زریر و افسانه عشق ویس و رامین، که داستان قرون وسطایی (اروپایی) تریستان و ایزولد را به یاد می‌آورد؛ و همچنین افسانه‌ها و روایات دیگری که در حماسه ایرانی عهد ملوک الطوایف محفوظ مانده است.

مردم بابل و بین‌النهرین در زمان پارتها نیز سنن دیرین فرهنگی و زبان خویش را حفظ کرده بودند و در بعضی از شهرهای بین‌النهرین کماکان از خط میخی بابلی استفاده می‌کردند و اسناد تجاری و اقتصادی به زبانهای آرامی و سریانی تنظیم می‌شد.

از قرن اول میلادی زبان یونانی از سکه نبشته‌های پارتی رخت بر

بست و زبان پارتی (خط آرامی) جانشین آن شد. این پدیده با تضعیف کلی عنصر هلنی در فرهنگ ایران - جریانی که از آن زمان آغاز شده بود - و تقویت عنصر فرهنگی ایرانی مربوط بوده است. ظاهراً علت این پدیده آغاز نفوذ فتودالیزم در کشور بود که بتدریج از اهمیت و نفوذ شهرهای (پولیسهای) برده‌دار و فرهنگ هلنی که با مراکز مزبور رابطه نزدیک داشته می‌کاست.

التقاط فرهنگی (که پیشتر درباره آن سخن رفت) در زمینه کیش نیز ظاهر شد. در ایران زمان پارتیان کیش واحد دولتی وجود نداشت و در میان مذاهب متعددی که در کشور اشکانیان (کشوری که اقوام و نژادهای گوناگون در آن می‌زیسته‌اند) وجود داشت پرستش خدای خورشید که نامهای مختلف داشت به چشم می‌خورد. این خداگاهی به نامهای سامی «با آل» و «آرتسو» و «آفلاد» خوانده می‌شد و زمانی به نام یونانی زئوس^۲ موسوم می‌گردید و یا به صورت اورمزد (اهوره مزداه) و میترا در می‌آمد و ضمناً باید گفته شود که در محلیه افراد یونانی و مقدونی ساکن قلمرو پارت مفهوم میترای (میثره مهر) پارتی و آپولون یونانی توأم شده بود. الهه بزرگ و مادر با کره و الهه حاصلخیزی خاک که خود با آب - آبی که مشرقیان آن را نیک درک می‌کردند و حاصل خاکشان منحصرأ به وجود آن بستگی داشت - مرتبط بود و بموازات خدای خورشید مورد احترام بوده است. این الهه را ایرانیان آناهیتا (آنائیت) و سامیان نانایا یا آرتارگاتیس می‌خواندند و یونانیان آن را با آرتمیدای خویشان یکی می‌دانستند. از زمان اردشیر دوم هخامنشی پرستش الهه آناهیتا در ایران و خارج از

آن و بخصوص آسیای صغیر رواج خاصی یافت. معبد این الهه که در عهد باستان مشهور بود و توسط آنطیکوس سوم غارت شد در اکباتانا (همدان) قرار داشت. در شهر استخر فارس «آتش آناهیتا» (atur anahit) روشن بود. به عقیده س. ویکاندر^۱ دانشمند ایران‌شناس سوئدی پرستش آناهیتا رابطه ناگسستگی با آتش داشت. دیگر مراکز عمده پرستش الهه مزبور عبارت بود از شیز در سرزمین ماد آتروپاتن (آذربایجان) و معبدی در شوش، در ناحیه نسا نیز آثار پرستش نانایا مشاهده شده است.

یک خدای دیگر ایرانی - «ورتراگنه»^۲ - را با هراکل یونانی یکی می‌دانستند. معه‌ذا لازم است تذکر دهیم که التقاط مذاهب ایرانی با دیگر مذاهب آسیای مقدم و سامی و همچنین یونانی بیشتر نه در سرزمین ایران بلکه بیرون قلمرو اصلی آن - مثلاً بین النهرین و سوریه و آسیای صغیر و ارمنستان - صورت می‌گرفت.

سلاطین پارت زرتشتی واقعی نبودند همچنانکه توده مردم ایران نیز زرتشتی نبودند و وجود پرستش اهورامزدا و کاهنان مغ را نمی‌توان هنوز در آن زمان نشانه وجود زرتشتی‌گری به صورت کیش دولتی دانست. حدس زده می‌شود که در آغاز چند مذهب که هر یک خویشان را وابسته به زراتوشترای نیمه افسانه‌ای می‌دانستند وجود داشته‌اند و در آسیای صغیر و ارمنستان به صورتهای عجیب التقاطی در می‌آمدند. ولی در خود خاک ایران هم زروانیزم رایج بوده است. پیروان کیش زروان معتقد بودند که اورمزد و اهریمن - منشأ خیر و شر - دو برادر متساوی القوه و فرزندان پدر و خدای اولین یا «زمان بیکران»

- زروان - می‌باشند. میترا بعدها در کیش اصلی زرتشتی و وظیفه مهمی را ایفاء نمود و تعالیم مذهبی خاصی پدید آورد و در نسا بسیاری از بزرگ دارندگان میترا به نام آن موسوم بوده‌اند:

با این حال بسیاری از نامهای خاص پارتی که در اسناد مکشوف در نسا محفوظ مانده از رواج معتقداتی که بعدها از خصوصیات زرتشتیگری رسمی شمرده می‌شده است حکایت می‌کنند. در قرن اول ق. م. در شهر نسا نوعی گاهنامه زرتشتی متداول بوده است. تعالیم مذهبی که یاد کردیم با مذاهب و پرستشهای محلی و عشیرتی و غیره همزیستی داشتند و در آنها متأثر می‌شدند.

ف. کومون^۱ که ادیان و مذاهب آسیای مقدم را نیک می‌شناسد اصطلاح دایمون Daimon - «روح خدایی» (شاه) را با اصطلاح دینی ایرانی «فره‌وشی» یکی می‌داند و به حق متذکر می‌گردد که: «فره‌وشی پدید آورده شریعت زرتشت نبوده بلکه خدایان خلقند که به باستانیتین ادیان ایرانی تعلق دارند».

در کتاب چهارم دینکرت روایتی وجود دارد که (بلاش اول و یا بلاش سوم) تنظیم و تدوین اوستا - کتاب مقدس زرتشتی - در زمان بلاش اشکانی آغاز گشت و گویا متن نخستین آن در دو نسخه در زمان داریوش سوم کودومان تحریر شده و پس از آن توسط اسکندر مقدونی معدوم گردید. این مطالب عجتاً از لحاظ تاریخی تأیید نشده است. به نظر می‌رسد که این روایت، نتیجه تبلیغات سیاسی دوران مبارزه با مانویت در زمان شاپور دوم بوده است، زیرا در آن زمان پدید آوردن افسانه‌ای درباره قدمت بی‌سابقه متن مکتوب اوستا - که بتازگی

تنظیم شده بود - ضرورت داشته تا با داستان کفر اسکندر مقدونی دشمنی را در دلها علیه دنیای یونان و روم برانگیزند.

رسم اشکانیان که مزاجت میان خویشان نزدیک (برادران و خواهران) را معمول می داشتند، فقط به استناد این که اوستا نیز این گونه زناشویها را جایز دانسته نمی تواند دلیل زرتشتیگری پارتیان شمرده شود. چنانکه می دانیم این رسم در میان اقوام بسیار دیگری که با زرتشتیگری ارتباطی نداشتند نیز رایج بوده است.

گذشته از این تنوع تشریفات تدفین در عهد پارتیان را باستانشناسی ثابت کرده و معلوم داشته است که ایشان، بجای این که مردگان را طبق آیین زرتشت طعمه ددان و پرندگان لاشخوار سازند، اموات را با لوازم خانه به خاک می سپرده اند و این خود گواه بر آن است که زرتشتیگری کیش رسمی و دولتی آن دوران نبوده است.

فقط در اواخر قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی رسم سرزمین هرکانه (محملاً بر اثر ظهور شاخه جدید هرکانی اشکانیان که با اردوان سوم آغاز می شد) رواج یافت به این معنی که می گذاشتند نخست گوشت مردگان از استخوان جدا شود و سپس تنها استخوانها را دفن و حفظ می کردند. ظاهراً این روش جدید مرحله ای بوده است برای انتقال به تشریفات ویژه زرتشتی، انتقالی که اندکی بعد صورت گرفت.

در سالهای قبل از میلاد به موازات مذاهب التقاطی در زمینه معتقدات و تشریفات دینی جریاناتی وجود داشت که سرانجام منتهی به ایجاد ادیان واجد شرایع تغییر ناپذیر گشت. بی شک این پدیده ها با تبدلاتی که به طور کلی در حیات جامعه پیدا شده بود مربوط بوده است. نخست چیزی شبیه به «xoine خوینه مذهبی» به وجود آمد که

پیروان آن خدای واحد خورشید را به نامهای مختلف می پرستیدند و (مهمتر از همه اینکه) اندک اندک مؤمنان خود به این نکته پی می بردند.

در مورد پرستش الهه - مادر نیز چنین بوده است. بدین طریق مسیحیت بهنگام پیدایش خویش اعتقاد به خداوند - مسیح و باکره‌ای را که مادر خداوند (مسیح) بود به صورت کامل و آماده از ادیان التقاطی آسیای مقدم اخذ کرد. جریانات گوناگون فلسفی عهد هلنی و بخصوص فلسفه نوافلاطونی و حکمت رواقیون نیز در معتقدات جدید مذهبی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشتند.

در اواخر عهد اشکانیان اندک اندک تعلیمات دینی نوینی (مسیحیت) در شاهنشاهی پارت رواج یافت. در سرزمین کوشانیان که در مرز شرقی کشور پارت قرار داشت کیش بودا مستقر گشته بود و درست در همان عهد دین یهود در بابل انتشار یافت. جماعات یهودی از اشکانیان اختیارات محلی بالنسبه وسیع و امتیازاتی کسب کردند. شاهان اشکانی در مورد معتقدات مذهبی مدارای بسیار می کردند.

علاقه به هنر تصویری پارت اخیراً پدید آمده بود و سابقاً اکثر آثار پارتی را که به سنت هلنی ایجاد شده بود بی قید و شرط جزء آثار منطقه دریای متوسط بشمار می آوردند. هنر ایرانی زمان پارتیان را به غلط «غیر ملی» محسوب داشته معتقد بودند که از مسیر کلی تکامل هنر ایرانی خارج شده است و بدین سبب شایسته توجه محققان نمی باشد. از این زهگذر کارهای هیئت پیشین باستانشناسی فرانسوی در شوش نمونه بارزی می باشد. زیرا باستانشناسان هیئت مزبور در طی حفریات می کوشیدند زودتر از قشر مربوط به دوران

سلوکیان و پارت بگذرند و هر چه سریعتر به قشر «سفالینه ملون» برسند. نظر محققان فقط در طی ربع قرن اخیر تغییر کرد: در نتیجه حفر و کشف آثار متقدم بودایی در افغانستان و شمال غربی هندوستان و حفريات جدید در شوش و سلوکیه (بردجله) [۳۹] و بویژه بر اثر کارهایی که در طی سالهای متمادی در دورا - اوروپوس صورت گرفت باب جهان تازه‌ای گشوده شد. در این راه عده‌ای از دانشمندان روسیه مانند ک. و. ترور [۴۰] که موضوع هنر محلی یونانی - باختری را مطرح ساخت و س. پ. تولستوف که آثار خوارزم باستانی - معماری و مجسمه سازی و مسکوکات - را معرفی نمود و دیگران خدمات شایانی کرده‌اند. کارهایی که هیئت باستانشناسی ترکمنستان جنوبی (یوتاکه) در نسا، به رهبری م. ماسون [۴۱] انجام داده نیز از لحاظ بررسی هنر پارتی واجد اهمیت شایان است.

معهدا تعداد آثار معماری پارتی مکشوف اندک است و اکثر آنچه کشف شده از حدود مرز غربی و یا شرقی امپراطوری پارت بوده است.

ظاهراً ویرانه معبد آناهیتا در کنگاور مربوط به دوره متقدم پارتی می‌باشد. حتی م. دیولافوا ویرانه‌های مزبور را با «معبد آرتمیدا در کون‌گوبار»^۱ (کنگاور) که ايسيدور خراکسی از آن یاد کرده یکی دانسته است.

به نظر می‌رسد، دو ستون بلند با سر ستون به سبک یونانی که در نزدیکی قریه خوره بین سلطان آباد و قم برپاست مربوط به دوره سلوکیان باشد. ستونهای مزبور باقیمانده بنای عظیمی می‌باشد.

چنین ستونهایی در هر معبد هلنی آسیای مقدم دیده می شده ولی پایه آنها، بی شک، با پایه ستونهای کاخهای هخامنشی مشابهت داشته و طبق سبک و سنت محلی ساخته شده بودند. بی تردید، در معماری پارتی چندین مکتب و جریان وجود داشته است که سنن ساختمانی محلی را پذیرفته بوده اند. از این رهگذر دو شهر بین النهرین - یکی آشور (لابانا) و دیگر خاترا (الحضرا) - که توسط پارتیان احداث شده بوده است، نمونه های شایان توجهی می باشند. بناهای آشور آجری بود که با گچ بندکشی شده بودند ولی در خاترا دیوارها با خرده سنگ و ساروج ساخته شده بود و روکار ابنیه سنگی بوده است. کاخ پارتی آشور - که مربوط به قرن اول میلادی شمرده می شود - با معماری هلنی چندان وجه مشترکی ندارد. در این شهر نیز - مانند خاترا - ایوان یا تالار مکشوف - که از خصوصیات هنر ایرانی است - با مدخل طاق مانند دیده می شود. در خاترا بسیاری از ساختمانهای عهد پارت و از آن جمله کاخی پارتی محفوظ مانده است. در ابنیه مزبور نفوذ هلنی بیشتر احساس می شود و حال آن که از حیث تاریخ ساختمان تقریباً همزمان هستند. در ساختمانهای پارتی نسا نفوذ شدید شیوه های ساختمانی آسیای میانه احساس می گردد [۴۲] بویژه «بارگاه» دو طبقه چهار گوش با خشت خام بر سکوی مرتفع دو متری که مساحت داخلی آن به ۴۰۰ متر مربع بالغ می گردد و همچنین آنچه اصطلاحاً «تالار گرد» نامیده شده و ظاهراً جنبه مذهبی داشته است، بسیار جالب توجه می باشد.

پارتیان دوست می داشتند که جلوخان بناها را با ماسکهای برجسته و درون ساختمان را با مجسمه های فراوان زینت دهند؛ مثلاً در نسا دو تالار سابق الذکر با مجسمه های گلین رنگ کرده مزین

شده‌اند.

آثاری از هنر قلعه‌سازی و استحکامات نیز از عهد پارت باقی مانده است. چند دژ پارتی در حدود شرقی کشور اشکانیان - در آسیای میانه - روسیه کشف شده است [۴۳]. از بقایایی که محفوظ مانده است، چنین برمی‌آید که ابنیهٔ مزبور استحکاماتی نیرومند با برجهایی مربع، مزقلهایی تنگ و طاقهای رومی بوده‌اند. فقط در پایان دوران پارت برجهای نوع جدید با جلوخان بیضی شکل و یا مربع (در مقطع) با برجستگیهایی در بخش بالا، پدید آمدند. پارتها حصار شهر دورا - اوروبوس را در آغاز بنادند - حصار دژهای آسیای میانه از خشت خام ساخته بودند، ولی بعدها نمای خارج آن را با سنگ پوشاندند.

در نجد اصلی ایران هنوز آثاری از معماری معابد پارتی کشف نشده است ولی از معابد پارتی نسا و تکسپیل (که یکی از شهرهای باستانی هندوستان - پنجاب - بود) و همچنین ساختمانهای معابد در شهرهای بین‌النهرین - آشور و خاترا و دورا - اورپوس و اورک - اطلاع داریم. با این که در مصالح ساختمانی و جزئیات معماری و تزیینی ابنیهٔ مزبور تفاوت‌های بارز وجود دارد، معینا دارای وجوه مشترکی نیز می‌باشد، به قرار زیر: همهٔ آنها بر سکو گونه‌ای ساخته شده‌اند و از اتاق سلا^۱ مستطیل و یا مربع مسدودی که توسط دالان طاقدار گرداگرد از دیوار خارجی جدا می‌شد تشکیل می‌شده‌اند. در بسیاری از معابد، پیش از مدخل سلا، درگاه ستون‌داری قرار داشته است. پله‌کانی در دیوار خارجی معبد ساخته شده بود که به بام منتهی می‌شد و بر بام آتشگاهی که در آن آتش مقدس شعله‌ور بود قرار

۱ - سلا Cella (لاتینی) بخش اصلی معبد باستانی که مجسمهٔ مورد پرستش در آن گذاشته می‌شده است. م.

داشت. تشریفات مذهبی گرداگرد معبد در هوای آزاد صورت می‌گرفت. معبد نسا از آجر خام و بر سکویی که آن هم از آجر خام بود بنا شده بود (ابعاد آجرها $12 \times 40 \times 40$ سانتیمتر است) و درگاهی با ستونهای چوبی داشت که بر پایه‌های سنگ سبز قرار داشته و ظاهراً دو طبقه بوده است.

معبد بوسیلهٔ روکاری پوشیده شده و به رنگ سفید و سرخ که در ساختمانهای پارتی متداول بود نقاشی شده بود. نقشهٔ معابد پارتی به طور کلی دنبالهٔ سنت ساختمانی هخامنشی بود که در این نوع ابنیه معمول می‌داشته‌اند ولی از لحاظ معماری نقشهٔ کلی مزبور به صورت دیگر و به انحای گوناگون اجرا می‌گشت [۴۴].

سطح هنر تصویری عهد پارتیان بالنسبه عالی بود و در رشته‌های مختلف تجلی کرده است. چنان که پیش‌گفتیم پارتیان جلوخان و داخل بناها را با مجسمه‌های بسیار مزین می‌کردند. در نتیجهٔ هنریات مقدار کثیری مجسمهٔ عهد پارت کشف شده است و در این مورد نیز بر اثر بررسی مجسمه‌های مزبور، مانند دیگر شئون هنر، وجود مکتبها و جریانهای متعدد هنری که همه از سنتهای محلی ریشه می‌گرفته‌اند، مشاهده می‌گردد. اثر برجستهٔ مجسمه‌سازی پارتیان مجسمهٔ عظیم منرغی یکی از بزرگان شامی (علیمائید - عیلام) است که لباس ویژهٔ پارتیان را با چینهای فروافکنده به تن دارد. در شامی سرمرمر مجسمهٔ یک شاهزاده و چند مجسمهٔ دیگر یافت شده است. ظاهراً مردی یونانی از اهل شوش که آنطیرکوس نام داشته مجسمهٔ سرملکه را که در آن محل کشف گردیده ساخته است. گمان می‌رود این مجسمه مربوط به پایان قرن اول قبل از میلاد و از آن «موزا» همسر فرهاد چهارم باشد. مجسمهٔ مرد ریشو مربوط به دورهٔ متأخری می‌باشد و از

شیوه شماتیک و گرته‌ای که در ادای موضوع به کار رفته چنین بر می‌آید که در آن دوران هنر مزبور وارد مرحله انحطاط شده است. در نسا گذشته از مجسمه‌هایی به سبک هلنی، مجسمه‌های دیگر بسیار شگفت‌انگیز زنان و مردان کشف شده که از گل خام است. بدین معنی که گل خام را بر پیکره‌ای از سرب یا چوب و یانی به کار برده‌اند. این مجسمه‌ها بالتمام رنگ شده‌اند [۴۵]. در نسا مجسمه‌های کوچک و زیبایی از گل پخته که مجوف است و با لعاب طلا پوشیده شده و یا قسمتی از آن رنگ شده، کشف گردیده است.

استادان پارتی در تعبیه تصاویر برجسته Haut - relief چیره دستی عظیمی کسب کرده بودند و تصاویر برجسته کاخ پارتی خاترا (الحضرا) و تصویر برجسته بلاش (سوم؟) بر سنگ سبز، همراه با نوشته پارتی، که ظاهراً مدالی بوده که به گردن می‌آویخته‌اند، شاهد این مدعا است.

نقوش برجسته یادگاری - که علی‌الرسم صحنه‌هایی از تشریفات تفویض مقام و منصب و برگزاری مراسم مذهبی و یا جنگ تن به تن را - که از خصوصیات هنر ایرانی است - نشان می‌دهند از زمان پارتیان در دست است. این گونه نقوش در کنده کاری بر چوب که از دوره پارت و ساسانی به ما رسیده نیز مشاهده می‌گردد. گذشته از تصاویر برجسته گوترزان (گودرزان اول و دوم) در بیستون - که در فصول قبل اشاره شد - نقش برجسته‌ای از این نوع اخیراً در شوش کشف گردیده که اردوان پنجم را نشان می‌دهد و چند نقش برجسته نیز در تنگ سروک (علیمائید - عیلام) پیدا شده است.

نوع دیگری از هنر تصویری که در عهد پارتیان رواج و رونق فراوان داشته است نقاشیهای رنگی یادگاری می‌باشد. در کوه خوجه، در

جزیره‌ای که در مرکز دریاچه هامون سیستان قرار دارد، بقایای کاخی که توسط گوندوفار (قرن اول میلادی) بنا شده نقاشی بسیار زیبای رنگی بر دیوار دیده می‌شود که خدایان و نوازندگان و شاه و ملکه را نشان می‌دهد. در این نقاشی نفوذ عمیق هلنی محسوس است. درباره نقاشی رنگی بر دیوار (فرسک) در عهد پارتیان از روی کشفی که در دورا - اوروپوس به عمل آمده نیز می‌توان داوری کرد. در اینجا باید به نقاشی معبد میثرا (میترا) اشاره شود. در آن تصویر خدای مزبور نشان داده شده است که به اتفاق حیوانات مقدس (مار و شیر و گراز) سرگرم شکار گوزن است. در ترکیب نقش مزبور بسیاری از ویژگیهای هنر ایرانی در دوران متأخرتر (ساسانی) مشاهده می‌گردد، مثلاً همان تصاویر حیوانات در حال تاخت (شیوه‌ای که از خصوصیات بارز هنر ایرانی است) و پیکر با شکوه خداوند که به لباس پادشاه پارت درآمده که با کمان تیزاندازی می‌کند، حتی موضوع تصویر - یعنی صحنه شکار - خود از جنبه خاص تصویر حکایت می‌کند. در نقاشی که در یک خانه شخصی دورا - اوروپوس دیده شده است نیز صحنه شکار وجود دارد و صحنه بزم - که آن هم ویژه هنر آن دوران است - نیز در آن خانه مشاهده می‌شود. دیگر نمونه‌های نقاشی بر دیوار که در دورا - اوروپوس دیده شده است بیشتر با هنر سوریه ارتباط دارند و آنها را می‌توان طلایه هنر مسیحی شمرد. ویژگی بارز هنر پارتی تصویر جبهه‌ای یا روبروست که آن شیوه را هنر ساسانی نیز از آن دوره به ارث برده و از آن طریق هنر بیزانسی (بیزنطیه یا رومیه الصغری) نیز متأثر شده است.

موضوعهای هنر پارتی نیز بسیار جالب توجه است و نه تنها حاکی از نفوذ عظیم پیشه هنری یونان در هنر پارت می‌باشد بلکه گواه بر

پیدایش هنری کاملاً نوین و مستقل می‌باشد که سنتهای هنری هخامنشیان و موضوع و روش تزیین صحرانشینان شمال ایران را فرا گرفته و جذب کرده است. نمونه‌های شایان توجهی از پیشه‌های هنری پارتی وجود دارد که ساغرهای شاخ‌گونه (ریتون) عاج می‌باشند که در نسا کشف شده و پیکر برجسته‌گریفونهای بالدار^۱، قنطورسها^۲، الهه‌ها، فیل و حیوانات عجیب و غریب بر آنها مجسم گشته است. قسمت بالای ساغرهای شاخ‌گونه با نقوش برجسته ملایمی (بارلیف) از صحنه‌های مختلف پوشیده شده و به‌طور کلی ساغرهای مزبور به طلا و نقره و شیشه و سنگهای ملون مرصع و مزین بوده است. این آثار تخمیناً به قرن دوم قبل از میلاد مربوط می‌باشد. مجموعه صفحات کوچک استخوانی کنده کاری شده مکشوف در الویا^۳ (یکی از شهر - مستعمره‌های یونانی در کنار دریای سیاه) و همچنین جواهرات و مهرها [۴۶] و مسکوکاتی را که تصویر شاهان پارت بر آنها منقوش است جزو آثار هنری باید شمرد.

در حدود سال ۱۹۲۰ در سرزمین ماد نزدیک نهاوند گنجی کشف گردید که به نام (گنج قارنیان) نامیده شد. در این گنجینه مصنوعات فراوان کنده کاری شده پارتی گرد آمده است که بدون اطلاع از آنها درک مصنوعات هنری نقره‌ای ساسانی دشوار می‌بود [۴۷].

بنابراین ما از هنر نیرومند و متنوع پارتی بقایای ناچیزی در دست داریم و به دشواری می‌توانیم مسیر اصلی تکامل آن را تشخیص

۱ - حیوان افسانه‌ای که تن شیر و سروبال عقاب و گوش اسب و آلت شنای ماهی دارد.

۲ - قنطورسها = موجود افسانه‌ای نیمی اسب و نیمی انسان (سانتور).

۳ - Olvia

دهیم. هنر ایران در عصر پارتیان نیز مانند دیگر مآثر افکار و معتقدات آن زمان، التقاط و تلفیق پیچ در پیچی بوده است از خصوصیات محلی ایرانی (که میراث گذشته دور محسوب می شده) با ویژگیهای هنر بین النهرین و سوریه و آسیای صغیر. بی تردید استادان یونانی و مقدونی - معماران و مجسمه سازان و کنده کاران بر روی استخوان و سنگ و فلز - در هنر پارتی تأثیر و حتی شرکت مستقیم داشته اند. ولی این تأثیر صورت خاصی داشته است به این معنی که نتیجه آن دستکاری شده و تغییر یافته و سرانجام عناصری در آن وارد شده که در آغاز در هنر آن استادان وجود نداشته است یعنی هنر غیر مذهبی، هنری که ماهواً دریاری بود و سرگرمیهای بزرگان از قبیل بزم و شکار از موضوعهای مطلوب و محبوب آن شمرده می شده است. این هنر در عهد پارتیان معیار اصیلی در زمینه تصویر حیوانات و آدمیان و مناظر پدید آورد و مدون ساخت که معیار مزبور بعدها در هنر عهد ساسانیان مؤثر واقع شد. هنر پارتی با این که دریاری و پر طنطنه بود ذوق و سلیقه مردم ساده را نیز منعکس می نموده است.

تعلیقات

- ۱ درباره در اخم رجوع شود به:
«Reallexicon der Klassischen Wissenschaft»
- بویژه ستون ۱۸ ۱۶
- ۲ و. و. تارن، «یونانیان در باختر و هندوستان»، فصل ۱.
محققان قرن نوزدهم از چهل شهر هم سخن گفته‌اند.
- ۳ به «شهرسازی هلنی»، تألیف تشریکوور رجوع شود. در آنجا از
شهرسازی سخن رفته است.
- ۴ آ، گوتشمید، «تاریخ ایران...»، ص ۶۷
- ۵ درباره مجلس بابل به دیودور، XVIII، ص ۳-۲ رجوع شود.
- ۶ درباره مجلس تریپارادیس به دیودور، XVIII، ۳۹ و XIX، ۱۲
رجوع شود.
- ۷ هنگام مبارزه میان اومن و آنتیگون، شوش که عرصه نبرد بود سخت
زیان دید. حفريات باستانشناسی نشان داده است که کاخ داریوش در
آن زمان ویران گردید و مردم شوش بقایای آن را در ساختمانهای
آنچه اصطلاحاً «شهر هفتم» نامیده می‌شود به کار بردند، (قشر هلنی
در شوش)
- ۸ درباره «سیم سپران» رجوع شود به: دیودور XIX، ۸۲
- ۹ اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد. مبدأ تاریخ سلوکیان در سوریه از این تاریخ
است و در بابل از مارس - آوریل (اول نisan) سال ۳۱۱ ق. م. این
مبدأ تاریخ در آسیای مقدم بسیار رایج بوده و در گاهنامه‌های رسمی

- طی چندین قرن وجود داشته است.
- ۱۰ پلوتارک. «اسکندر» ص. ۶۲؛ استرابون XV، ۲، ۹. ذکر این نکته جالب است که سلوکوس به طور کلی پیل را نیروی نظامی مهمی می‌دانست و مخالفان به این سبب او را مورد استهزاء قرار می‌دادند و «الفانتارخس» می‌نامیدند. FHG, I ۳۴۱
- ۱۱ پولین، «استراتاگم»، VII، ۴۰ - ۳۹
- ۱۲ ظاهراً میزان مالیات ارضی در بخشهای مختلف کشور متفاوت بوده است: مثلاً در آسیای صغیر عشر و در خاک یهود ثلث محصول بقولات و نصف محصول میوه را تشکیل می‌داده است (کتاب اول مکاویان X، ۳۰ - ۲۹). ابیکرمان (مؤسسات سلوکیان Les institutions des Séleucides ص ۱۷۹) این را نتیجه وضع خاصی می‌داند که به دلیل مجازات پس از عصیان زمان مکاویان در سرزمین یهود پدید آمد. م. ای. راستاوتسوف مخالف این نظر است. M. Rostovtseff, SEHW, 1 - ۳۶۸
- ۱۳ مورخان غرب اینان را روستاییان وابسته به زمین فئودالان می‌شمارند. درباره انتقاد این نظر رجوع شود به اثر آ. ب رانویچ «روستاییان وابسته به زمین در آسیای صغیر در زمان نفوذ فرهنگ یونان». BAN. ۱۹۴۷ شماره ۲. ص ۴۰ - ۲۸.
- ۱۴ در نامه آنطیوکوس سوم که یوسیف فلاوی نقل کرده است وجود مالیات سرانه در قلمرو دولت سلوکیان در مورد اورشلیم تصدیق گشته ولی نمی‌توان از روی اطمینان گفت که مالیات مزبور در سراسر آن کشور گرفته می‌شده است. اینکه مالیات سرانه در «اقتصاد Economica» که به دروغ به ارسطو نسبت داده شده (Pa. Arist., II) ذکر شده است به سود فرض اخیر است. تاریخ دقیق تألیف کتاب اخیرالذکر معلوم نیست. فقط مسلم می‌باشد که مؤلف از منابع قبل از قرن چهارم پیش از میلاد استفاده کرده است.
- ۱۵ ظاهراً سپاه آنطیوکوس عظیم بود زیرا که به نقطه‌ای دور و خطرناک لشکر کشیده بود. ولی ژوستین (XII, 5, 7) بی‌شک در ذکر عده

سپاه وی مبالغه کرده است. آ. گوتشمید نیز به دنبال او رفته ولی محققان معاصر از قبیل ن. دیبویز در صحت این عدد تردید دارند (۱۰۰ هزار پیاده و ۲۰ هزار سوار).

۱۶ در دوران پارتها پادشاهی علیمائید (عیلامیان) سرزمین محقری را در جنوب شرقی خوزستان اشغال می کرده است. سوزیان، (شوش) جزو قلمرو پادشاهی مزبور نبوده و ساتراپ نشین جداگانه پارتی را تشکیل می داده اند.

۱۷ و. و. تارن هلیوکل را پدر اوکراتید و لائودیکا را شاهزاده خانم سلوکی می داند. آ. گوتشمید نظر مخالفی دارد.

۱۸ ولی از مذاکرات لوکولوس و فرهاد سوم پس از جنگ تیگراناکرت چنین برمی آید که موافقت حاصل شده بود.

۱۹ هرتسفلد، «پایکولی»، ۶۶.

۲۰ اصلاحی که گوتشمید پیشنهاد کرده است تا در متن پمپه تروگ (XII) به عمل آید و از آن چنین مستفاد شود که شخصی بنام «ارتبان» (JJ) بعد از مهرداد دوم آمده است - این اصلاح را جمله محققان بعدی رد می کنند ولی سکه شناسان قبول دارند.

۲۱ اصطلاح «ساتراپ» ظاهراً بیشتر در نواحی جنوبی و «نخوادار» در بخشهای شمالی (پارتی زبان) متداول بوده است. اصطلاح «نخار» که به معنی «رئیس ناحیه یا ایالت» است، در ارمنستان باستانی از این کلمه ریشه می گیرد.

۲۲ گشودن رمز اسناد بایگانی پارتی نسا معلوم کرد که این شغل و اصطلاح mrzwpn (مرزوپان) که متأخرتر است، مربوط به دوران پارت بوده است. اسناد مزبور از دیگر بزرگان دولت که در سلسله مراتب اداری مقام داشته اند از قبیل ساتراپ (Xštrp PHT) و دزپت (dyzpty) و هیپارخ یا رئیس استاتما؟ نیز یاد می کنند.

۲۳ ظاهراً آرامگاه دیگر سلاطین اشکانی (شاید نسلهای متأخرتر) در ارپل بوده است، در سال ۲۱۶ - در عهد کاراکالوس - رومیان شهر را متصرف شدند و آرامگاه را ملوث و غارت و خراب کردند.

- ۲۴ اما بعد از تصرف شهر توسط رومیان (و به زبان لاتینی).
- ۲۵ مثلاً در دورا - اوروپوس این شغل در مدت حیات چندین نسل در دست افراد خاندان لیسیان بود که از اعیان و متنفذان شهر بوده‌اند. خانه این خاندان که مانند اکثر خانه‌های دورا - اوروپوس در عهد پارتیان ساخته شده و از نوع کاخ می‌باشد بهتر از خانه‌های دیگر محفوظ مانده است.
- ۲۶ آ. گ. پریخانیان، درباره بنده‌داری و زمینداری در ایران زمان پارتیان (B. A. N, 1952, N4, ۱۳ - ۲۷). مطالب مربوط به بردگان از قانون نامه ساسانی اخذ شده و احتمالاً وضع زمان متأخرتری را وصف می‌کند.
- ۲۷ منابع باستانی (پلوتارک، «کراسوس»، ۲۴، VI, 13, 2 OFOS) از «آهن کذایی مرغیان» سخن می‌گویند. در تألیفات غربی این عقیده رایج است که «آهن مرغیان» از پارت نبوده بلکه چینی بوده است و وجه تسمیه آهن مزبور آن است که مرو (مرغیانه) مرکز مهم بازرگانی ترانزیتی بوده و «آهن مرغیانه» از آن طریق به دست غریبان می‌رسیده است.
- ۲۸ خبر پلوتارک (لوکولوس، ۳۰، ۵ - ۱) و برخی از دیگر مؤلفان دایر بر این که «در آغاز سال ۶۸ ق. م. تحت فرماندهی سورناتیوس مقدمات لشکرکشی علیه پارتیان فراهم می‌شده و در نتیجه عصیان جنود (لژیونها) که از حرکت امتناع ورزیده بودند، مختل گشته بوده» مورد تردید بسیاری از مورخان است.
- ۲۹ پلوتارک و کاسیوس دیون می‌گویند که قبل از آغاز لشکرکشی، سفیران پارت وارد شدند و خواستند اطلاع حاصل کنند که آیا لشکرکشی رومیان یک اقدام شخصی کراسوس است و یا به فرمان دولت روم صورت گرفته است. سفیران گفتند که در صورت اول نظر به کهنلت کراسوس حاضرند به وی کاری نداشته باشند تا برود ولی در صورت دوم پارتیان با کمال بیرحمی عمل خواهند کرد. کراسوس پاسخ داد که موضوع را در سلوکیه برای پادشاه روشن خواهد کرد،

آنگاه سفیر کف دست خود را به اونشان داده گفت: «اگر در اینجا موی بروید تو هم سلوکیه را خواهی دید» (کاسیون دیون، XL، ۱۶؛ پلوتارک، «کراسوس»، ۱۷ - ۱۸).

۳۰ س. پ. تولستوف گمان می‌کند که کاتافرا کتاریان، در آسیای میانه بمثابه سلاح و آلت فعل صحرائشینان ظهور کردند تا با لشکریان زراعت پیشگان ثابت مکان و اسکان یافته مبارزه کنند.

۳۱ داستان نمایش را موثق می‌دانند. ولی تارن معتقد است که سراسر این داستان را پلوتارک جعل کرده است (کراسوس، ۲۳) و می‌گوید که نمایش تراژدی باستانی در دربار پادشاه شرقی امری محال بوده است.

۳۲ ونتیدیوس موافقتنامه‌ای با آنطیوکوس پادشاه کومماگن منعقد ساخت که آنطیوکوس مستقل شود ولی به شرطی که ۱۰۰۰ تالانت خراج بپردازد. آنطونیوس قصد داشت که آنطیوکوس را کاملاً مطیع خویش سازد. آنطونیوس، ونتیدیوس را بر کنار و آنطیوکوس را در ساموسات محاصره کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت و بالاچار به اخذ ۳۰۰ تالانت قناعت کرد (پلوتارک - آنطونیوس، ۳۴).

۳۳ نخستین کسی که درباره رابطه «گرمی» با چینیان سخن گفت آ. گوتشمید بود. تارن به طور کلی با وی موافق است و فکر او را گرفته و بسط داده است.

۳۴ ن. دیب ویز عقیده دارد که «موزا» احتمالاً جاسوس رومی بوده و شاید اصرار وی که فرهاد چهارم فرزندان ارشد خود را به روم بفرستد فقط به سبب تمایل او به پادشاهی پسر خویش نبوده است. کاسیوس دیون (V، ۱۰، ۲۰)؛ ولی پطرکولوس (II، ۱۰۱، ۱). شخص اخیر چنانکه می‌دانیم بسمت سخنگوی گای در لشکرکشی شرکت جست.

۳۵ در نقش برجسته بیستون در این باره کتیبه‌ای وجود دارد. راولینسون کلمه مرموز «گئوپتروس» را «فرزند گئو» ترجمه کرده و این صحیح است.

۳۶ بر اثر بیماری مرد - تاسیت «سالنامه‌ها» (XII، ۱۴، ۷)؛ در نتیجه توطئه‌ای هلاک می‌شود - یوسف فلاوی «آثار باستانی یهود» (XX، ۷۴). روایت یوسیف فلاوی را مک داول قبول کرده است. (مک داول، «سکه‌های سلوکیان»... ص ۱۹۱)

۳۷ هر دو داستانی که درباره لشکرکشیهای کوربولون در دست است (تاسیت «سالنامه‌ها» XV و کاسیوس دیون، VXII) از یک مأخذ یعنی یادداشتهای خود کوربولون نقل شده و یادداشتهای مزبور معتبر نیست زیرا وی خواسته است عملیات خویش را به بهترین وجهی جلوه دهد. گوتشمید در این باره در اثر سابق الذکر (ص ۱۳۱) مطالب جالبی نوشته است. در اثر یاد شده دیب‌ویز و همچنین در تألیف ا. و. کودریاوتسوف تحت عنوان «سیاست روم در ارمنستان و پارت در نیمه اول حکومت نرون» و غیره درباره این لشکرکشی مطالب فراوان وجود دارد.

۳۸ آ. گوتشمید علت تأخیر کوربولون را سوء نیت میدانند (صفحه ۱۳۲). لازم است متذکر شویم که ناکامیهای پگیوس در ارمنستان بیشتر بدان سبب بوده است که نیروهای اصلی پارتیان در برابر او قرار داشته‌اند و عده لشکریان او کافی نبوده است. البته او خود نیز سردار شایسته‌ای نبود.

۳۹ حفريات سلوکیه بردجله توسط هیئت مرکب از نمایندگان دانشگاه میشیگان و موزه هنری تولدو (امریکای شمالی) تحت نظر ا. واترمان انجام گرفت.

۴۰ س. پ. تولستوف، «خوارزم باستانی» چاپ مسکو، ۱۹۴۸.

۴۱ درباره معماری پارتی شهر نسا رجوع شود به گ. آ. پوگاچنکوا «آثار معماری شهر نسا» - «کارهای هیئت مختلط باستانشناسی جنوب ترکمنستان» I عشق آباد، ۱۹۴۹. ص ۲۵۹ - ۲۰۱.

۴۲ هم از او، «معبد آرامگاه در نسای عهد پارتیان». نیز رجوع شود به نوشته‌های م. ا. ماسون، «کارهای هیئت باستانشناسی...»، ص ۶۰، ۶۴.

- ۴۳ گ. آ. پوگاچنکوا، «دژهای پارتی در ترکمنستان جنوبی»، مجله VDi، ۱۹۵۲، شماره ۲، ص ۲۲۵ - ۲۱۵.
- ۴۴ هم از او، «معبد و آرامگاه در نسای عهد پارتیان»، ص ۱۶۷ - ۱۵۹.
- ۴۵ م. ماسون، گ. آ. پوگاچنکوا. «نقش مهرهای پارتی مکشوف در نسای باستانی»، همانجا، ص ۱۷۳ - ۱۶۹؛ م. م. دیاکونوف، «مهر نوشته‌های پارتی مکشوف در نسای باستانی» مجله VDi، ۱۹۵۴، شماره ۴، ص ۱۷۳ - ۱۶۹؛
- ۴۶ - H. Olsen, «Ancient Seals from the metropolitan museum - The Art Bulletin. XIII 1931. N. Debevoise, Parthian Seals S. P A.I, pp 471 - 474
- ۴۷ - E. Hersfeld. «the Hoard of the Kàren Pahlavs» - Burlington Magazine 52, 1927 - 1928. p. 21 sq.

Let $f: \mathbb{R}^n \rightarrow \mathbb{R}^m$ be a function. Then f is called a linear map if it satisfies the following two properties:

- 1. $f(x + y) = f(x) + f(y)$ for all $x, y \in \mathbb{R}^n$.
- 2. $f(ax) = af(x)$ for all $x \in \mathbb{R}^n$ and $a \in \mathbb{R}$.

Let $f: \mathbb{R}^n \rightarrow \mathbb{R}^m$ be a linear map. Then f can be represented by a matrix $A \in \mathbb{R}^{m \times n}$ such that $f(x) = Ax$ for all $x \in \mathbb{R}^n$. The matrix A is called the matrix representation of f .

فهرست اعلام

- آرامی، ۸۶، ۹۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 آرتاشات، ۱۱۱
 آرتاشس، ۷۶
 آرتاکسی، ۷۶، ۱۱۹، ۱۲۰
 آرتاکسیا، ۶۰
 آرتاوازد، ۷۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۵۲
 آرتاوازد دوم، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۹
 آرتباز، ۱۳۱
 آرتسو، ۱۵۵
 آرتمیدا، ۱۵۵، ۱۶۰
 آرخونتها، ۸۷
 آرساموساتا، ۴۹
 آرشاک، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۷۴، ۷۹، ۹۵
 آریوبرزن، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۳
 آز، ۱۲۴
 آزادگان، ۹۸
 آزوف، ۱۳۶
 آساآک، ۵۷
 آستاون، ۵۷
 آسمونیان، ۱۰۳
 آسیا، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۴۴، ۶۰، ۶۶، ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۱۰۳، ۱۵۱
 آبگار، ۱۰۷، ۱۰۸
 آبل رموز، ۷۱
 آبهای گوندیسی، ۹۵
 آپاسیاکان، ۵۸
 آپولون، ۱۵۵
 آبیان، ۲۸
 آتال، ۴۵
 آتال اول، ۴۶
 آتالیان، ۷۷
 آتالیدیان، ۴۳
 آتروپات، ۱۷، ۱۸
 آتروپاتن، ۴۷، ۶۱، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۶
 آتش آناهیتا، ۱۵۶
 آتنی، ۱۰
 آتورپاتکان، ۱۸
 آثار باستانی یهود، ۱۳۱، ۱۷۳
 آثار متقدم بودایی، ۱۶۰
 آخیا، ۴۶، ۴۷، ۴۹
 آدریان، ۱۴۱
 آدیابنه، ۹۹، ۱۳۴، ۱۴۷
 آراخوسیان، ۷۰
 آراخوسیه، ۱۲، ۶۸، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۰

آسیان، ۷۰، ۷۱	۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳
آسیای صغیر، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵
۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۳	۶۸، ۶۹، ۷۶، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۶۳
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲	۱۷۰، ۱۷۳
۵۳، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۹۶، ۱۰۰	آنطیوکوس اول، ۴۳
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵	آنطیوکوس چهارم، ۵۵، ۶۰، ۶۱
۱۱۹، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۰	۶۹، ۷۶
آسیای مقدم، ۹، ۴۰، ۸۸، ۹۹، ۱۵۱	آنطیوکوس دوم، ۳۷، ۴۳، ۶۷
۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۹	آنطیوکوس سوم، ۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹
آسیای میانه، ۱۱، ۱۵، ۴۴، ۵۶، ۶۳	۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۸
۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵	۱۵۶، ۱۷۰
۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳	آنطیوکوس هشتم، ۷۶
آشور، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۲	آنطیوکوس هفتم، ۶۴، ۶۵، ۷۳
آشوکا، ۵۱	آیزن، ۹۴
آفرونی، ۱۰۲	ایبورد، ۵۹
آفلاد، ۱۵۵	اپارخی، ۲۸
آگافوکل، ۲۶	اپارخیا، ۲۸، ۸۲
آگاوا، ۱۱۱	اپورک تیکن، ۵۹
آگورا، ۳۶	اپیستات، ۳۵، ۸۶
آلانها، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۶	اترک، ۵۷
آلبانی، ۱۰۳	اریاز، ۷۷
آلبانیان، ۱۰۲	اریل، ۱۰۲، ۱۷۱
آلکت، ۱۸	ارد دوم، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
آناهیتا، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰	ارد سوم، ۱۲۸
آنتوان و شید یوس باس ۱۱۵	اردشیر دوم، ۱۵۵
آنتونین پی، ۱۴۱، ۱۴۲	اردشیر دوم، ۱۵۵
آنتی پاتر، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹	اردواز، ۱۳۱
آنتیگون، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵	اردواز، ۱۳۱
۲۶، ۲۷، ۱۶۹	اردوان، ۵۹، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۶، ۱۲۸
آنتیگون گونات، ۲۶، ۲۷	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۴
آندروگار، ۵۷، ۵۸	۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۴
آنسی، ۹۵	اردوان پنجم، ۱۴۴، ۱۶۴
آنطیوکوس، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۳، ۴۵	اردوان چهارم، ۱۳۶

- اردوان دوم، ۶۶، ۷۴
 اردوان سوم، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۸
 ارشاکي، ۹۷، ۱۲۸، ۱۳۰
 ارشاکيان، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۵، ۸۱
 ۸۴، ۱۴۰، ۱۵۲
 ارکاپت، ۸۸، ۹۱
 ارمن، ۱۱۱
 ارمنستان، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲
 ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۴
 ارمنستان بزرگ، ۶۱، ۱۰۱
 ارمني، ۱۰۰، ۱۱۱
 ارمنيان، ۱۰۱، ۱۱۹
 اروپا، ۱۳، ۱۸، ۲۶، ۵۳
 اروپايي، ۱۳، ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۱۵۴
 ازميز، ۳۶، ۳۷، ۴۵
 ازه، ۲۴، ۴۵
 اسپاليريس، ۱۲۴
 اسپانيا، ۱۲۰
 استاتما، ۲۸، ۲۹، ۸۲، ۱۷۱
 استخر، ۶۱، ۹۵، ۱۵۶
 استرابون، ۷۰، ۱۷۰
 استراتگ، ۲۸، ۲۹، ۸۳، ۸۶
 اسکندر، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۱، ۱۴۹، ۱۷۰
 اسکندر مقدوني، ۵۶، ۶۶، ۱۵۷، ۱۵۸
 اسکندريه، ۱۱، ۱۲، ۵۶
 اسکيت، ۷۰، ۱۲۰
 اسکيتها، ۷۳
 اسلام، ۳، ۸۴
 اسناد ميخي، ۷۸
 اسودوا، ۱۲۵
 اشک، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۷۹، ۱۴۰
 اشکانيان، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۵، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲
 اصفهان، ۱۹، ۶۱
 افغانستان، ۱۶۰
 اقوام آسيا، ۱۵۱
 اقوام آسيای مقدم، ۱۵۱
 اقوام آسيای ميانه، ۷۱
 اقوام ايران، ۱۲۵
 اقوام شرقي، ۱۴۹
 اقوام قفقاز، ۱۴، ۱۰۲
 اقيانوس هند، ۱۵
 اکباتان، ۴۹، ۷۹
 اکتاويوس، ۱۱۹
 اکس، ۵۰، ۵۶، ۱۴۶
 اکسيارت، ۱۶
 اکونوم، ۲۹
 الباء، ۳۹
 البوا، ۹۶، ۱۶۶
 الهاودوني، ۱۰۷
 الهه، ۴۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶
 انشهریک، ۹۰، ۹۱
 انطاكيه، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۸
 انطاكيه، ۲۹، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۸

- انطاکیه (برزرد اورونت -
نهر العاصی)، ۲۷
انطاکیه پارس، ۳۳
اوتید، ۵۰، ۷۰
اوتیدم، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۶۸
او - دی، ۷۱
اورامان، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۵۲،
۱۵۳
اورشلیم، ۳۹، ۱۰۷، ۱۷۰
اوزگت، ۴۵
اورمزد، ۱۵۵، ۱۵۶
اوروک، ۳۹، ۶۲
اورپیید، ۱۱۱، ۱۵۲
اوزیری، ۹۴
اوستا، ۱۵۷، ۱۵۸
اوستروئنه، ۱۴۷
اوکراتید، ۶۹، ۷۰، ۱۷۱
اوله، ۱۲، ۳۴
اومن، ۱۹، ۲۰، ۴۳، ۴۶، ۱۶۹
اویپوس استاتیان، ۱۱۷
اویدیوس کاسیوس، ۱۴۲، ۱۴۳
اهریمن، ۱۵۶
ایبری، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶
ایبریان، ۱۰۲، ۱۳۲
ایتالیا، ۵۲، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۴۱
ایران، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵،
۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۴۴، ۵۵،
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۵،
۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴،
۹۵، ۹۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳،
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷،
۱۶۹، ۱۷۲
- ایرانی، ۳، ۳۳، ۴۹، ۸۱، ۸۶، ۹۸،
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷
ایرانیان، ۱۵۵
ایسیدور خازاکسی، ۸۲، ۸۴، ۱۶۰
ایلیر، ۵۲
بابل، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰،
۲۱، ۲۵، ۲۹، ۳۹، ۴۶، ۶۰، ۶۲، ۷۴،
۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲،
۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۹
بابلیان، ۸۹
باختر، ۵، ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۴۴، ۴۹،
۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹،
۷۱، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۰،
۱۶۹
باختریان، ۵۰، ۷۰
باقر، ۸۴
باکاسیس، ۶۲
باکانتها، ۱۱۱، ۱۵۲
بای سیری، ۸۲
بربر، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۵
برزاقرن، ۱۱۴
برنیکا، ۴۴، ۴۵
بروتوس، ۱۱۴
بروندیزی، ۱۰۵
بطلمیوس اول، ۲۵، ۲۶
بطلمیوس چهارم، ۴۸
بطلمیوس دوم، ۲۶، ۲۷، ۴۳
بطلمیوس سوم، ۴۵
بطلمیوس کراون، ۲۶
بطلمیوس یازدهم، ۱۰۴
بطلمیوسیان، ۴۷، ۴۸
بطلمیوسیه، ۴۸

- بغاز داردانل، ۲۶
 بلاش، ۸۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۴
 بلاش اول، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۷
 بلاش پنجم، ۱۴۴
 بلاش چهارم، ۱۴۳، ۱۴۴
 بلاش دوم، ۱۴۱
 بلاش سوم، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۷
 بلخ، ۵۰، ۶۸
 بندک، ۹۰
 بودا، ۵۱، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۶۰
 بیلوس، ۳۶
 بیزانتی، ۱۶۵
 بیستون، ۷۸، ۱۶۴، ۱۷۳
 بین‌النهرین، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۴۹، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۹
 ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷
 پادشاه بزرگ هندوستان، ۱۳۰
 پادشاه هند، ۲۳
 پاراپوتامی، ۸۳
 پارتاکن، ۱۵، ۱۹
 پارتاماسیر، ۱۳۹
 پارتامس‌پت، ۱۴۰، ۱۴۱
 پارتها، ۵، ۲۹، ۳۲، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۱
 پارتهای اسکان یافته، ۵۸
 پارس، ۱۵، ۳۳، ۴۷، ۶۱، ۸۱، ۸۲
 ۱۳۱، ۱۴۵
 پارسی، ۹، ۱۰، ۳۲
 پارسیان، ۱۳، ۲۸
 پارسی میانه، ۱۵۳، ۱۵۴
 پاسیان، ۷۰، ۷۱
 پاکور، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۶
 پاکور دوم، ۱۳۶، ۱۳۹
 پالمیر، ۸۶
 پالیگا، ۹۱
 پتبریک، ۹۴
 پخرکپات، ۸۳
 پردیکا، ۱۶، ۱۷، ۱۸
 پرگام، ۴۳، ۴۶، ۱۰۳، ۱۵۱
 پرگام، ۴۳، ۴۶، ۱۰۳، ۱۵۱
 پرینان، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۸۰، ۸۸
 پرین، ۴۵
 پستینوس تیگر، ۱۴۴
 پسی‌نونت، ۳۹
 پسلوتارک، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۷۳
 پلین، ۹۵
 پمپه، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۷۱
 پنتیوس، ۱۱۱
 پنجاب، ۶۸، ۱۲۵، ۱۶۲
 پوبلیوس کراسوس، ۱۰۶، ۱۰۹
 پولی‌پرخون، ۱۹

- پولیتوما، ۳۹
 پولیورکت، ۲۴، ۲۰
 پومپه تروگ، ۱۷۱، ۷۰
 پونت، ۲۶، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۷۷، ۷۹، ۱۰۳
 پی تیاخش، ۸۸، ۸۳
 پیفون، ۱۷، ۱۹، ۲۰
 پیه‌ریا، ۴۸، ۴۹
 تئوس، ۴۳
 تارن، و.و. ۲۸، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳
 تاریخ هخامنشیان، ۸۱
 تاریخ، ۶۸
 تاسیت، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۴
 تالارگرد، ۱۶۱
 تالار مکشوف، ۱۶۱
 تاوروس، ۲۴، ۴۵، ۴۶
 تخاران، ۷۰، ۷۱، ۷۳
 تخت سلیمان، ۱۱۷
 تراژان، ۹۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵
 تراکیه، ۲۰
 ترکستان چین، ۹۶، ۱۵۳
 ترکمنستان جنوبی، ۱۶۰، ۱۷۴
 ترموفیل، ۵۲
 تروثاد، ۳۷
 ترور، ک.و. ۶۸، ۷۱، ۱۶۰
 تروکمایان، ۲۷
 تری پارادیس، ۱۷، ۱۸
 تریومویرا، ۱۰۵
 تصاویر برجسته، ۱۶۴
 تکتوساگان، ۲۷
 تکسیل، ۱۶۲
 تلی، ۵۰
 تنگ سروک، ۱۶۴
 تویس توآگان، ۲۷
 تبیر، ۱۲۷، ۱۲۸
 تیتوس، ۱۳۶
 تیراندازان، ۹۷
 تیرداد، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 تیرداد (برادر بلاش اول)، ۱۳۳، ۱۳۵
 تیرداد دوم، ۱۲۴
 تیرداد سوم، ۱۲۹، ۱۳۰
 تیگران، ۷۹، ۸۰
 تیگران‌ات، ۱۳۴
 تیگران ارمنی، ۱۰۰
 تیگران اصغر، ۱۰۱، ۱۰۲
 تیگران (برادر آرتاکسی)، ۱۲۰
 تیگران دوم، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷
 تیگران سوم، ۱۲۷
 تیلیوس، ۱۲۹
 تیمارخ، ۶۱
 جاده ابریشم، ۹۶
 جاده شمالی، ۹۶
 جاده کنار فرات، ۹۶
 جبال قفقاز، ۱۲۹
 جلام، ۱۲۳
 جلیله، ۱۱۴
 جند، ۱۰۶، ۱۱۷
 جندود، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
 جیحون، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۷۵، ۱۲۵

- چاندراگوپتا، ۲۳
 چوآن تسیان، ۹۵، ۷۱
 چین، ۱۵۳، ۹۶، ۹۵، ۷۱
 چینی، ۱۷۲، ۱۰۶، ۹۵، ۷۵، ۷۱، ۶۶
 چینیان، ۱۷۳، ۱۲۴
 حران، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۰۹
 حزب «شهری»، ۸۷
 حکام پونتی، ۲۶
 حکمت رواقیون، ۱۵۹
 خابور، ۹۵
 خاترا، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۴۱
 خارا کس، ۱۴۶
 خارا کنها، ۷۴
 خرئوفیلاکیا، ۹۳، ۲۹
 خرئوفیلاکیا، ۹۳، ۲۹
 خراکن، ۶۱
 خرما تیستریا، ۹۳
 خسرو، ۱۴۰
 خشرپاون، ۸۲
 خط پهلوی، ۱۵۴
 خط سیر و مسالک، ۸۲
 خط میخی، ۱۵۴، ۷۴
 خلیج فارس، ۱۵، ۳۴، ۵۱، ۶۱، ۹۶، ۱۴۶، ۱۴۰
 خوارزم، ۷۲
 خوارزم باستانی، ۱۷۴، ۱۶۰
 خوجه، ۱۶۴
 خوره، ۱۶۰
 خوزستان، ۱۹، ۳۳، ۶۳، ۹۴، ۱۳۲، ۱۷۱
 خویشکا، ۱۲۵
 خوینۀ مذهبی، ۱۵۸
 داریوش، ۱۵۷، ۱۶۹
 داک، ۱۳۹
 دانوب، ۱۴۲
 داه، ۱۵۵، ۹۷، ۵۶
 دجله، ۱۲، ۲۵، ۲۹، ۴۰، ۴۵، ۵۱
 ۶۱، ۶۲، ۹۷، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۷
 ۱۶۰، ۱۷۴
 دراخم، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۶۹
 درنگیانه، ۶۸، ۶۶
 درهم، ۱۱، ۹۱، ۱۲۰، ۱۳۳
 دریای خزر، ۱۴، ۴۹، ۵۶
 دریای سیاه، ۹۷، ۱۶۶
 دریای متوسط، ۹، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۹
 دزیت، ۹۴، ۱۷۱
 دستجات امدادی، ۱۱۹
 دستجات سبک اسلحه، ۹۸
 دستکرت، ۹۰
 دمتری، ۲۵، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۱
 دمتری اول، ۶۸
 دمتری پولیورکت، ۲۴
 دمتری دوم، ۶۴، ۷۰
 دمتری سوم، ۷۶، ۷۸
 دمشق، ۲۴
 دمودام، ۵۱، ۵۶
 دورا - اورپوس، ۳۲، ۸۳، ۱۶۲
 دورا (قلعه)، ۴۸
 دولتهای هلنی، ۱۴۹
 دول یونانی، ۱۴۹
 دومیسوس کوریولون، ۱۳۳
 دیادوخ، ۱۲
 دیادوخ خان، ۲۵

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶	دیب‌ویز، ۱۱۳، ۱۷۱، ۱۷۴
۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴	دینار رومی، ۹۷
۱۴۵، ۱۷۱، ۱۷۲	دینکرت، ۱۵۷
ریخت هوفن، ۷۱	دیوتار، ۱۰۳
زئوس، ۱۵۵	دیودوت، ۴۴، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۶۸
زاماسپ، ۹۴، ۹۵	دیودور سیسیلی، ۸۹، ۱۶۹
زبان عمومی، ۱۵۳	دیولافوآ، ۱۶۰
زراتوشترا، ۱۵۶	رادامیست، ۱۳۳
زرتشت، ۱۵۷، ۱۵۸	راستروتسوف، م.ای. ۴۲، ۸۸
زرتشتی، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۲	رافیا، ۴۲، ۴۸
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	رانده، ۷۱، ۱۰۲، ۱۲۸
زرتشتیگری، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۵۸	روح خدایی، ۱۵۷
زروان، ۱۵۶، ۱۵۷	روس، ۲۴، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۵، ۴۶
زروانیزم، ۱۵۶	۶۰، ۶۸
زمان بیکران، ۱۵۶	روکسانا، ۱۶
زنون پونتی، ۱۲۸	روم، ۵، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۷۸، ۸۰، ۹۷
زوگما، ۱۰۸	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
ژوستین، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
۱۰۴، ۱۷۰	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
ژول سزار، ۱۱۳	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
ساتراپ پارینا، ۵۷	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
ساتراپ ماد، ۱۹، ۶۱	۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
ساتراپ نشینهای آسیای صغیر، ۲۹	۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
ساتراپ نشینهای ایران، ۲۳	رومانی، ۱۳۹
ساتراپ نشینهای پارت، ۸۲	رومی، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
ساتراپ نشینهای سلوکیان، ۸۲	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴
ساتراپ نشینهای سوریه، ۲۹	۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶
ساتراپ نشینهای شرقی، ۱۷، ۲۰	۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۷۳
۲۶، ۵۷، ۶۱	رومیان، ۵۲، ۵۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
ساتراپ نشینهای شمال شرقی، ۲۳	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
ساتراپ نشینهای علیا، ۱۵، ۱۷، ۴۶	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
ساتراپ نشینهای هندی، ۲۳	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
ساتراپهای ماد، ۴۷	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

- سارد، ۲۹
 سازمان دولتی، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۱۴۵، ۱۵۱
 ساسانی، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
 ساسانیان، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۷
 ساگدودوناک، ۶۱
 سالنامه‌ها، ۱۳۱، ۱۷۳، ۱۷۴
 ساله، ۶۹
 سالیوستیوس، ۹۹
 سامی، ۳، ۷۵، ۸۶، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 سامیان، ۱۵۵
 سانتور، ۱۶۶
 سپتیموس سور، ۱۴۴
 سرزمین گل، ۱۰۵
 سرزمین یهود، ۶۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۷۰
 سریانی، ۸۶، ۱۵۴
 سزینوس پت، ۱۳۵، ۱۳۶
 سغد، ۱۲۳
 سغدیان، ۷۰
 سفالینه ملون، ۱۶۰
 سکاراٹوکان، ۷۰، ۷۱
 سکایان، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴
 سکایی، ۱۲۴، ۱۲۵
 سکستان، ۶۶، ۸۱، ۱۱۶، ۱۲۳
 ۱۲۵، ۱۲۴
 سکستانی، ۱۳۰
 سکستیل، ۱۰۰
 سکه، ۱۰، ۳۷، ۴۰، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۷
 ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱
- ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۳
 سلا، ۱۶۲
 سلطان آباد، ۱۶۰
 سلطنت‌های یونانی، ۸۸
 سلوکوس، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۷۰
 سلوکوس، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۳، ۴۶، ۵۸، ۶۵، ۱۷۰
 سلوکوس اول، ۲۹، ۳۴، ۴۰، ۵۱، ۵۶
 سلوکوس چهارم، ۵۵، ۶۰
 سلوکوس دوم، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷
 سلوکوس سوم، ۴۶
 سلوکیه، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴
 سنای روم، ۱۱۰
 سواران، ۱۶، ۴۱، ۵۸، ۸۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۶
 سوان، ۷۶
 سویخاگاسنا، ۵۱
 سورن، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴
 سورن، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴
 سوریه، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۷۶، ۷۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳

- ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹
 سوزیان، ۱۲، ۱۹، ۳۳، ۶۳، ۹۴،
 ۱۳۲، ۱۷۱
 سوزیان، ۱۲، ۱۹، ۳۳، ۶۳، ۹۴،
 ۱۳۲، ۱۷۱
 سوسی بی، ۴۸
 سوفنا، ۶۱
 سولا، ۷۷
 سیبری، ۶۸
 سیحون، ۵۶، ۶۶
 سیدون، ۲۵، ۳۶
 سیرینکا، ۴۹
 سیروس بیبولوس، ۱۱۲
 سیستان، ۱۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۱۶۵
 سیسرون، ۱۱۲
 سیلک، ۱۰۶
 سیم سپران، ۱۹، ۲۰، ۱۶۹
 سیناتروک، ۷۹، ۸۰، ۱۴۱
 سیناتروک دوم، ۱۴۰
 سیناکا، ۱۱۰
 شاپور اول، ۱۴۳
 شاپور دوم، ۱۵۷
 شامی، ۱۶۳
 شرح مسالک و منازل، ۹۶
 شورای بزرگان خاندان، ۸۱
 شورای «کاهنان - مغان»، ۸۱
 شوش، ۱۲، ۱۹، ۳۴، ۸۶، ۸۷، ۹۴،
 ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱
 شیز، ۶۵، ۱۵۶
 صحاری کرانه خزر، ۱۳۶
 صحرانشینان، ۵۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰،
 ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۱۶۶، ۱۷۳
 صحرانشینان، ۵۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰،
 ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۱۶۶، ۱۷۳
 صحرانشینان آسیای میانه، ۶۳، ۶۵،
 ۷۰
 صحرانشینان شرق ایران، ۱۲۸
 صور، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۸،
 ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸،
 ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۶۳، ۶۵،
 ۷۷، ۸۴، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴،
 ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳،
 ۱۶۷، ۱۷۲
 طپوری، ۱۵
 طمبرک، ۴۹
 طیسفون، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴
 عرب، ۸۳، ۱۰۷
 عربستان، ۱۵، ۵۱
 عربی، ۸۴
 عشق آباد، ۸۴، ۱۷۴
 علیمائید، ۳۳، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۸۱
 ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱
 عهد برده داری، ۱۴۵
 عیلامیان، ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۸۱، ۱۷۱
 غزه، ۲۰، ۴۸
 فتودالیزم، ۸۸، ۱۵۵
 فاراسمان، ۱۲۹
 فارسال، ۱۱۳
 فالانژ، ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۵۰
 فالانژهای سلوکی، ۵۰
 فوالسپا، ۸۴
 فرات، ۱۸، ۲۱، ۳۲، ۴۹، ۶۰، ۶۱

- ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۹۱، ۹۶،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲
فرا ت علیا، ۴۹
فرانسوی، ۱۵۹
فرانکه، ۷۱
فرهاد، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۸۷، ۱۰۱،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۲۶، ۱۲۷
فرهاد پنجم، ۱۲۶، ۱۲۷
فرهاد چهارم، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴،
۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۷۳
فرهاد دوم، ۶۴، ۶۶
فرهاد سوم، ۸۰، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۷۱
فرهادک، ۱۲۶، ۱۲۷
فرهنگ هلنی، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵
فرهنگ هلنیک، ۱۵۰
فروهشی، ۳، ۱۵۷
فرباپتی، ۶۰
فربجیه، ۱۷، ۳۹
فلات ایران، ۴۴
فلات مرکزی گالاتیه، ۱۰۳
فلسطین، ۴۷، ۴۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴،
۱۱۵
فنیقیه، ۱۰، ۱۳، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۱۱۴
فیلیپ، ۱۶، ۵۲، ۱۱۳
فیلیپ آریدی، ۱۶
فیلیپ پنجم، ۵۲
فیلیپ (جنگ)، ۱۱۳
فیلیپ مقدونی، ۱۶
قارن، ۸۱
قانون اساسی، ۸۷
قبایل عرب، ۸۳
قفقاز، ۱۴، ۱۵، ۷۶، ۱۰۲، ۱۰۳،
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱
قلعه دارا، ۵۹
قم، ۱۱، ۲۸، ۴۲، ۱۶۰
قندهار، ۱۲، ۶۸، ۱۲۳
قنطورسها، ۱۶۶
قوانین حقوقی ساسانیان، ۹۲
کابل، ۵۱، ۹۶، ۱۲۵
کاپادوکیه، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۷۷، ۱۰۲،
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۴
کاتافراکتاران، ۱۰۸
کاجولا کادفیز، ۱۲۵
کاراکالیوس، ۱۴۴
کاساندر، ۲۰، ۲۴
کاسیوس لونگین، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰،
۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
کامناسکیر، ۶۱
کانیشکا، ۱۲۵
کاهنان مغ، ۱۵۶
کتابت پارتی، ۱۵۴
کتب مقدس زرتشتی، ۱۲۶
کراتر، ۱۶، ۵۱
کراسوس، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۱۸، ۱۲۱، ۱۷۲، ۱۷۳
کرتیک سیلان، ۱۲۸
کرمان، ۱۲، ۱۵، ۵۱، ۱۲۸
کلثوپاترا، ۱۱۹
کلثومن، ۱۴
کلاپروت، ۷۱
کلازومنا، ۴۵

گدروسیا، ۱۶، ۲۳	کلر، ۳۱، ۴۱، ۹۵
گرجستان، ۸۳، ۱۰۲	کلنیهای نظامی، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴
گرماتیک، ۱۲۸	۴۱
گرمی، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۳	کلنیهای یونانی، ۱۵۰
گریفونهای بالدار، ۱۶۶	کنگاور، ۱۶۰
گستیا، ۸۷، ۸۸	کوردوئن، ۱۰۱، ۱۰۲
گنج قارنیان، ۱۶۶	کورودیون، ۲۶
گوترز، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۳۲، ۱۶۴	کوسموپولیتیزم، ۱۵۱
گوترزان، ۱۶۴	کوشانیان، ۷۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۲
گو تشمید آ، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۱۱۶	۱۵۹
۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴	کوماننا، ۳۹
گونات، ۲۵، ۲۶، ۲۷	کومماگن، ۷۶، ۱۳۶، ۱۷۳
گوندوفار، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۶۵	کومون ف، ۱۵۷
گیمر، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۹۰	کومی سن، ۵۸
گیندار، ۱۱۵	کونگویار، ۱۶۰
لائودیکیا، ۳۳، ۷۶	کوهستانیان، ۶۰
لائوی واسیلی خوی، ۳۱	کویر نمک، ۴۹
لائوی واسیلی خوی، ۳۱	کویتوس لاین، ۱۱۴
لابانا، ۱۶۱	کیلیکیه، ۱۰، ۱۳، ۳۹، ۱۰۳، ۱۱۲
لامی، ۱۷	۱۱۵، ۱۲۹
لسیلیوس، ۱۱۴	کی نام، ۱۳۲
لوزیوس، ۱۴۰	گابه، ۶۱
لوسیوس ور، ۱۴۲، ۱۴۳	گابینه، ۶۱
لوک، ۱۰۵	گابینیوس، ۱۰۴، ۱۰۶
لوکولوس، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵	گازوفیلاکیا، ۲۹
۱۷۱، ۱۷۲	گالاتها، ۲۷
لیدی، ۹، ۲۶، ۲۹، ۴۳	گالاتی، ۲۷
لی سی ماخ، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶	گالاتیان، ۴۴، ۴۵
مائوری، ۲۳	گالاتیه، ۱۰۳
ماد، ۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۳، ۴۷	گاهنامه رومی، ۱۰۹
۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۸۰	گاهنامه زرتشتی، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۷
۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰	گای، ۱۲۷، ۱۷۳
۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸	گتایران، ۳۰

- ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶
 ماد، ۴، ۱۵، ۱۷ تا ۱۹، ۳۳، ۴۷، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۲ تا ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶
 ماد آتروپاتن، ۴۷، ۶۱، ۸۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۶
 ماد کوچک، ۱۷
 مارک اورل، ۱۴۳
 ماساگت، ۷۱
 ماساگتیان، ۶۶
 ماسون م، ۱۶۰، ۱۷۴
 ماکرین، ۱۴۴
 ماکسیموس، ۱۴۰
 مالیات بر معاملات، ۳۳
 مالیات تاج، ۳۲
 مالیات سرانه، ۳۳، ۱۷۰
 مالیات شاهی، ۳۲، ۹۴
 مالیات عروسی، ۳۲
 مالیات نمک، ۳۲
 مانویت، ۱۵۷
 متحدان سلوکیه، ۳۶
 متون پارتی، ۱۵۳
 متون پارتی مانوی، ۱۵۳
 متون مانوی، ۱۵۴
 مدیترانه، ۹، ۱۴، ۲۵، ۴۳، ۱۲۶
 مرزبان، ۸۱، ۸۲، ۹۴
 مرغیان، ۵۶، ۹۵، ۱۷۲
 مرو، ۷۵، ۹۵، ۱۱۱، ۱۷۲
 مسن، ۸۱، ۱۳۰
 مسوپوتامیا، ۸۴
 مسیح، ۱۵۹
 مسیحیت، ۱۵۹
 مشرقیان، ۱۵۵
 مصر، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۹
 معبد آرمیدا، ۱۶۰
 معبد آناهیتا، ۱۶۰
 معبد اورشلیم، ۱۰۷
 معبد میثره، ۱۶۵
 معبد نسا، ۱۶۳
 معبد هلنی، ۱۶۱
 مغنیسیا، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۷
 مقدونی، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۶، ۶۶، ۸۶، ۱۵۰
 ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷
 مقدونیان، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۱۵۱
 مقدونیه، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۵۲
 مقدونیه قدیم، ۱۳، ۱۸
 مقیمان شوش، ۸۷
 مگاسفن، ۵۱
 ملطیه، ۳۶، ۴۵
 منابع چینی، ۷۱، ۷۵
 مناندر، ۷۰
 موآ، ۱۲۳
 موازن حقوقی هلنی، ۱۵۲
 موزا، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۷۳
 مولون، ۴۷، ۴۹
 مونز، ۱۱۶
 مهرداد اول، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۸۹
 مهرداد چهارم، ۱۴۰
 مهرداد دوم، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰

- ۱۷۱، ۹۷
 مهرداد سوم، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
 میترا، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵
 میثردات پونتی، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲
 ناخوادار، ۸۲
 ناتایا، ۱۵۵، ۱۵۶
 نجد اصلی ایران، ۱۶۲
 نخل و بز، ۱۵۴
 نرون، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
 نسا، ۴۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۸۴، ۸۵، ۸۹
 ۹۳، ۹۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۲ تا ۱۵۷،
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶
 ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵
 نهاوند، ۳۳، ۱۶۶
 نهرالعاصی، ۲۷، ۲۹، ۴۸
 نیکومد چهارم، ۱۰۳
 نیکومد ویفی، ۲۷
 نیکی فور، ۷۴
 وارگوتسیوس، ۱۰۶، ۱۱۰
 ورتراگنه، ۱۵۶
 وردن، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۷
 و سپازین، ۱۳۶
 ولاشگرد، ۸۴
 وللی پاترکول، ۱۱۸
 ولوگزیبا، ۸۴
 ونون، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
 ونون
 ونون دوم، ۱۳۳
 ونون (فرهاد چهارم)، ۱۲۸
 ویس و رامین، ۱۵۴
 ویفینیان، ۴۵
 ویفینیه، ۱۰۳
- ویکاندرس، ۱۵۶
 ویما، ۱۲۵
 هاریال، ۱۰
 هامون، ۷۴، ۱۶۵
 هانیبال، ۵۲
 هخامنشی، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۹، ۱۲۷،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳
 هخامنشیان، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۸۱
 ۸۴، ۹۷، ۱۶۶
 هدیفونت، ۳۴
 هرات، ۱۲، ۱۵، ۵۶، ۶۸، ۱۶۶
 هراکل، ۱۵۶
 هراکلیه، ۵۶
 هرتسفلد، ۷۱
 هرکانه، ۵۸، ۶۳، ۸۱، ۱۲۸، ۱۳۴،
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۸
 هرکانه، ۵۸، ۶۳، ۸۱، ۱۲۸، ۱۳۴،
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۸
 هرکانیان، ۱۳۴
 هرهیان، ۷۰
 هرهیان، ۷۰
 هرهیه، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۵۰، ۵۶، ۶۸،
 ۷۵
 هریرود، ۵۰
 هزوارش، ۱۵۳
 هفتاد دره، ۷۶، ۷۹، ۹۹
 هفت خاندان، ۸۱
 هلنی، ۹، ۳۴، ۴۰، ۸۷، ۱۴۹، ۱۵۱،
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۱۶۹
 هلیوکل، ۶۹، ۱۷۱
 همدان، ۴۹، ۷۹، ۱۵۶
 هند و اسکیت، ۷۵

- هندوان، ۷۰
 هند و پارت، ۷۵
 هندوستان، ۱۵، ۱۶، ۵۱، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۹۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹
 هندوکش، ۵۱، ۶۶، ۷۱
 هندی، ۲۳، ۵۱، ۱۳۰
 هوراس، ۱۲۶
 هیارخی، ۲۸، ۸۲
 هیاسپیست، ۴۱
 هیودام، ۳۳
 هیوسترات، ۱۲۳، ۱۲۴
 هیراک، ۴۵، ۴۶، ۵۷
 هیسپاثوسین، ۶۱، ۷۴
 هیلمند، ۱۲۳
 یادگار زریران، ۱۵۴
 یاکسارت، ۵۶
 یوئه چژی، ۷۱
 یوسیف فلاویوس، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۷۳
- یونان، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۵۲، ۵۶، ۱۱۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۵
 یونانی، ۳، ۵، ۹، ۱۰ تا ۱۴، ۱۶، ۳۴، ۳۶، ۳۸ تا ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۶۲ تا ۶۴، ۶۶ تا ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۱ تا ۸۴، ۸۶، ۹۸، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷ تا ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶ تا ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷
 یونانیان، ۱۵، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۸۴، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۹
 یونانی - باختری، ۶۶
 یهود، ۶۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳



پیاله نقره پارتی، موزه ارمنستان



پیاله نقره مربوط به دوران پارت که قسمتی از آن مطلاست
(از گنجینه قارنجان)



پیکره کوچکی از ابوالهول، مهرداد کرت (نسای قدیم)



جزئیات طلایی زین و برگ اسب (از گنجینه فارنیان)



پیااله نقره پارتی که قسمتی از آن مطلاست، موزه برلین



نقش مهر نگین کارمندان پارتی، مهرداد کورت (نسای قدیم)، قرن اول میلادی (چند برابر اصل بزرگ شده است).



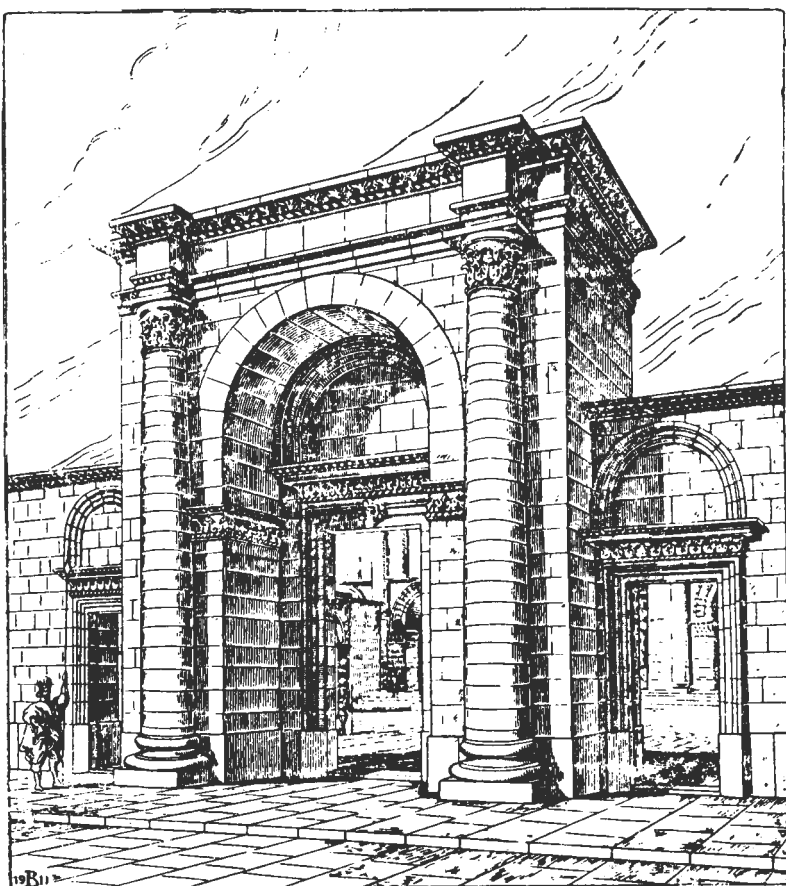
میترا (میترا) در حال شکار، نقاشی دیواری مگدیف در دورا - اردوپوس



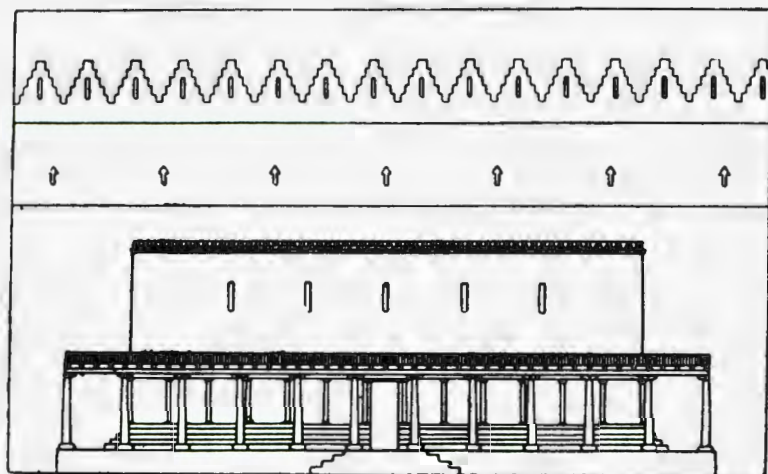
جزئیات ایوان جنوبی کاخ خاترا (الغضرا)



سر به اندازه سر واقعی آدمیان از مفرغ، متعلق به پیکره یکی از بزرگان پارت، پیدا شده در شامی
نزدیک مالمیر



دروازه درخاترا (الخضراء). تصویر از روی قراین موجود کشیده شده است



دژ پارتی «چهل برج» توسط گ. آ. پوگاچنکوا، از روی قراین موجود ترسیم شده است



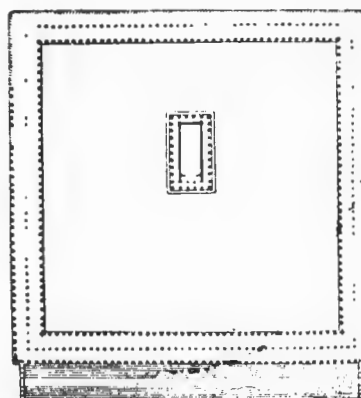
معبد پارتی در نسا، توسط گ. آ. پوگاچنکوا، از روی قراین موجود ترسیم شده است



لوح سنگی مربوط به دوران اردوان پنجم - از شوش

וְלִמְעַד חֲכָמִים אֲנִי כִפֵּי וְוִוִוִו
 עֲחָדִי עֲחָמֵאֵמֶל אֲנִי פִפֵּעַמֶּלֶךְ
 אֲמַחֲפֵעַ עֲחָדִי הָאֵלֶּע אֲנִי פִוִו
 וְנִסֵּס חֲחָדִי הָאֵלֶּע עֲחָמֵאֵמֶל אֲנִי
 הָאֵלֶּע עֲחָדִי הָאֵלֶּע [אֲנִי] אֲנִי הָאֵלֶּע
 כֹּחַ הָאֵלֶּע עֲחָמֵאֵמֶל הָאֵלֶּע
 הָאֵלֶּע עֲחָדִי הָאֵלֶּע אֲנִי וְעֲחָדִי [אֲנִי]

نمونه خط کتیبه‌های پارتی (پهلویک)

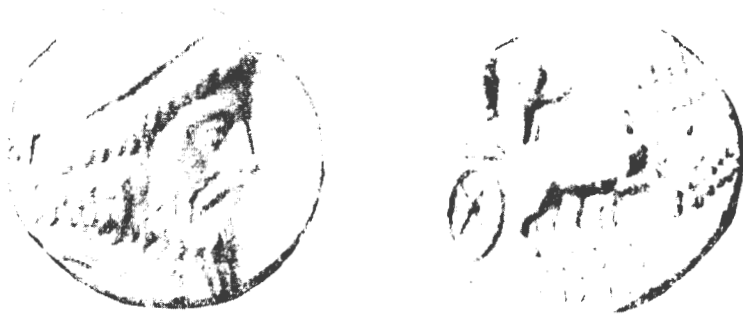


0 5 10

نقشهٔ مسطح معبد آناهیتا - آرتمیدا در کنگاور



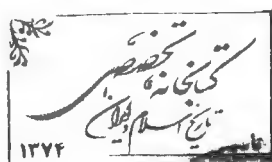
کاخ پارتی در لاهان (آشور). تصویر ایوان غربی - از روی قراین موجود ترسیم شده است



مهر طلا با تصویر آندراگور (چند برابر بزرگ شده است)



مرد پارتی - تصویر مکشوف در دورا - اوروپوس



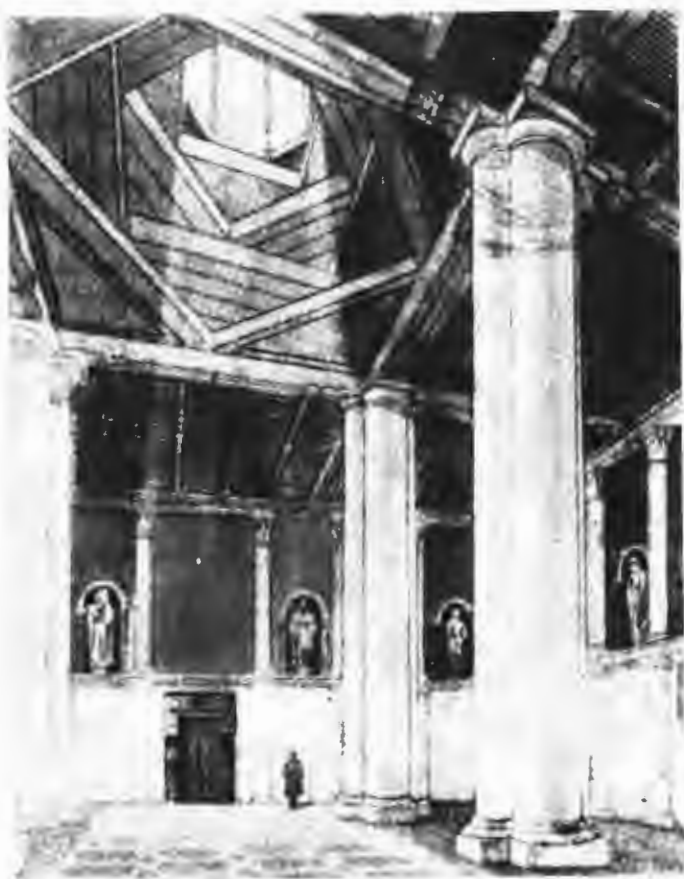
چهار دراخمی نقره با تصویر ارد دوم (چند برابر بزرگ شده است)



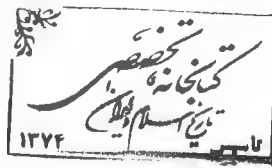
سکه چهار دراخمی (درهمی) نقره با تصویر مهرداد اول (چند برابر بزرگ شده است)



سکه چهار دراخمی (درهمی) نقره با تصویر فرهاد دوم (بزرگ شده)



مهرداد کرت (نسای قدیم) تالار نیاکانی که به پایة خدایی ارتقاء داده شده‌اند،
(بارگاه) توسط گ. آ. پوگاچنکوا به صورت اول از روی قراین موجود تصویر گردیده است.



ساغر شاخگونه (ریتون) از عاج، نسا، موزه دولتی فرهنگ مشرق زمین، مسکو



ساغر شاخگونه (ریشون) از عاج، نسا، موزه دولتی فرهنگ مشرق زمین، مسکو